

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سر نوشت «مکرون» پیکر
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
آدرس : شهر نرس - مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
اجناس از کپنی های
معروف جهان .
آدرس : زرقونه میدان
شهر نرس



لباس های مناسب برای
هر فصل سال
از وبایی که جدیداً
وارد گردیده دیدن
نمایید .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کلودلگوشما : سپاهوشما ، جولانام امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارتها تبریکه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فردشی
آدرس : متصل بازار امید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی
انصاری متمم
نماینده می پشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمثل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بما رامین ویدئو کست
نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه
تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



شریفی ویدئو کست

محافل خوشی و
سرور شما را در
کست های با کیفیت
ویدئویی فلمبرداری
مینمایند .

آدرس: شهرنو
تمثل رستوران
لکسی نایف .

خوراکی فروشی

عبدالخالق

تمثل رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو
تلفونهای دفتر و منزل: ۲۲۰۲۹ - ۲۰۲۸۲

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما
آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های
تبریکسی ارزان و خوب .
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

علی گلریز

قرطاسیه و مجلات
سرور شما
راه نمایی
بمتم
تسلیک
مرکزی

مخندیان

قرطاسیه و مجلات منورد
نظرتان را عرضه
میدارد .
آدرس: مقابل دروازه
جنوبی روضه مبارک شهر
مزار شریف و مقابل
هوتل بلا زادر
کابل

رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتوان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور و چهارراهی
انصاری
تلفون: ۲۴۶۸۵

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های
موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمشید

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پید
وارد نموده است . همچنان
فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی
بذیرفته میشود .
آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که من مانده
مفحه ۱۴

دخوردن و ژردن

آیا میتون از سرطان نجات یابیم؟
درد و تب

وقتی کودکی آب می شود
می شود

حیران و نگی حافظه

۲۸ مخ

چرا و کس

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ عليه
صفحہ ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



انجوس خند مابوزخند هفته
صفحہ ۲۴

پراگه کی کیمیا می خورد

مدیرمسول : د. وکوترا هرطنین
تلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تلفون : ۶۲۲۵۲
سوجبورگ : ۶۱۸۷۸
ارتباط : ۵۴ - ۴۸ - ۳۹

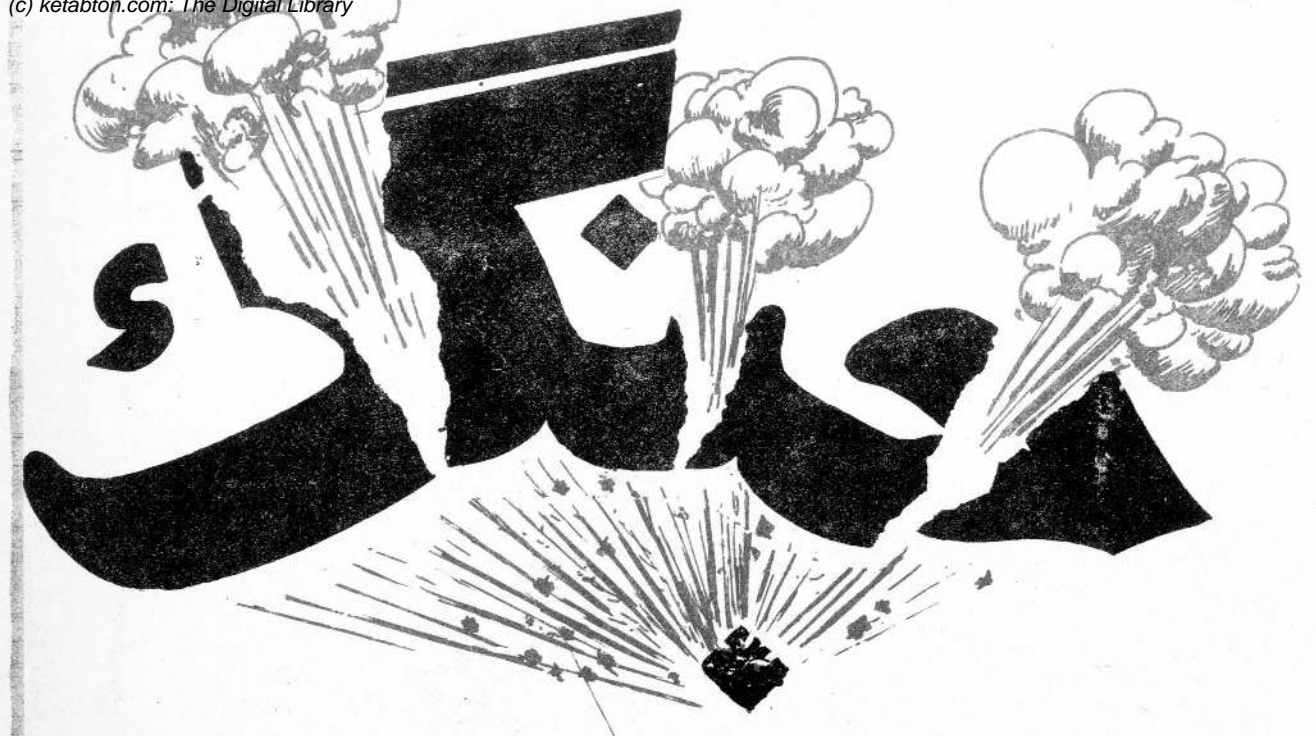


نشریه اتحادیہ زورناستان
جمہوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر :
ساروق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت و گرانیک : حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی : کیبیر امیر
عیسی قائمی
مہتمم : محمد گل
عکاس : شریف لطیفی
عماد مسعود

اداره مجلہ در تصدیق و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . منہ مین
واردہ در صورت نشریہ اندم نشر مسترد نمیگردد . نظریات آرایہ شدہ صرف
نظر نویسندہ منہ است .



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که در هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه پلک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود زن با خودش گفت : چقدر به پسر شباهت دارد . در استان لرزان زن پیشرفت تانزد یکی موهای جوان رسید . آنرا المعرکد و بعد خم شد بر آنها بوسه زد اشکهایش فروریختند اما جوان با خودش خلوت کرد بود او بخاطر همه زخمی ها و بخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : بسرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن در طول راه با خود میگفت : کاش میبود زهر زخم او را میبوسیدم از قدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هس کشود . باشد .

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

من چهره جنگ را در سیماي جنگ زده های دیدم . چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست یخما گس جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود . مفهوم جنگ و ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میکشید ، قلمم می لرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زنده ای کرده بودم . شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رنگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو میپند .

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجود شان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوز آنها بگیرد ایمان ، با یعردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم : به مادری خبر رسید ، بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهایشان و باهایشان بند از پیچ شده بود ، مادر به آنها نزد یک شد . باد لسوزی و دقت به آنها خیره شد . هیچ یک از آنها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند .



توسعه : : عهد الملك محمد بن راشد آل مكتوم

سینه تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت وکتاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرابلم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمار پستانسرای ساخته شده که به سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ ه.ش) صادر میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بیهگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دیوالماری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . الماری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این الماری برای آرایش بکار میرفته است .

این هر دو الماری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

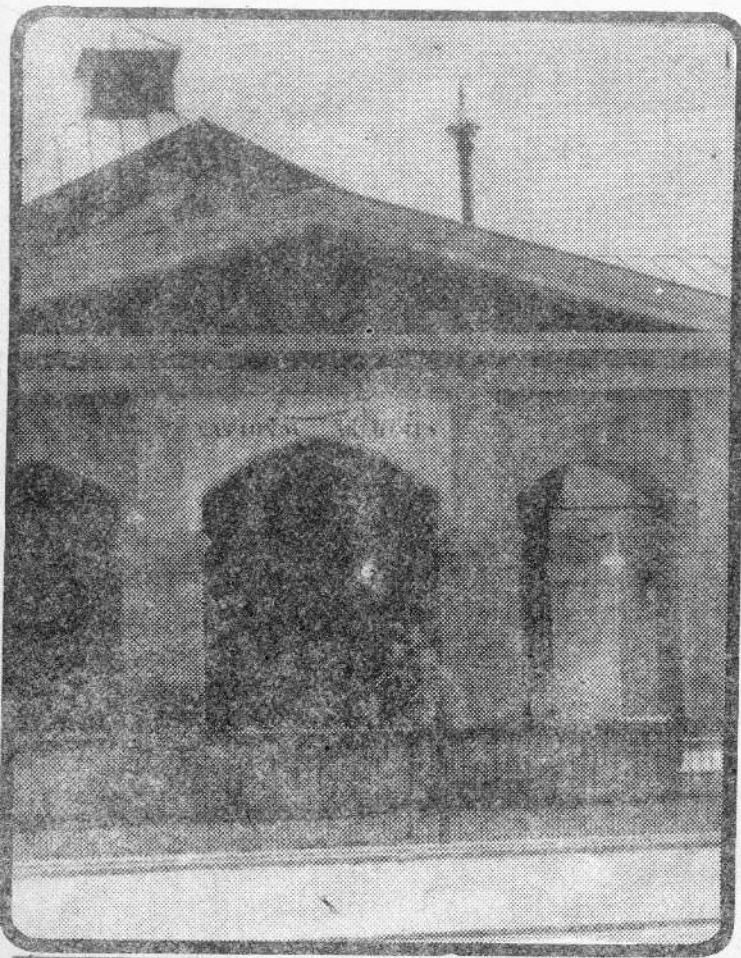
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بر روی فلز در سقف آن مینما تور شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی مآظهر و مبین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تلاشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد گام نهادن در این عرصه میباشند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شومش مسئولان این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه شکل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تعداد اصلی تعمیر و دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یا سوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها ازین تعدادی تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تعداد ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تعدادی بیرونی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.

در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.

۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.

۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.

این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.

در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینته آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم تعمیر شده گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تعداد و استحکام تعمیرات نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظریه تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت. از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تعدادی تعمیر معلوم شد که تعداد تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینها برای کاستن از اوزان اضافی بالای تعدادیها بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد. در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از زرات و قیر است در زیر فرش و تعدادی پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با چنانچ تعدادی اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است. سطح انباری با گل ها و برگ های برجسته تزیین یافته است. در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعت دارند. اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوچ، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان می رود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینجا کنده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

وظیفه ازینجا و برآوردی یک کاروانسرا را نیز تعمیر شده است.)

۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود، نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)

۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوچ جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)

پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، که وقت عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی هایمیکه این تعمیر مدتی مهلت داشت دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیرحبیب الله، مکتب حریبه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.

زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به هموطنانش
ندارد. مسرنداشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد. من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

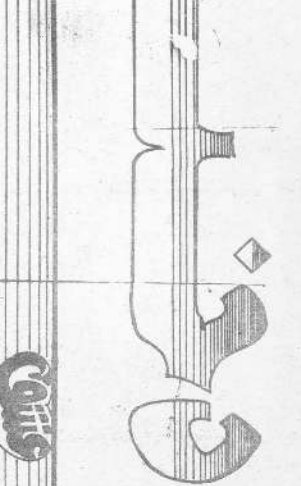
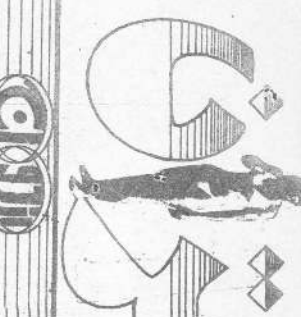
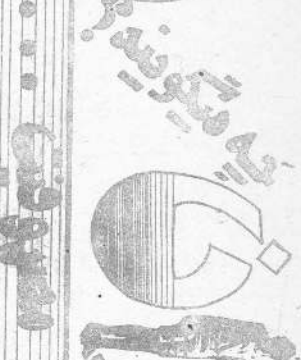
دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

پسندیده و زیاده نداشتن

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشانی فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و دارای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا پولدار خارج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



به تمام معنی یک زن

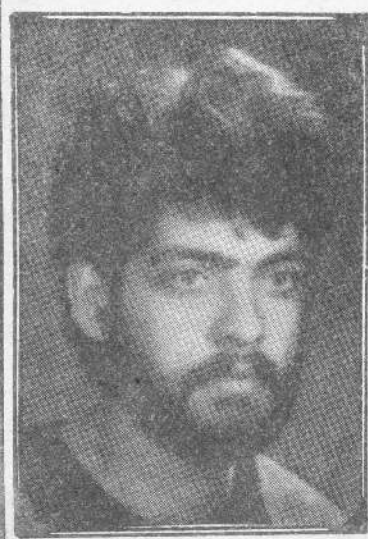
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل همیمی باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل واجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

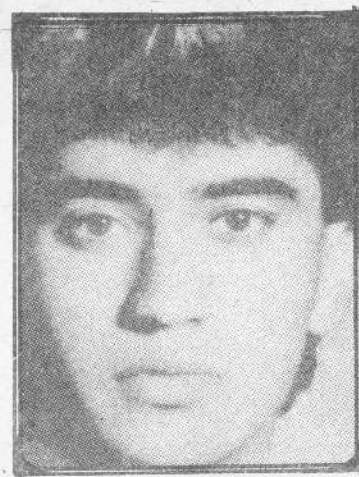
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خودداری نماید و دارای کویکتر عالی واحساس و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صابره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مردانظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بپندیرید .
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی وممتاز وسویه تحصیلی خوب باشد .
 و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانوادگی همکار خوب باشد وفراموش نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بپندیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین وسخت گیر باشد و در حق و نص مسایلس زنده گی از منوره نار بگیسزد .

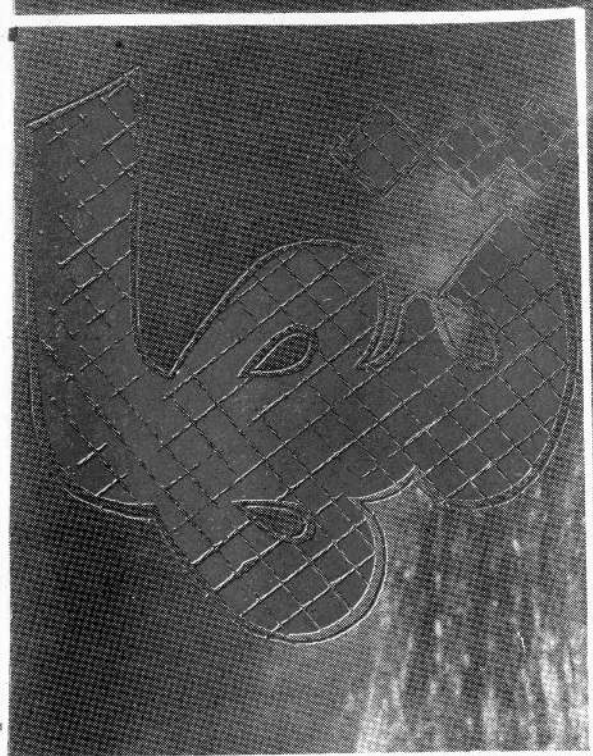


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده ومطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمی شد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مولوی سعدی و حافظ و دیگران را یک کلمه میکند از آن او باشد. او در بیست و هفت سالگی در تهران متولد شد. او در دبیرستان فارغ التحصیل شد و در سال ۱۳۴۵ در پوهنتون کابل به تحصیل در رشته هنر وادبیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در اواخر سالهای چهل به وطن بازگشت و به گوینده کسب در رادیو آغاز کرد. بعد از آن در رادیو عمومی هنر وادبیات رادیو بی بی سی برود بوسر یکی از برنامه های ادبی موظف شد. از سال ۱۳۵۲ به سمت مدیر عمومی هنر وادبیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند. در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر وادبیات رادیو تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلمه

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا با تاروق شوهرش مسیح پسرش و ساره دخترش زندگی میکند. در سال ۱۳۴۵ در پوهنتون کابل به تحصیل در رشته هنر وادبیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در اواخر سالهای چهل به وطن بازگشت و به گوینده کسب در رادیو آغاز کرد. بعد از آن در رادیو عمومی هنر وادبیات رادیو بی بی سی برود بوسر یکی از برنامه های ادبی موظف شد. از سال ۱۳۵۲ به سمت مدیر عمومی هنر وادبیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند. در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر وادبیات رادیو تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلمه

فریده انوری از برنامه های فوق العاده رادیو بی بی سی و تلویزیون را فریده انوری که تنهایی در یک کلمه اشعار و گوینده گوی برنامه های ادبی بی بی سی برداخت بلکه گاهی نقیض های رادیو استانی در تباله در رادیو بی بی سی درامه ها و قصه های تخیلی اینها میگرد. فریده انوری در تخیلی استعداد فراوانی داشت. او نقیض زنده آرک رادیو استان در تباله در رادیو بی بی سی به همین نظم با موفقیت بسیار ایضا کرد. همچنان او در سلسله بی بی سی از استانهای که در اواخر سالهای چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه میگرد به آنچنان با مهارت و توانایی نقیض های بی بی سی را که مورد توجه فراوان تلم نشود. نده گان و مخصوص نسل جوان آن زمان قرار میگرد. فریده انوری در برادر سفلیکی و کودکی و پیوسته سر بهما و انگش نشان میداد و با گستاخی و سرکشی و فرود در برابر سفله گان و نابخوردن برخورد میگرد. بویکس در برادر سحر صاحبان، ادبیان و هنرمندان محبوب و مهربان بود و آثار او فریده های هنری و ادبی شانرا آنچنان ستایش میگرد که گویی آن ادیب و آن هنرمند شکاری آمده است.

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بیت های را تکرار میکرد. ای که از کلمه هنرنقش دل انگیز خدا بی حرف باشده من کاین همه از مهر جدا بی به ویژه این بیت را دوست داشت: شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تودر خانه مایسی و آنگاه سرش را بطرف میزونی که آنگاه از شور و هیجان بسود شور میداد. وقتی گپ از خیم و بی بی بیات او بود چنان واکنش نشان میداد که گویی خیم همزاد او بود ماست و آنگاهی کاین ریشیات را زنده میگرد چنان حالی داشت که گفتمی سروده های پنهانی دلش را باز میگرد. از شاعران معاصرین زبان کشوره اشعار خلیلی بی بی بیات در هفتان لایق و ناطق شناسی و علاقمندی بسیار داشت و از شاعران معاصر ایران نادری بود شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۷۴



مرکه کورنکی : د لجرم

له اسماعیل پیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې پیروزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خده بربخ
تللی واي .
- داچی زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلویزون له لاري وړاندي کولی شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندي کړي د اتول د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي پت تر ايرولاندي پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه پواخي له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې د بلکې زما
کورنۍ يې هم د هنر په ارزښت
پوهوله او دده د هلوځلو نتيجه
کې وروسته د کلونو کلونو زه د خپلې
کورنۍ سره بېخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راتولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد د پښ
زاخيل به مرسته راد يوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بربخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم څه خوښه چې دده د
سترگولاندي پيروزته کوري داسې
معلوماتي چې کواکې د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولسي
کوري . نو ياداسې په خپرو پيسل
کوي .
- کله چې په ماد گلزمان پيکس
اواز اوريد . زه به مې په تونو
شواوډ اهيله په رات پيدا شوه چې
کاشي زه هم کله داسې سند رفا ري
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط ما د پيري
کې د رښتيني او ټول وليدل .

له پدي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگې جامې به
تن کړي . پداسې حال کې چې
موسکاي پرتو پوښځيزي په خورا
صميميت راسره روښم کوي او د واره
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هر څه د مخه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موڅوځلي ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کورکې نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د تېروي يا هم د ور وپنډه و-
بست کوي . مگر تصاد فاک تاسې مې
د شورخون وپه څوځو لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې وپوي به
لخاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غسړ

عزيزه افغان: د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي...



پيروز څخه اخلي .
- کوره ته موږ غلط درک نه کړي .
د يولاس څخه غزنه څيزي . کله
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
دده د زماوي کوم . او ده ته د کوم-
رښ د رئيس په سترگه گويم
پدي کې پيروز د هغې خبره پرې
کوي وايي : اصل خبره دا ده چې
په کوم ژوند کې تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ وگډه
ژوند بنسټ همداسايل تشکيلوي
شته ځني هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وري خبري
په اوريد وسره شخړه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې به
ماتيد و سره ختميزي . ولي موږ
د چا خبرو سې غوز نه ورو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
وييل : (عزيزه جان جيري ده .
بقيه د صفحه (۸۸)

همدي وخت کې مامان زما د ميندوتو
اوارمانونو د ملانډه لمر په خيبر
را حرکت شو . هغه زما پلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلو
د موسيقي په رياست کې د نرگس
د انساميل سندرغاړي شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د انساميل سندر-
غاړي اودي د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شول چې اشناي
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد يوته راغلم .
اوپه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بياگه ي باريزي))
تيت کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

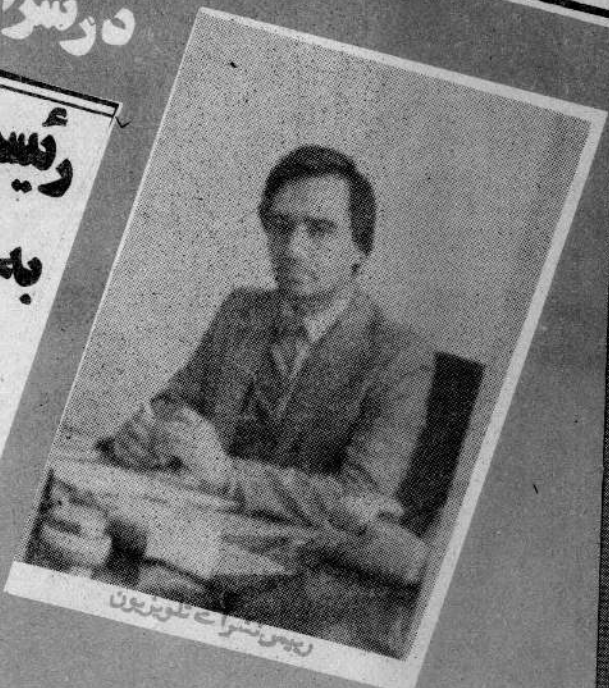
خاندي وايي :
- ماغوښتل چې هلته مو پسر
ومينځم چې په شورخونو کې سترگي
ولکيدې نو څو زنگه چې هم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله مې نوکړې وکړ .
چې راځه په شورخون وکيد و وپولو .
- يعنې دا چې د ((نيم او))
په لخي مو شورخون وځورل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څو نرتو ته که پدي بسا پ
وغي پيروي .
- زموږ به د پروا و حجر وکې تهگه
ټکور د رباب سره پير و و . چې ما
ورسره ليوښ مينه د لرود . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقي نښه
خوښيد ه خوما د هغه څخه بسند
منگي او رباب سره سندرې بللي . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

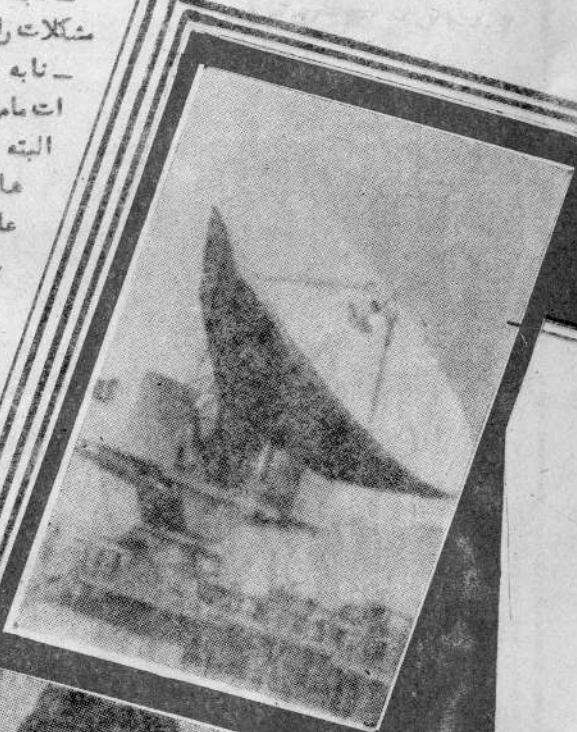
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانهایی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها چیزهایی را که نگرفته است بسیار سالها پیش در خانواده ها مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلمی میشود و بی آنکه امر و نهی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسشها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهائی تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تیلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات نامی بینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوند آمیز.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم می خورد برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بپوشانند و بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه های بسیار با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۱

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گل‌ساز افغانی در جاپان

عباسی بیبا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بیبا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بیبا را بشناسیم :

سید عباس بیبا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
 - از او آن کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید یا نه ؟
 - در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه مند دوستان و خواهانان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
 - خبر قبول اینک دوستانم مراد دین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم بودم زیرا وی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دستم می‌کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید .
 - همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی ها در نمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگزاران به نمایش قرار می‌گیرند .

ما مسترم سید عباس بیبا یکی از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بیبا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، برقصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاص.

مباحثه : از منیر

آمد • همان بود که من در این برا
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کمیست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیگرم را می
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بلی • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیة صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیگرم می خوانم و تمثیل کمیگرم میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید؟

- در روزهای کودکی و جوانی
را در یکست و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیگرم، د و خواندن و پارچه
های کمیگرم را در حضور دوستانم
اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است که میتوان
با فراهم سازی زمینه روی را کمک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایشی اش در تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید و می
توانید؟

- من میتوانم بخوانم، برقصم و
تمثیل کنم، از حرکات مختلف
تقلید کنم، صدای ماشین موتور را

المعلمان، ناخواند، اما از سبک
بمخاطب خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسبسی یا محفلی در
هوتل استی، می بینی که اوستی
آید، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند، اما با هر
حرکت خود مردم را به خنده و
میدارد، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،
لحظه بی هنر خویش را با
خدمت میکند، صداهای آواز
های مختلفی را تقلید میکند، گاهی
موتور است، گاهی گادی ران، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاست •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گنیم، اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښاربه منځ کې و. اړخوآنزه دې څلور وخواوته د تلور اتلسو لاري د کورله مخې تيريدې. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښاربه شمالي لويه پڅې څنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې ماريون يې گټلې و. دلري وطنوڅخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بيلابيلو وختونو کې به د بيلابيلو سيمو يې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. اوږد پره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا ووایم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد. اونه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانوښه تل راته ويل چې د داسې کوربه لرلوولې داسې يې. او ما به خواب ورکساره چې چنداني يې په دليل نه پوهيږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول څېرې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان. چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټويزه وړان. صادقان. د رواجن رشتيا وړېکې اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند همداسې وي. ته لانه پوهيږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانی په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پره وحشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند نقاشی پرده مې په مخ کې پرتهده. زه د پلاربه څېر پوهيږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادق جان د رنيم.

صادق جان د پرمه زموږ سړي و. همدغه مرموزوالی يې زما خوښيد. رشتيا ورته وايي. همدغه مرموزوالی يې وچې زه يې ورچڼ ب کسېم. ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پوره رلوده. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې پېرونه لرل. د سيوري خوځيدل لويېدل. وړېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوښتېد سيوري پوهيدل. د سيوري د سړي بله څواکېله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويدي او د ښار وروسته پاتسې سيمه وه. پر راته هغه زمانه پلار څوښيد. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او رنيم ځل څوږه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سړي سره دې انو يوال ده. خداي دې څير پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پېر څوښيد. او يو وړ د پېرې اوسيدې اړېکې مو په منځ کې ټينگې شوې وي. هغه به پوره زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پېر څوښيد راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه غموسې کرکه پيدا شوې وي. ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانوښدې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورتني ماڅه ليدل. يانې اوس لومړي مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا ورته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وي. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده څېرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لهوي سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خوري اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. او ما هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې او ما خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړلې. ژوند همداسې تېرېږي. د سيوري لاندې شيان

پېر جالب دې. پېرې معماوي په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وي سيوري د نقاشی يوه پرده ده. سړي بايد د سيوروسره ښه بلکې خپله د اصلی شيانوسره سراوکارولري. بېانود سروسره څو څو بېخي بل پوول برڅوږه ضروري ده. د ابرڅوږه بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوس سيوروتول شيان خوړلې دې.))

د دې څېر بيا د زمد صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څوږه وم. فکري وکړې يې څوږه خپل کار کړې دې. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادي د خپلې خورا اختيار مې ټاکلې وچندان. خوښ نه و. څوکه رشتيا ورته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې څرخشه پيدا کړه. د انوشک و. په څرخشې کې پوهه نه وي. وږمه کې وي. زه هم وږمېدم. خوږه دې ده. کسه تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تا پيد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړې و. د خوزو يولي پتنوس راغې او په کې يوه پېره گلالي توتې هم په خوز غوړول شوې وه. ټولې سترگې همدې پتنوس ته ورواوستې چوپتيا څېره شوه. او هغه د چا څېره عزرا بيل د خوشبېوله پاره کوټه وکته. ښه شپه وروسته روښانه څېر بيل وکړ.

— ښه. ترکوبه چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم څېرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه. موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته څېر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا ختمه کړه او ماته يې موقع را نکره چې د موسکا د سيوري لاندې څمووېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکاله ورکيد وروسته او د هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

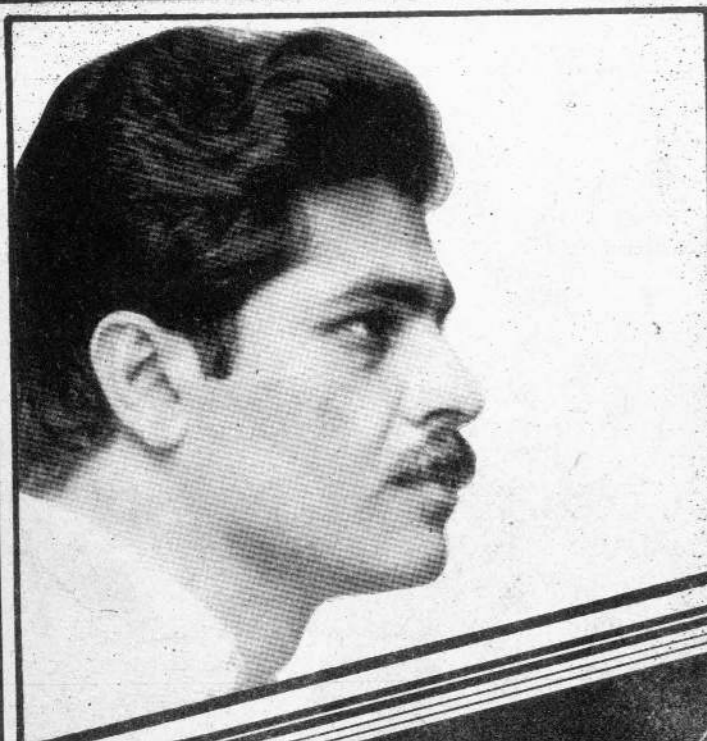
- اختيار يې زمانه دې؟
 - ما خواب ورکړ؟
 - هوستادې؟
 - زمانه دې؟
 - هوستادې؟
- د رې ځل يې دا څېره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نجه يوه د رانه غزو بيل؟

نوتاسې ټول دې څېرې چې . او د دې (چې) سره يې لاس ښکته کړ. ټوله خوزه يې په توتې کې وپچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بيا يې نوخپله څېره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوسه يوي شمسې کې دې د پښولاندې پروت و. زمانه پټې سستې شوې وي. په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه پدې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو او ان زمانه پلار به ما شاهدې وويله چې د اکاږه کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. د دې نن سبابه قاضي په ما خپل حکم صاد رکړې. نه دې معلومه چې سبابه څه وم اوچېرې به وم. — پای —



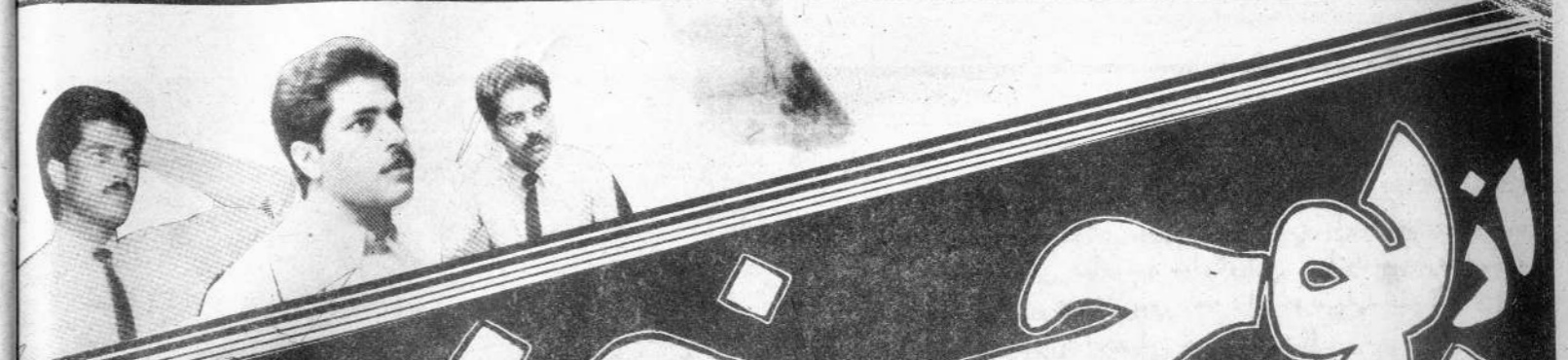
هیچ چیز نگفتی وگبسه درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان
 - نخیر
 - محصل فاکولته طب است؟
 - نخیر
 - پس کیست؟
 - یک ادم است.
 - یعنی که نمیگویی؟
 - بلی نمیگویم.
 - شاید ازین میترسی کسه
 ازحالا خشود ارنشوی، چطوز؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

برعکس صورت به خشو ها
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 اولاً، عرضشوی مادر است.
 و عمادری قابل احترام.
 دوم اینکه خشو مادر است
 انهم مادر یک ادم خاص.
 و سوم اینکه، وقتی کسی
 از طرف مقابل خود توقع دارد که
 مادرش را احترام کند، خودش
 هم باید این شعامت را داشته
 باشد.
 - یعنی احترام کردن خشو
 شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 پشت خشو ها را گرفت، نمیدانم
 خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 نویسی یگان مصروفیت عمای
 زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 انطورا (یکان) گفتی که ادم
 فکر میکند فعالیت مای زور-
 بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره



ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
 قبل در قره (نوده) ولایت نراه زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لپسه عمر شهبه و تحصیلات عالی
 خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
 می نماید. وی در پیش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری
 داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیت ژورنالیست و طنز نویس
 با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از
 استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی
 داشت.
 به قاضای علاقمندانش باری صاحب بی انجام داده ام که
 البته بسیار صمیمانه و شوخی امیز است.
 مصاحبه از صد:



باید عرض کنم غیر از روزهایی که
 فاتحه معیر، در سایر روزها
 ادم خنده روی هستم. نه چاق
 استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
 یک متر و هفتاد و پنج سانتی
 و برشانه هایم ۲۷ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های
 زیر زمینی پلازا همراي بوت
 و لباس روی خریطه سودا هم که
 به دستم بود وزن کردم، وزنم
 ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
 رابه حساب لباس سودا تیر کنم
 وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبود اردوشکر
 وزن تانرا تقسم چهار تکند،
 در مورد نمبر پایتان نگفتید؟
 - نمبر بام راجی میکشید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما
 بوت تحفه میدهم مساله بسر
 معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت
 بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قد
 و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر
 گتتی که ادم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان ونت کهدر

دفتر، همرايت از نوك بینی بالاتر
 گپ میزنم سه روز تهر کرده به
 شفاخانه جمعوریت میروی؟
 - اوه برادر، خداوند به
 خاطر گپ زدن برای هرکدام زبان
 داده و وقتتی که بالاتر از نوك
 بینی گپ زده شود، چطور تهر
 ادم نیاید؟
 - نخیر، اصل گپ اینست وقتی
 که تهر میکنی چرابه شفاخانه
 جمعوریت میروی، نه که در انجا
 حرف کلام عاشقی در میان است
 و ضم غلط کردن میروی؟
 - ای بابا برادرت غیر از عاشقی
 چهل کار دیگر دارد.
 - مثلاً
 - حالا چرا از ارم میدهی،
 خودت میدانی که انجا مصروف
 سیری کردن دوره ستاز طب
 استم، یعنی در علوی همکاری
 با مجله نازنین ما، سباوون،
 محصل فاکولته طب کابل میباشم.
 - ازین کسب عایت خبر دارم
 عدتم این بود که سرگپ بیارمت
 و ضمناً راجع به عاشقیت برسان
 کنم، به خاطر آنکه در طول یکسال
 که همراي ما استی، در این مورد

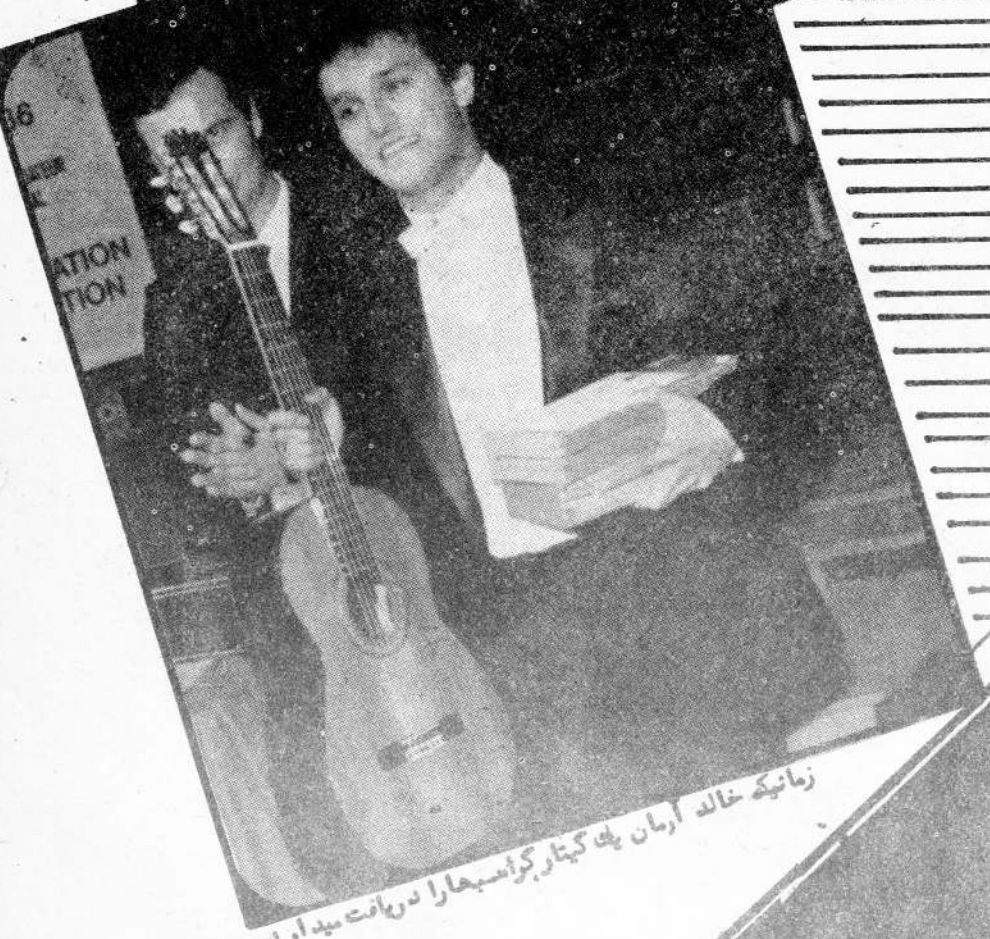
فاکولته را دوست داشتی، دو سال
 بعد که عشقت سرت بسیار زور آوری
 کرد فامیله زحمت داده خوا-
 سنگاری روان کردی، مگر جالبش
 این است وقتی فامیل انجا
 میروند، متوجه میشوند که دختر
 مورد نظرت، چار سال پیش عرو-
 سی کرده و سه طفل دارد، چطور؟
 - شما راست میگوئید مگر
 گپ اینست که از همین قصه خودم
 آگاهی ندارم، در مورد معلومات
 میکنم و بعداً به شما میگویم.
 - خوب، من شمارا به سرگ
 میگیرم که به (تو) راضی
 شویید، پس راست گپ چیست؟
 - بیا از عمی گپ تیرشو.
 - والله اگر تیرگویی اگر قلم بزنم.
 - بلی، بلی - بلی، کسی
 را دوست دارم، دوست دارم -
 صحیح شد؟
 - خیر ببینی، حالا بگو
 که کیست؟
 - احتیاط، عمیقندر -

Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

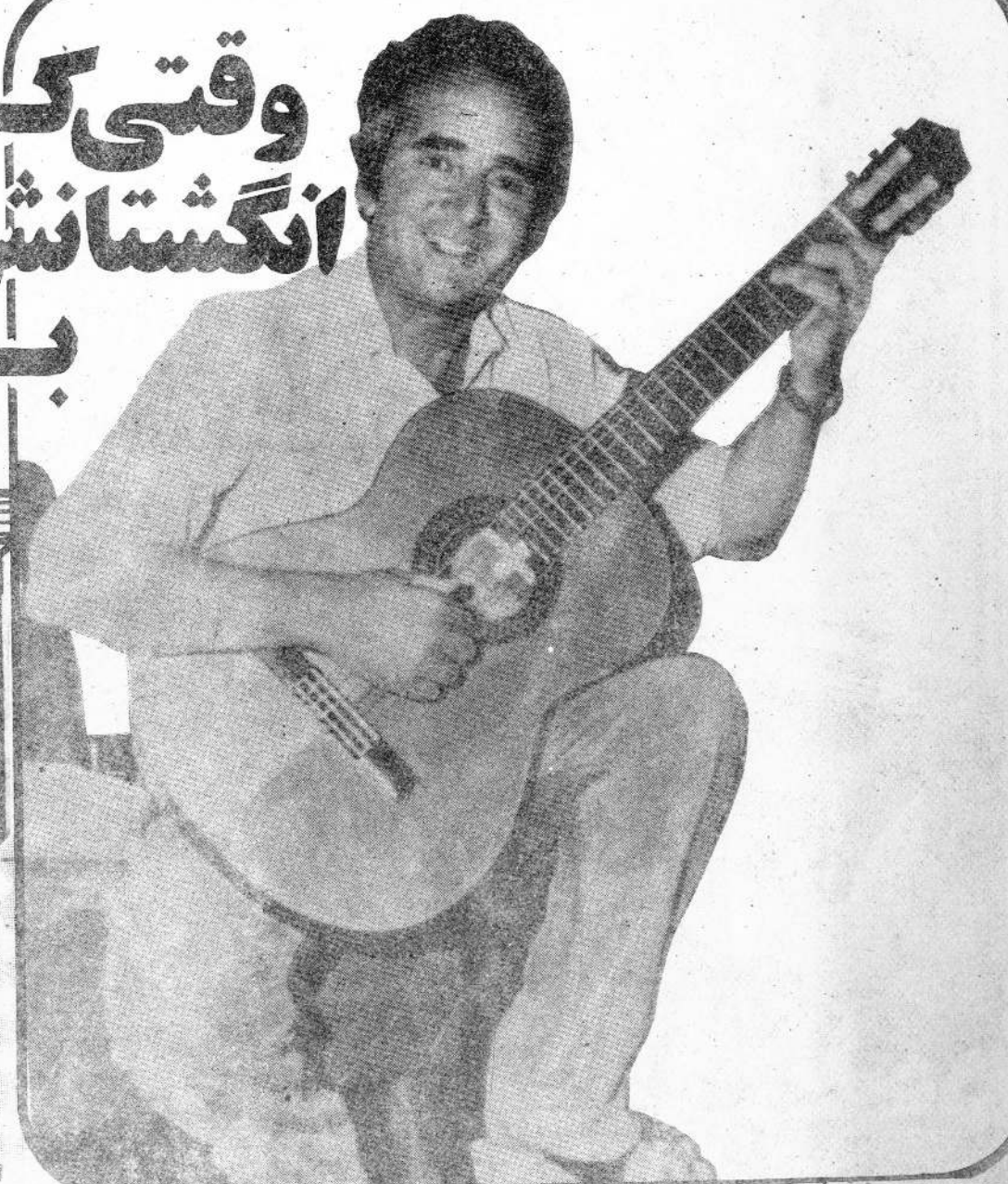
BIOGRAPHIE
Premier Prix d'interprétation
28^e Concours International de Guitare - Paris
KHALID ARMAN est né à KABOUL
Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1^{er} prix du concours international de guitare de Paris en 1984.
A l'âge de 16 ans, il obtint le 1^{er} prix du concours international de guitare de Paris en 1984.
A l'âge de 16 ans, il obtint le 1^{er} prix du concours international de guitare de Paris en 1984.

LEO BROUWER
Variations sur un thème de Django Reinhardt
Introduction
Thème
Bourree
Sarabande
Cigue
Improvisation
Interlude
Toccata
Descarga



زمانیکه خالد ارمان یک گیتار گرامسبهارا در یادت میدارد

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین ارمان : من به پسر نوشتام . نروتن باش روطن شی غسود را فراموش مکن

انگشتان او وقتی بر تارهای گیتاری لغزند ، در پگر انجا تنهاچند تاروتکه های خوب نه بل یک د نیای از رازهاوقصه عاشت که صد ا میشوند و بال می گیرند . راستی این دست چه پرمهانت ، دست استاد ، دست تواناست . ارمان در چند دهه اخیر یک نام بسزورگی در موسیقی کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تاروتیود موسیقی ماواگر کمترینگیم در بر موسیقی گیتار در سطح جهانی ادا نه دارد و پسرش خالد ارمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل بسک استمداد بی نظیر بر رخشن .

محمد حسین ارمان ، آرام و خوش برخورد است . شپته ود لیسنه موسیقی است . روزهای زیاد ی می گذرد که در نظرد اشتم با ارمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع مهسر شد واستناد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .

صاحبه : از منوهه باختری

— فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
— شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
— این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو برواستم مثلا :
— الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتشافی ناگرددان را .
— نسیکه .
— من بتمه در صفحه ۱۸۰

ایا خالد ارمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور .

کشور بازمی گردد بی گیتار نیست

موسیقی مانند ما ...
مانند ولین را آموختم و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار دارم این انگشتان اشغالی تارها و سازهاست .
— ایا شما در رشته موسیقی تحصیل میکنی ؟
— بله من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی به استفاد از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کلتور به یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم .
— فعلا در کجا وظیفه دارید ؟

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدری بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت قهر بود با کسی حرف نمیزد، وظیفه اش دهنی از ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت با من میرادم و خانمش هیچ گاهی با خنده و مزاح صحبت نکرده بود.

مادر من آهی کشید، این آه و گریه راز را گشود، او همسراه با اشک گفت: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچکی خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد تو بعد از طلاق بدنی آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تسرا برای من، که خواهرش بودم سیرد - بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندیم، تبه مکتب رفتی و آهسته و آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ما هستی تسرا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همگانه مرا دید، به آغوش گرفت. اشک از چشمش سرانبر شد چه من گفتم: آگه. تو مادر جدانتی، ای طور دم دروازه نشسته ای. او فکر میکرد که حرف های او در من اثری نگذارد من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران دردمالیم مادرهای من یکجا شد.

آری [بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه ماتر داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بودم برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او را دیدم دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت ماندم. پرالم گفتم: تو دم نمره کاهاب شده ای، تبه یک باشد، آنهم از تو همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این گاهایی هیچ خوش نیامد، این درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: ما کاهاب شدیم؟ به آواز بلند گفتم: دم نمره، اینه ما پارچه بگی، شما دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام پارچه را گرفتم، یک ورق سپید با چند کلمه سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. - اشک چشمانم را پر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گریستم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لطفه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. پلی دستی ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بزم سرفه... توانست اسم مادرم را بنامان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما در من نشستم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود در دل میگفتم: مادر... تو... را... دست دارم با آنکه ترانده یه ام، تراد ریخالی دارم، مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم پارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم: آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گزافتم و نیمه را شمردم. سپس در بازو اکثری داخل اتاق شد. همگانه چشم هایم را باز دیدم، پرسید: چطور هستی و لبخند زدی. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالسم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی گفتم: فاهدی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همگانه از خواب بیدار شدیم، خود را روی بستر یافتیم داکتر نرس آمده بودند، یکی رهش را گشتاند و گفت: حالت خست؟ سرم رابه علامت تائیدشور - دارم. داکتر صفتی از دیگری پرسید: داکترها خوب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستیم، خون او را کفنی است در شفاخانه نبود.

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاهلم میگفتن داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منگه خنم را تپلا معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون گیاهی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیشم میگفتم بگر همه سوالها بی جواب صامت. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گزافتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاهلم میگفتن داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منگه خنم را تپلا معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون گیاهی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیشم میگفتم بگر همه سوالها بی جواب صامت. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گزافتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

او با دو چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهیگاه اینگونه قهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟

گفتم: هیچ، فقط این پس تهرت را میبرد دارم. با خنده بی گفتم: منوقت [] یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما پرازها هو بود، اونوقت ایستاده بودیم منم ایستاده بودم، ولی هر دو فاهلم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پراز خطر، پراز تشبب و فراز... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کوچه ما نفس گرم میکشید. من و او هم دیگر راه همگانه میدیدیم او خانه ما آمد و من به خانه ایشان میرفتم، هیچگاه فراموش نمیکشتم. در امتحانات چارونیم ما با من کما کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تخته برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را از او میبریدم، چونکه بهترین زبان اوستی

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاهلم میگفتن داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منگه خنم را تپلا معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون گیاهی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیشم میگفتم بگر همه سوالها بی جواب صامت. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گزافتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاهلم میگفتن داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منگه خنم را تپلا معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون گیاهی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیشم میگفتم بگر همه سوالها بی جواب صامت. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گزافتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

از میانمرواست

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی



کوچه چای پیر

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

بود، از تروخی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای زا که من بناحق بهانه میگرفتم و فقط خواست مرابخواست. قهر میکردم، به خانه میرفتم و اونروز صفت با کسی دیگر همزنی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد. منم میرفتم و او میگفت: باز قهر نکنی.

ما بزرگتر میشدیم، نهالغ تر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها گفتم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی او بر سرم قهر بود، نه قهر بلکه قهر آلود. لباس نهلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچمش به نهایی اوست انزود، او مرا هرگز بد آنگونه حرف ها نگفته بود، خیلی متمجب به او میگفتم، اما تندی حرف میزد، چشمانم نهایی های او را حساب میکرد، او یکبارگی خاموش شده بود طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که خود لای به دفتر همایون آمده و این سرگذشت را به دستاورد با گذاشت.

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بچیل شوي و. فعاله او هراړخیزه ونډه واخستله. کله چې د برتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورې (امپلا) لاجې نیتوې رهبري کوله یواځنې ملی سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستې د رلودې او همدارنګه په چې وی کولای شول د ازادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسې او رهبري یې کړې انټونيو اګوستینونیتو همغښت چې د سیاست په لور کې یوشمېر شخصیت و. د افریقا د شمېر او په محاکمې کې لول د مبارز او انقلابي شعر په آسمان کې لکه خزانده ستوري اوس هم محلیزې او په راتلونکې کې به هم وطنی او ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد بېلې ګوتونه بسه زبا کسې.

د نیتو شمېر نوم مشهور مجرېه ((سیخې هیله)) نومېزې چې د نړۍ په لویو ژبو کې لیکل شوي ده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبې جایزه وګټله. نیتو افریقا د شمېر و. دې د انګولا د شمېر و. دې اوشهرې د هرتزووسټی افریقایې په زړه کې لیکلې لري. هغه په ویل د افریقا د خلکو لپور هلی توند له حماسې شعره پرته بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکوډ پښو یوونه دي چې سخت او سار ه د هغه په تن پورې نښتی دي. د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتود دي. بقیه د صفحه (۱۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د برتګال له پولو څخه وتلي وي او دې یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یوه شمېر شاعر او ازادې غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلی و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کیل، د پیکوریرا او پینونو سترو او مشهور ادبی او فرهنگي شخصیتو د دده لپاره د ازادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل مورنۍ هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولا)) خلکو ازادې پخښونکي جنبشې رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و. په غاړه واخړسته. هغه نو اوس هم اوږدې شاعر و. هم یوه طبیب او هم زور سیاستمدار. نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم لپاره د ((د مافه- سېزا)) په یوه تاجو کسې زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېښل شو. د اهل خلکو د دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او د دده ازادې غوښتنه یې وکړه. د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د برتګال یوه زندان ته ولیدل شول او په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو. خوله برتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه برتګال څخه وتښت او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاس ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې برتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لږ لږ و. او په هغه شپه کې چې د ازادې لمر لیدلی و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) بلاری د عیسوي مذهب د پروتستان د څانګې کښی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده. نیتو خپلې لومړنۍ اوښانې زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادې دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر په خپل پښته لمبیزه کې د انګولا د نوي زیزیدلی ملی فرهنگ په آسمان کې وځلید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې پېرې اساس او مهمې مسالې یعنی له برتګالی استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و. خرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لپاره لاري هم خپلو ستم بچیلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال برتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیې ښوونځی کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګهلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) وښوول شول او زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د برتګال د استعمرو د محملینو په نمایندګۍ د محملینو په رانیکال جنبش کې

نوشته د معریف

دا را

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه فروع د پده گانش است. زنده کی ساده وی تحمل دارد. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه بی دارد که حدود شصت شاگرد در آنجا تربیت می کند. استاد برکت الله مایه افتخار و مباحات کشور اسلامی ماست. او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلې در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمی نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را درین بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد. رفتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است خوب میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقید صفحه (۱۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالای لوی ولسوالی ښووار است. جشنان تاریکشن انگیزه ښوای تیز گویا و سپرو - مذهبي حافظه اش بوده است. وقتي با زبخت کلام خداوند (ج) را از امواج راديو شنيد، شيفته آن کلام شد و براي فراگيري آن صدا نه تعداد زياد اهل کشور بلکه به سرزمين دور تاهند و مصر سفر نمود. ميگويد: ((حفظ کلام خداوند کاري و قرائت در دست کار ديگرې - است. من در دوسان ۸ ماه - قرآن را حفظ کردم ولی سرراي قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشيدم و هنوز قانع نيستم. در دست بايد معنی آيات قرآن را فهميد تا بتوان مطابق آن - تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ و قاري نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ايست تسخير می کند. و کودک کش

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتي حادثه صدا و احساس انسانی با تاثیر وقت سیت کلام آسمانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج رو خنوازان فرار میگیرد. این بندار در مورد قاري بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی راد ق - الباب سکیم - کودکی در می گشاید و قاري نریکت الله سلم وسط حویلی مرا با اتانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هه های نماز گدا ری مزین است او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کمتر هم تالیف سماع شده میتواند. وقتي در فترجه شعر او را خواندم بیشتر مایر کردم. او چقدر ریثات سر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه بی نیز است. در کما میزسته در کجاها



اودر مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماچ

روزنامه مستگی زنان بین المللی

بازنده دقیقه در زنده گی یک زن

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چه سره
و چشمان آن زن دیدم زیسرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای داستان من
میربختند برای من بالاتر
و مفید متر از همه نعمات دنیا بود
- آیا ارزش این شغل را از -
همان شروع تا رسید انستید ؟

- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکدم شتم زهرس عارا مید یسدم
حالت عجیبی برای دست مید اده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تنها مساله یونیفورم مطس
نیود از داستان آنها خوشم
می آمدن ستانی که بامرک به مبارزه
برمیخواستند .

۱۰ روز ۱۰ کیلو مایع را از بطس
اوجان سنا- تیم نهند ا اواعلیا
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شده در انجا کانسرتش حیرت نند
گشته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده مانده نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترول مانراد است
درمندی که مریس در شفاخانه بود
خون، دروا و سپرم او را از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون د ادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمد انچنان

در انجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گیس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم او را نجات دهیم .
مثلا بخاطر د ادم یک مریس
را از زمین آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان اده است در
بطس او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعدا عملیات میگردد . ما طبعی

فندی حمید سرشترولینر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی .
من تا انجا نرسیده ام ، در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کام صحبت کنیم باز هم از عملیات
خانه صحبت و ادهم کردن چه کنار
در عملیات اده مورینت که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتنمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرم آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مریضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناشی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حصه تربیه اطفال خود
بج نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غصاء
بقیه در صفحه (۸۰)



غیا بیسد



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

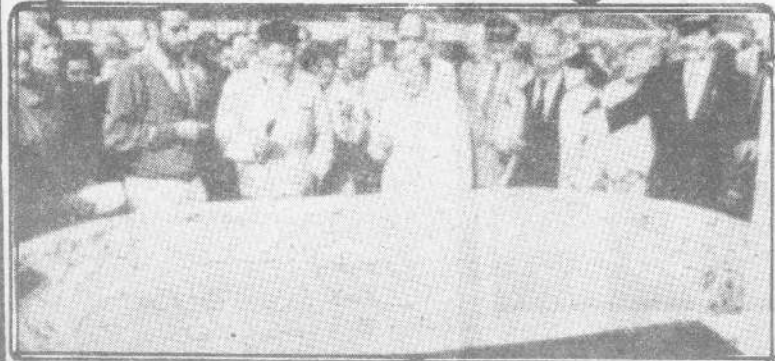
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



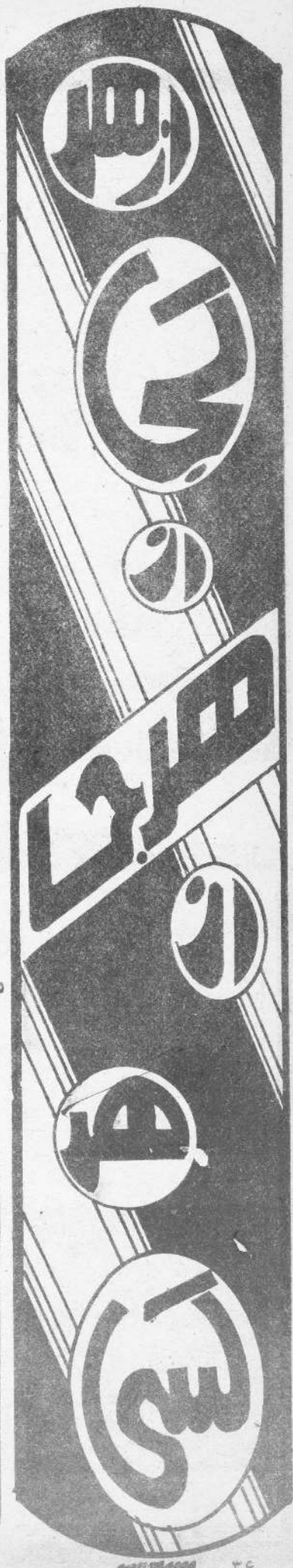
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

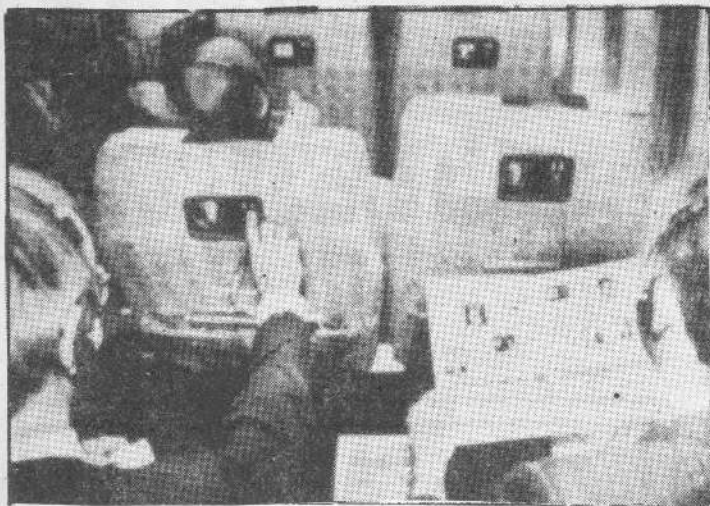
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل انراک از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواهد

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانسی از وستون امریکا تصمیم زن خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی آنها را داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا



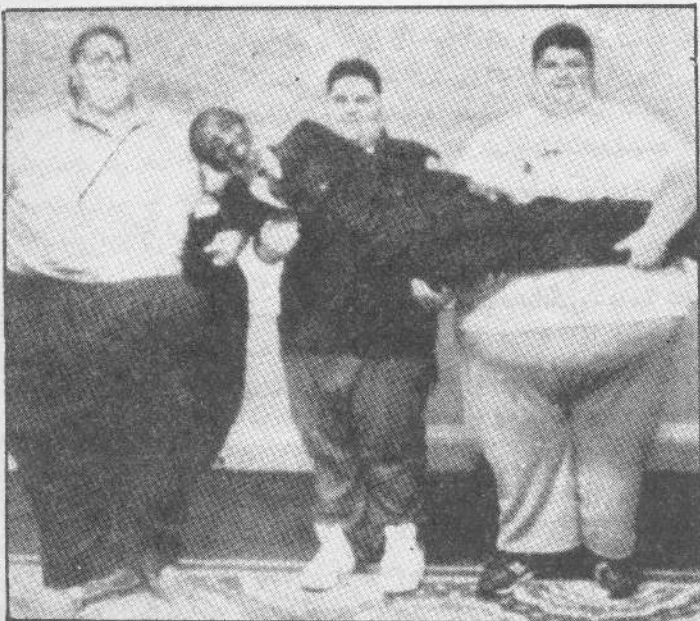
کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکیدی و ورزشد که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونژانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...

مادر کلان و ریکارد جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب ریکارد های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه



غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. لاین وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

سرطان را بیشتر می سازد؟

و پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از:
قراردادن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب و رادیو کراتی زیاد، دود کردن سیگار و تماس بابت سلسله مواد کیمیاوی.
آیا سرطان سارده است؟
مسلمانه.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا سرطان ارثی است؟
چند شکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایلانت خانواده کی)) معروف است، یعنی تایلانت مبتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کسل خیلی بیشتر است. این نسوع تایلانت خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات و بیضه و همچنین در سرطان نسوع Leukemia دیده شده است.

بنابراین، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده گان، عمو ها، عمه ها، خاله ها، نواسه ها و غیره را نیز در بر میگیرد. آیا بواسیر نشانه سرطان است؟

خیر، ولی بواسیرها خون ریزی هاممکتب نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خوشبختی بابت همواره مشوره دکتر را گرفت.

آیا برخوردن شخص در مقابل سلامت سرطان بالی مدت بیماری تاثیر دارد؟
بلی، هرگاه از دانستن این موضوع که میاد سرطان داشته باشید، بهر اسید ممکنست مراجعه به دکتر را به تعویق بیندازند و این کار طبعاً فرصت تدابیر ازین موقع را از دست داده آید.

شخص همیشه میتواند عاملی در سلامت شخص باشد، پس با اجزای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی از قبیل پاپ Procto تون - سرطان را از خود دور سازند.

سلامت کامل دارم، پس چرا به اجزای معاینات بپردازم؟
شخص از سلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد.

بقیه در صفحه (۱۴)

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا خیر؟

سرطان را میتوان بایک سلسله آزمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.

چرا دانستن سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
زیرا سرطان در تمام اشکال حیات وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبعی بوسیله همپوتجارب بعمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسان را نجات داده است.

چه چیزی موجب سرطان میگردد؟
چرا سرطان بوجود می آید؟
هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان ها را میتوان بایک سلسله آزمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

تغ ۴۰۰۰۰ ما نهمیدم ۰۰۰ شما در جستجوی بتسول
 خان همسر سارساک مجدی بی ، هستید ؟ والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فریض رسید ، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم ، فرزند شاهم اگر بنام بتسول
 سراغ او را بگویند ، به مشکل موقوف خواهید شد ، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید ، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
 عضویت داشتند ، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند ، منظورشان از بتسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» (جنسی) یا
 «همسگری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز ، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و امریکایی سارساک مجدی بی ، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا بلوای ترکی میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود ، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندانم ، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کاپیوش میخوانم و ولسی
 اکنون نهدانم کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ آ ۰۰۰ والهی نهدانم چه
 بگم ، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ شما
 همقدر نهدانم که همسر سارساک مجدی بی بود و
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشید ، بیچاره
 مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گزشت
 ۰۰۰ میخواهم بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایستد
 گت ، همین ندارد ۰۰۰ بگم ؟ ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها ، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم ، سرمشوقی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا» ۰ هر چند این پانها سنی ظاهرا
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است ، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میگردد و
 بعدا مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند ، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نیز حالتی تهن شان دولتی را به
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است . هنگام -
 اطاعت شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر ؟ پانها سنی پاشا برآشفته و حالتی تحقیر آمیز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نهی خارجیه
 عوضی گویید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم ۰۰۰ شب دیگر در مضایقتی که در منزل پانها سنی
 پاشا برگزار شده بود ، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد ، پانها سنی پاشا با بزرگواری جواب -
 داد که «المانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیشدها کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مرا تحقیر میکنید
 خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیثیت و نظریه مرا
 جریحه دار میزند ، قطعه نعل آفراندم» ۰ این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیکی
 آنها قرار داشت ، شنیده میشد ، چله قطعه نعل
 آفراندم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود ،
 وقتی بگوش سفره پاشا نشست ، پنداشت غذا های
 آشپز به مذاق ایشان گوارانیا نموده ، شامرا
 بهم زده است ، شتابان زلف و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست ، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد :
 «بفرمایید پاشای من !» ۰۰۰
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن ، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت :
 «معدرت میخواهم اکلانس (وقتی صبحانی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیان
 آمده حال معده ام بهم میخورد .
 شما جوانها متاسفانه این صفات تاریخ مارانهدا
 صعود بی فرزندم ، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخار گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد ؟ و آنکسی
 صعود بی فرزندم ، در آن موقع که پاشای ماسفریکوس
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود ، منحصر امور شرق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است . این تخصص
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته ، نورا
 درک کرده ، سرکوش غیر نهاده ، و چیزهایی گفته
 است ، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد پندششان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 ها سپارند ۰ شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید ؟
 ندیده اید ، حتما برهد و آن را تماشا کنید ، نورا
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان ، سری به
 آنها هم خواهید زد ، در مسوطه ، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه ، آن چون قصر پانها روی نهانها
 میگرد .
 خدا شامخیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها ،
 مرموزی های شتاب ها ، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده ، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده ، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند . خدامرحوم مجدی را فریق نورا
 کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم ، حرف ای روزگار
 گذشته ! ۰۰۰ زندگی من تقریبا دهن تقریبی
 شد ، فرزندم ، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند ، ولسی
 اینها همه به صرف خود شان بوجود می آید ۰۰۰
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته : عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی ، قصر های
 خود شان را به صرف اجنسی ها برپا میکردند ۰۰۰
 فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد میشد به شمول مرمز های رنگ ۰۰۰ باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد ، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ۰۰۰ میکنم» ۰ این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالی میزند ، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قشلی می بوده است ، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند .
 دارم میگویم فرزندم ، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غروغتم شدم .
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید ، سار -
 ساک مجدی ملزومه همان پانها سنی فتح پاشاست .
 پدر سارساک ، مجدی بی که شخص متبارزی نبود ،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا
 زاده را داده است . مجدی بی ، یگانه وارث -
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافقت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برهاری من شده همان

قصری بطور حقه اعمار کنیم ؟» جناب پانها سنی پاشا
 جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت ، برای اعمار قصر مناسبت
 تشخیص دادند . ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یکار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و اروپائی اعمار کردند .
 نگاه کن فرزندم ، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام ، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد ، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفهای بی نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان اعمار
 میکند ، جالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده ، البته می نهمید منم که نازکی گذرد -
 کجاست ؟ این را میگویند سهامت ایتالیا پانها سنی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود ، از چه
 ایتالیایی های پرداخته بنام خود ثبت میکند ، انسانهای
 آنروز واقعا چیز دیگری بوده اند ، اگر امروز مثل
 پانها سنی پاشا ، چند نفر معدود می داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد . ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند .
 آری نهدانم ، شما خواهی دیدها ره ، بتول خان
 معلوماتی بدست میآورد و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم ، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی ، ارتباط نهان دارد .
 طول ندهم آقای من ، ایتالیایی ها ، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دها تان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را کرد خود فراموش می نمود و میگفت ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل می پرسید و می پرسید که به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد و مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰ فرق نسیب میداد.

در صورتیکه کار بجهت منوال منصور بخود او برنگذاشته و غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - یا ((لقه شمیم)) را بگفت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و بیسار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاست میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی سارساک مجددی واقعا خلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسیار را انتهای باشد، شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است این سارساک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و سارساک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از سارساک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به سارساک مجددی خود مان نگفتم ((هنوز شما - نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد)) فقط از راه اندر زکوی در - آدمم:

- مجددی بی، برادر، خداوند نهایی را برای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند، اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منصور بخودگی، در نظرم کار درستی نیست، نه خداوند بندگانش این کار را می خواهد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی، زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نور من باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدازم تو و هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشید سارساک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که سارساک مجددی ما وقتی آگاه می یافت که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۶)

سان معاشخوردن دایمی، تعدادی با دنجان دورقاب آمانور نبرد داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم، اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوا زبان میداشتند میگفتند، سارساک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد، وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلق پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، سارساک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنهال مایلید))، ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان با تمام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیس ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده، با پیانیس آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا نگاه می تاکار دنیا با این ساز و برگ خود پیش میرفتم، مدتی صبح سارساک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود، پولی را که بهر هرات بر این مانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - چهار روز (معادل ۵ پیل) عاید میشد و اولی نتیجه کار خود می بود، بیچاره مجددی آن وقتها خیلی مضطرب بود، زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی روحا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از بیایمان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آن همه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانند و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت، من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هکتار مزرعه، باغ، خانه و نظایر آن، نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزرعه اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزرعه تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم در می گشتم و سارساک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن دراز می افتادیم، فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخورد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد و سارساک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوا، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شبانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند - و عواید یکتنه همه آنها از حساب او برداشته شود، حیف ها که همیشه در سایه - سارساک پول خوبی به جهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهوادارن ها در آن شب بمنظور اینکه هم دستور را اطاعت کرد و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

پنج ناحیه سکونی شهر ملکیت اصلی او بود، جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوت چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بفروشم؟)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو کیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بی است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلان باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برای تان شرح بدهم عقل از سر تان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 مات لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
 زاد جی فوتی دور دوری ہندی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 مات لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہیلو شاگہی می ((بہ سترگی)) شکلی
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو پہ شوگی
 ستاد ہیر نفونواور نفونوہ لہوگی
 لک شمعہ لگدہ ، ولہدہ ...
 ولی بیامہ خندیدہ
 خوتہ پہ دکھوہی |
 بہ پہ خیل حسن مہروہی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی
 دل چاد نرہ دہاشوہی
 نوروزما د نرہ پہ ہن کی
 د پردہ دگلوشاگی تہ غور ہیزی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی ہیزی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سان خیال

جی بہ سترگی می ستاد حسن وارشی
 داختران خور لں ژوندی نہارشی
 جی د سرشوندہ نکل مہ یں نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خارشی
 جی دزلفو خیال دی ماراکاز و خیرہ
 لہ سہمی تہ می دوکان جیود مطاوشی
 جی داستاد وصال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فونہ راہ و تہیتی ہزارشی
 ناراس ، می ستا د ہلترین کی شوہ پہ ہرخہ
 راہہ گراہی جی (واج) لہیز ہقرارش

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دامان تو سرس نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کسد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جہان جان مرا سوخت
 صرہای جہان را بہ شدی نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
 بر شام سپہ مہر سحر می نغمہ اشب
 چون بر تو خوردنید زلفان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکتوب تو
 چون بانوی نیامت اندر مکتوب تو
 تاباں ہرنگہ تو مکتوب غمہا نیستہ ام
 اندر مسر خاطرہ تمہا نیستہ ام
 در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نسیم
 چون لالہ دانداز بہ صحرای زلندہ ام
 چون زبور شکستہ نغمہای زلندہ ام
 آفسردہ در تلاطم دریا نیستہ ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چو از شو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہاچہ شگوان سازی
 نازاز دور نمای و خطاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو آراستن آباد ک سازی
 خانہ سپر مو ایکسرو سران سازی
 کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را توانی کہتہ پشیمان سازی
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموشی سازی
 کہ ہر دم مرا خرم شادان روشنی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار زبانی سازی
 شہر تارک مرا باز چراغان سازی
 قصہ ام راہ کجا نزدی کہم سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سیدعلیشاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبسته ای
 وز همه ام گسسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سفت ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی و نه گوری به ستر گور

ماه و حسنه
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .
 ((اوشه نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینز))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

زیرش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 در هم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید
 بیگامی خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 اشکاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 قران بی دل سو جی شول بستر می سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اقیار
 که خه هم ننگاریدل هسی شول بستر می سر وید
 خوزما وی وچی شول نه چی کرمی سبب من راننگار
 دتور و لغو منیع نه چی کرمی سبب من راننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما بریزنه چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی ددرخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 فیش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می اید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه ابادی بی دور زمان می اید

دو شمس از لیلایرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهر من
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

دن بسپور دوه شعرونه

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رنالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه پې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشارات موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه دامید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی
 اود ستورو د موسکاله با قهر هو موسی
 د زړه یې پگر پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شیبه ده
 زموږ د زړو کسري او مرگس ترمنځ
 رانسې ل
 چې د اېو خاڅکسې ژوند ون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمناي تو بسود
 غرقه در خون جگر در بی سود اي تو بود
 وعده کردی که بیای به پرستاری وي
 دیده اش تا به سحر فز قد مهاي تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفايش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ي تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بد رسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهاي تو بود
 خواستم لب بگشام به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهاي تو بود
 عهد بستى وشکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولاي تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوي ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف باي تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغاي تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیڅ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیڅ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او سو رو ورته هیڅ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تویی کر لس
 زمونږ ملگرو ورته هیڅ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیڅ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوږي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیڅ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو خپلده
 خو سر بیرو ورته هیڅ ونه وي
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جا خبرو ورته هیڅ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
درد دل برسی دام پیش کسی نمی گویم
بسکه بیم آن دام مستمع نگرود زار
مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
قصه مهر سرکش بر خار و خسب نمی گویم
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن رو- رو
راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا ببخود
ورنه من نزل (رفعت) از هو می نمی گویم

احمد ضیا (رفعت)

از شام تا مابوط

من در مریح عشق
باشهر شکسته و دامان لاله چون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد رسد بگوش خیالم پیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد، سر زخم
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت
بر شاخ لاله ها،
بر سنگ یادها
اما بیاد ((تو)) ...!

۱۲۲۱ ار ۶۷
شمس علی (شمس)

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم
رنگ صولت خانه روح خدا میدانم
آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
معنی شعر بقای جان حسان جان بخش
آیت فواید شوقستان فواید دل ام
در کتاب فطرت نام فزول میمانم
آن ((فروغ)) کشور دلهای مگر شعور من است
گر خودی تا ببخود دید رشود دل سیرانش
خالده نسوز

کیر

داونکوی آشنا، بر رخ جگر نه منسی
به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می
چی زو نه ایبه آشنا، زما میلی نه منسی
خود می هیبه کی خان شه چی، هم جهان نبوی
ما به کاله می زماخو زو زما ترخی نه منسی
زده د ((سیا)) انسان ستوری جگر که خلکو
دلی زما د میلی گل زما د ((دزی)) نه منسی

دزمه ((سیا))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
به د ستانت گلاب وازه های عشق
به چشمانت گل دیدار
به قلبت باور بندار
ازان در راجه خاموش بود آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می ای
و دهن آبی ات آبستن بند اراهای سبز
به لبها پت بلوغ خنده هارا باور کردی
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که تواز دور می ای
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می ای
زولشت ((لیان))

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان مو منی از بی نماز بیزارم

فصیح

دار ی شد میزان خرم آد پشی
زین کرم، هستی فعلی رفت
در تاراج؟
دیگانگی بیلگی دردست
باز گرد پنجمین فصل خدارا
التجاسمیکرد...

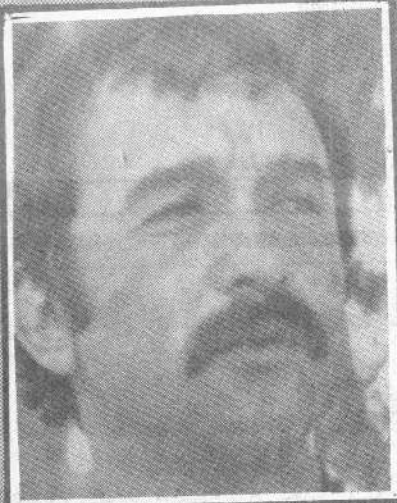
وهریز

جاده رویا

دیشب که بر سکوت و تنهایی زدم
باز گرددم آرزوی صبح زنده خشی
آنجایه های نام آرزوی صبح زنده خشی
از دیده های منبذ و تنار آرزو
بروزه در نشاندم و تنار آرزو

میخواستم ستاره شمع، با میان ماه
ببینم مردم از سایه بیخای آرزو
بروزه شمع بنماطر با میان نیو شام
درک او حسرتی که تمام آرزو شام
من با یی میبهم
همراه آرزو
سوی د پارچاده رویای سزینوست
خالده

نقطه نیرنگی



موفق در ادبیات کلاسیک

محقق فقیرنشین دایرکتروکار و موفقی سینما و تلویزیون، نقطه نیرنگی را که تازه گردیده است در این بخش با تصویرها نشستیم. رگدشته از آن یک روانشناس محیطی را هم در خود حمل میکنند. روانشناسی محیطی که هزاران جوان محروم از امتیازات جامعه در همچو عقده عادت و پسا می زند و بخش دیگری از نقطه نیرنگی را بدیم، بیشتر روی پهلوی روانی و عاطفی آن کار کرده اند که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است. به نظر شما روانشناسی چه تصور رسیدن دوران الهام های پر سوز و فلج را چگونه بررسی می کنید؟

در این نقطه قصه (دریاب) است، قصه دوبعد شخصیت دریاب، درون و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویر می شد. فکر بیشتر توجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای دریاب را روی نوار فیلم جان بدیم چون این شخصیت مرکزی با عقده های واپس زده، احساس حقارت و خودکم بینی، احساس نفیست به محیط ماحول و تلاش که برای

رهائی ازین وضع می کند، هم بخش عمده روانشناسی فیلم در برمی گرفت که تا حد روی عطش این بخش با تصویرها نشستیم. رگدشته از آن یک روانشناس محیطی را هم در خود حمل میکنند. روانشناسی محیطی که هزاران جوان محروم از امتیازات جامعه در همچو عقده عادت و پسا می زند و بخش دیگری از

نقطه نیرنگی را بدیم، بیشتر روی پهلوی روانی و عاطفی آن کار کرده اند که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است. به نظر شما روانشناسی چه تصور رسیدن دوران الهام های پر سوز و فلج را چگونه بررسی می کنید؟

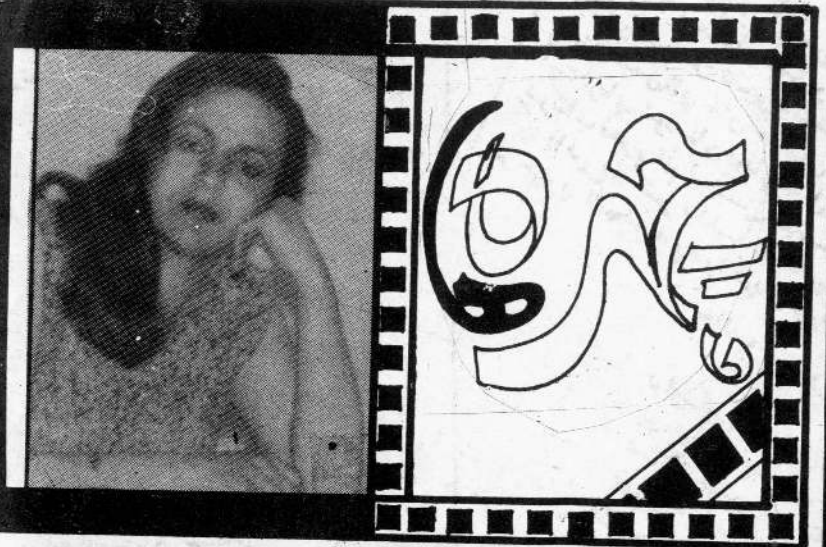
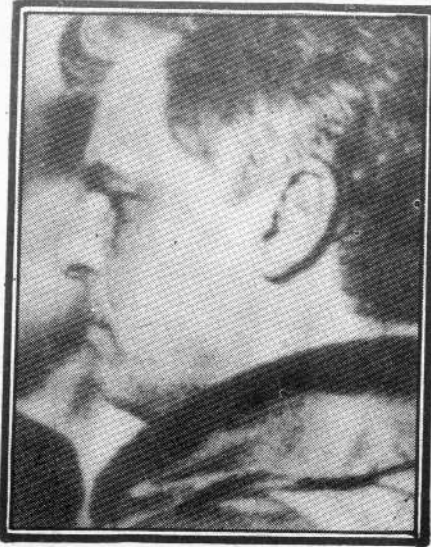
در این نقطه قصه (دریاب) است، قصه دوبعد شخصیت دریاب، درون و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویر می شد. فکر بیشتر توجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای دریاب را روی نوار فیلم جان بدیم چون این شخصیت مرکزی با عقده های واپس زده، احساس حقارت و خودکم بینی، احساس نفیست به محیط ماحول و تلاش که برای

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن برزنجی بنام اوسا گردید. سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یک کلام سامان آرایش و عطریات حتی مسواک خوراکی استفاده زیادی به عمل آمد.

در این اواخر موتیکا وییتی نیز به این کار رو آورد. ویلی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود، بلکه عینک را انتخاب نمود. خودش می گوید: قبول کردم بخاطر یک عینک عمر است که عینک می پوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمی بینم و مکل حرفه من گشته، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنه ای دیگر



های بازی ستاره وریکلاهای تجارته



نقشی جدید من

سید میران فرهاد در فیلم های

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های است که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازی نقش سپرده شده به صمیمانه تلاش میوزم در هفت فیلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام.

همین اکنون درد و فم هنری ((سینمای تلویزیونی)) معروف بازی است. فلم هنری سینمایی ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی

نهایت مشرت دارم تا در پهلوی د بگرد و ستان سینمای در فم اولی که سعی و تلاش گروهی از جوانان در دورترین نقطه روستایی کشور رفته اند تا آن ها را به تنویر بگیرند و مفهوم صلح و زنده گی را با آنها می آموزانند حتی میتوانم بگویم هرآنکه جریان فلمبرداری به سوی اكمال ادامه می یافتم برای من نوحی از آموزش بود.

فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

آماده می شود

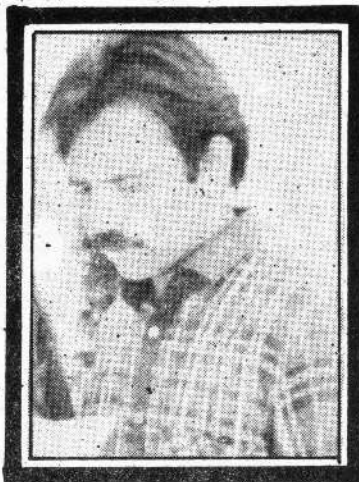
از یاسر شبان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه موی و حلالی)) را دیده ام و فلمهایش تلاش)) و ((تاریگران)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زده.

عباس شبان در باره فلم جدیدش میگوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشود که در تیاره آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد. ستاروی فلم را خودم نوشته ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغدادی خریدن حیروئین به هوش که با فروشند و عده گداخته اند میروند. با فروشند و غیرتین با ای قیمت بی توقع میروند. در نتیجه همین روز فروشند و بانک مومیز. به قفسل میروند. به جان قاتل کسی دیگری به هم نقش دستگیر میگردد. در جریان حرارت فلم نایاب هر





از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در یکی از نقاط دور -
 دست کشور روی سنجی سارنا -
 پیشی داشتیم هنوز نمایش شروع نشده
 بود مردم بی صبرانه انتظار
 میکشیدند ، چند قدم دورتر
 از من يك ریش سفید ایستاده
 بود ، او از يك شخص پرسید :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسیار آرزو دارم آنان را
 ببینم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گفت : ((یهلویت هنرمندان
 ایستاده است)) ریش سفید
 دعتاً گفت ((وای خدای من
 چه می بینم ، این خورق ماست
 من فکر میکردم شاید آدمک ها
 چوچه باشند که در وارد بچندین
 تن شان جای می شوند ، تسو
 به خدا هیچ باورم نمی شود .))



آدمک های چوچه

احمد ولی و هنگامه از هم

جداشدند

احمد ولی و هنگامه زوج هنری که سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخیراً از هم جداشدند .

ماخبر جدایی این دو هنرمند را با فامیل شان در کابل
 مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد یا خیر؟ در پاسخ دریافتیم
 که بلی این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای
 خانم هنگامه صورت گرفته است .

خراننده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر روزی این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود -
 هنگامه به اطر از دواج با احمد ولی به آلمان غرب سفر نمود
 شو از دواج آنها پسری بنام احمد مسیح است که فعلاً به آس بر
 فیصله محکمه احمد مسیح نزد هنگامه میماند و پدرش صرف در هفته
 یکبار اجازه دارد او را ببیند .

چرا این جدایی صورت گرفت؟

بنا بر برش ما پاسخ دقیق نداریم ، باشد ولی آنچه مسلم
 است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده و تقریباً
 پشیمانی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه
 بقصر باشد . به محال ما از قضاوت در مورد می گذرم و همینقدر
 می گویم که خوشبختی هر کس در وطنش است و آرزوی منم شایعاً
 که در مورد آمدن احمد ولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود
 دارد به واقعیت بیهوشند و احمد ولی که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پیش گیرند و برای این مردمی که رنج
 دیده اند ترانه .
 بخم خود را نیز فراموش نکند .

پدر خوابهای شیرین

ترجمه رهناب

فلم یا ادھمن العہ هنرمندیهای گانیک سرگرمی عادی روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گیر انکشاف یافت . فلم هایی به گونه
 فلم های جنسی ، موسیقی ، داستانی ، تاریخی و مستند و غیره همواره
 با انسون رخشند ، خود ملیون ها انسان را مجذوب خود میسازند .
 دیر زمانی است که راه دوران کودکی نشی را پیموده و اکنون
 به صنعتی با تکنالژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی
 ۲۰ ملی متری با کانال های متعدد آواز ، دبله ستهیو (آواز ستهیو)
 عالی) و تجهیزات کمپوتری و سایر فلما برداری به کار روزه فلم تعلق می
 گیرد .

مراحل آغازین و راه گشایان این هنر تقریباً بدیوار فراموشی
 سپرده شده اند . پیش از آنکه دیوانه های انسانی (برادران ریاست)
 به پرواز آغاز نمایند بی بایست بگان مگس های که بی حرکت بودند راه
 رفتن را بیاموزند . یکی از پیشگامانی که به مگس هازندگی بخشیدند
 ماکس سکلا در انوفسکی بود ، وی که ۱۲۰ سال پیش بتاريخ ۳۰ اپریل



فریده در فیلم سفر



از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود می گفتم: ((آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم)) این آرزو در جوانی روز تا روز رشد می یافت. بالاخره تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم. با جوش و دلی که در روس مکتب را دنبال می کردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستادم و چند پیشانی شناخته را نقش بازی کردم آرام آرام به شعور جوانان سازمان رفتم و دیگر هنرمندان نسوان جوان تحت رهنمود محترم استاد بهیست در چینه آرام و نماشنامه کوتاه ویلند نقش هایی مختلف را ایفا کردم. اینکه چگونه و اچسی سینما گزیدم روزی در مصاحبه مکتب با ایمیسه عالی عایشه سینما در انجمن با معصوم صحبت داشتم. آگاه شدم که کارگردان فریده سینما محترم سعید سینما

در کتری فلم سینمایی جدیدش راتهما می بیند و میخواهد برای فلمش چهره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم . زمانیکه با محترم سعید روز کتری آشنا شدیم او را نخست به جهت اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنر ، ساخته در اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود همان بود که در فلم سینمایی اثر نویسم ((سفر)) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیور در آرزوی بازی کردم . من در خدمت خود راهمون رهنمایی همسایگی کارگردان فلم میدادم . من با اطمینان سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش می نمایم با این آغاز نیکو مصدر خد مت صادقانه به هنر و فرهنگ خود شوم .

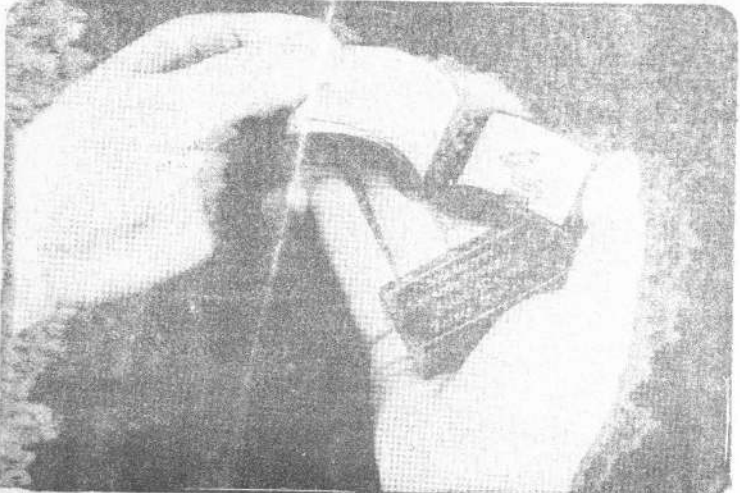


پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است .

- سوال : چی کسی عاشق دیوانه شماست ؟
- جواب : من خودم .
- سوال : کجا خواهی زنده کنی ؟
- جواب : در شهر فلم .
- سوال : اگر یک توهی از جواهرات میخواستی کجا خواهی باشی ؟
- بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک درین جا از همگواران هایی لحظی استفاد نموده و آنها را به بیانات بزرگتری نشان میدهند. اما اینک بسند حرکت باشند ، بلکه زنده . اینک اولین فصل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس سکلانوفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را عرضه داشت . سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماه ۱۳۱۵ در تهران ۸۶۵ انجمن و فواید بسیار انداخت .

مناهیخ این نوامبر ۸۶۵ در روزنامه ((برنیتر)) در کسابل انجمن ((انجمن)) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تیاتر مشهور پهلوسن ((روتیورگرتن)) به نشر رسید . درین اعلان صحبت از اجالتیسترسین اختراع صبر جدید)) یعنی پروسکوپ)) بود . شام همان روزی در مناظرو تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود . دو برادر ، ماکس و ایمل سکلان انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر پروسکوپ ((پروسکوپ)) خود را بکار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با ((عکس هلیی زنده)) بروی پرده نمایش دادند . ۲۵ متر با صحنه می از آنکه تیاترک صحنه می از ((رقص در حقایق ایتالوی)) صحنه کهدی صحنه می از کانگروها در حال بوم و صحنه های زنگی گیری ، تماشاگران صورت زده نمایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد . درین حرکت و تمهیم اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود . اثر انجمن ما آن شد اولین فرق در شهر و هلهله این اعجاب اختراع گردید و مضمون بسیار خبر آواز مرحله نهی را تپید داد .

مناهیخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتسه ، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید .



حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

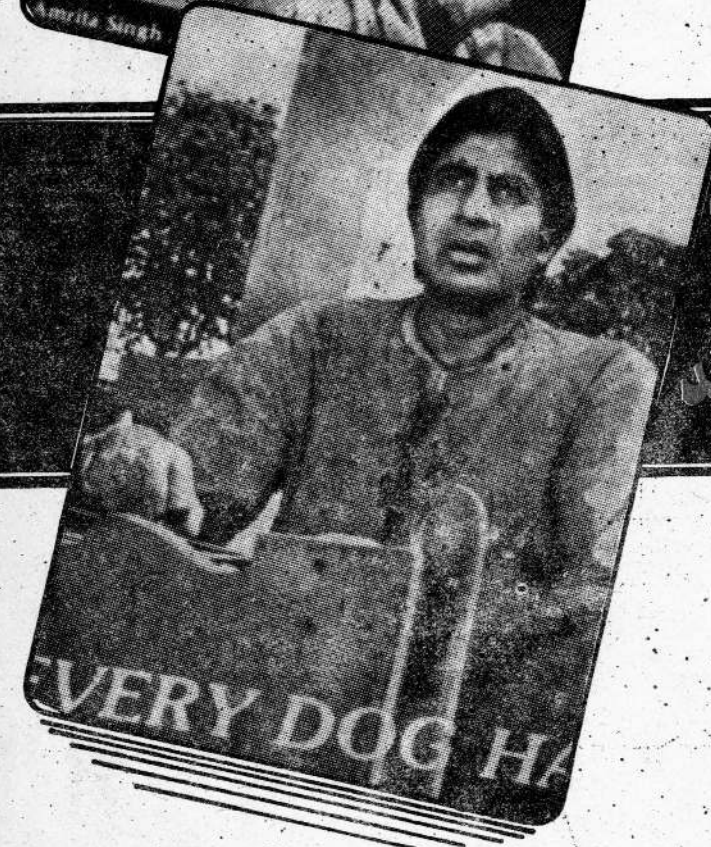
فسیده انوری



۵۳

فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورده
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



نمیوان چشم پوش کرده تو سن
بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا
افتاده باشد. این حقیقت مسلم و
اشکار است که تردید و شکاکت به
همراه ندارد.
ولی سوال درشت و قابل -
مباحثه این است که راز موفقیت
ر. امیتابھ که همانا استیلا -
از همان ماه است در چیست ؟
چه انگیزه ها و عوامل و -
موجبات سبب میشود که فلسازان
بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به
قول آنان امیتابھ امروز بگانه
دوران خود بوده از نظر بینندگان
فلم و از لحاظ اعتبارات پولی و از -
جہات خصوصیات و شایسته کی های
کار خود، هنرمندی است متفرد به
خود. چه این هنرمند در میدان
بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین
جمعیت هنرمندان فراوان سینمای
هند مقام والایی در صدر داشته و
توسن اقبال او همواره سراسر
دیگران بوده است و بهیچ وجه

داده دهنده و ستاره

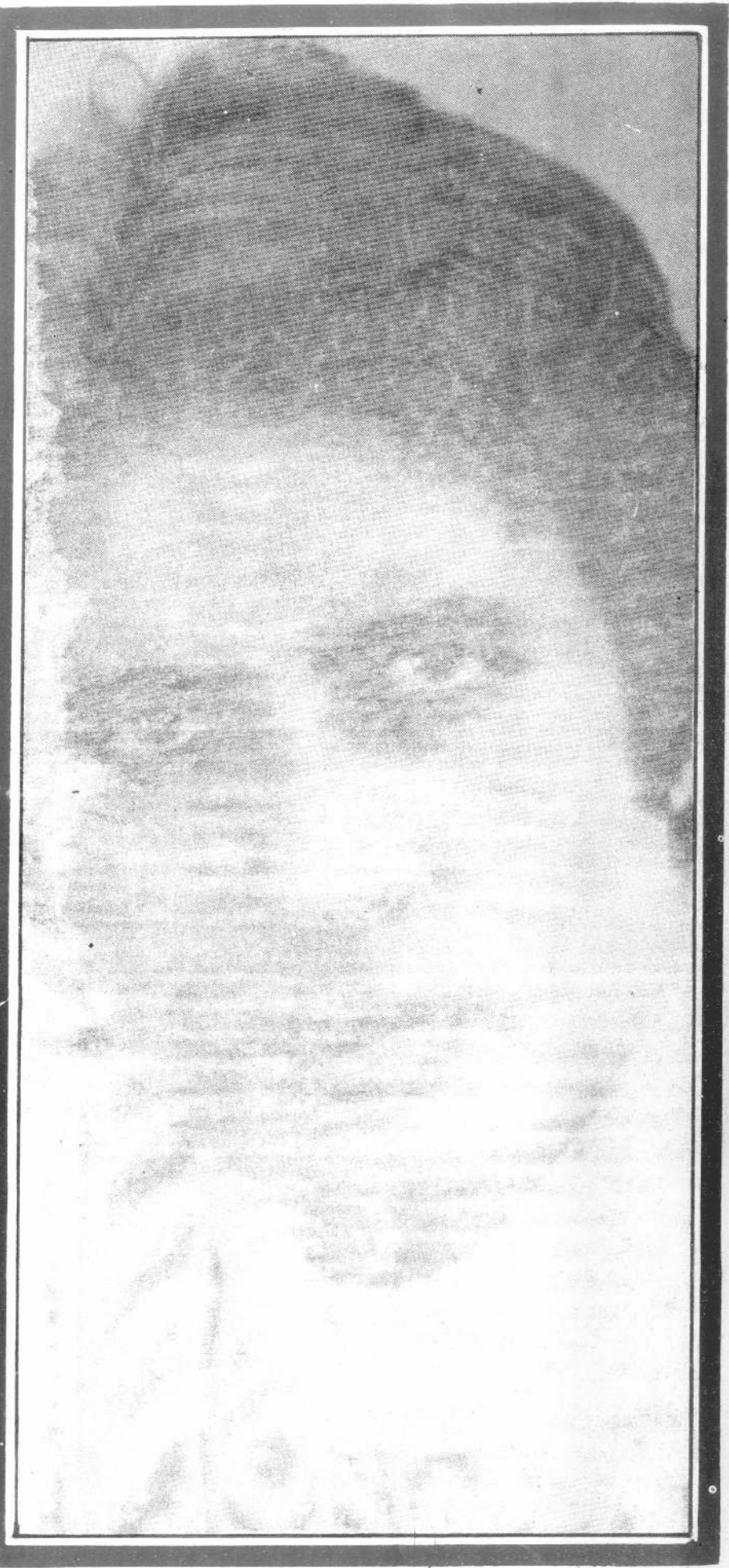
دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلمهای خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده
داده و به عوض او شتر کهن -
سناها را نامزد بازی در فلش نمود
و می خواهد فلم خود را توسط شتر
تکیل نماید.
هنوز این خبر بد تی سبب
شده به سردی نگرا نهده بود که
خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه
رایل رول کارگردان نامی دیگر
هم، نام امیتابھ را از فلم خود
حذف و کلید این دروازه بسته را
بدرست دهنمندر سپرده است.
این دو کارگردان که از شهرت
و محبوبیت فراوان برخوردارند،
انگیزه تغییر عقیدت خود را انسا
نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان
شبهه برخورداران اینان حل به
عجله بهمورد تصمیم اتی شان شده
است. مردمان صاحب صلاحیت در
این محدوده ابراز نظر کرده اند
که این دو کارگردان توانا و آگاه، با
این عمل عاجلانه یک شانس طایف

لقب ((سوزاستار)) یا هنرمند
نور العاده هنوز از جمله نام -
((امیتابھ بچن)) حذف شده و
هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی
موفقیت و محبوبیت قرار دارد. اگرچه
فلم پر آوازه او ((شهنشاه)) مواجه
به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر
را به همراه نداشت ولی باز هم او
مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو
سینمای هند حکمروایی میکند و سحر
الزجه او در بازارهای سینما برق
اسا رویه صعود می رود و در پیشانی
فراخ او کوچکترین اثر و نشانه از عدم
توفیق خوانده نمیشود.
باوص اینک سهلش گیتی
یکی از فلسازان و کارگردانان معروف
اخیرا باطنظنه خاص، فلم جدید
خود را با شرکت امیتابھ اعلان
کرد و چند شات مختصر از فلسم،
فلمبرداری شده بود که وضع دیگر
گون شد. بطوریکه اخبار دست اول
میرساند که سهلش در ادامه

امیتابھ بهترین

هنرمند
سلطان
رقیب
توفیق



در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتش میهای تپنده
اطفایده خامه
گلاره



صاحبه از لیلای پادا

باید که از این...
ایده عشق...
مجلس آزادگان

وقتی برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا) مقابل شدید چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجرت آن یادگشتیم
از افتخار بابه تریا گد اشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
ماد بین ودل بصورت زیبا گد اشتیم
از هر خندنگ ناک سوگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گد اشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلای گد اشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگد اشتیم
یک ماه هلال ابرو و ماه دگر رخس
گرنام او که (ماه دوپالا) گد اشتیم
از مشتري و زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گد اشتیم

لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را که از دیدار شما برآید ست داده بود بیان کنید.
این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید تا انهم موضوعی است که میتوان برداشت احساس ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.
و انهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرور بحت قرار گرفت و عکسی که اینک تقدیم میشود و در ماد هوپالا گرفته شده، اسم ماد هوپالا هم بطرف راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده، دیده میشود، و وقتی که از او خواش نمودم تا یک قطعه عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی مکتب بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بی سراسر ای چیست؟ گفت تو بگو گفتم: در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد آینه بک بگیر که از اشک بی سراسر گفتم: نی! گفتم: یارین از حسن خود آگه نبود کردن آینه سازان بشکستند گفتم: غرور زن نظری است و به آینه احتیاج ندارد.

گفتم: ماهم از گلشن رخسار گلی می چنینم هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید گفتم: میانه که تو کلچین گلشن حسن خوبویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک شده بی اما نه چندان.
ومن باز گفتم: چشم تو کارسافر و بیامانه میکند آینه را خیال تو بختانه میکند گفتم: اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا از خیال حرف زدی.
گفتم: من نه نعمیدم بقیه اش را تو بگو منظورت از خیال چیست؟ گفتم: قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال تو بختانه میکند)) و علاوه برین در یکی از نظم های این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بختانه میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفتم فلم مغول اعظم که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود، ترا هم خبر میکم تا شوتنگ آنرا ببینی، من ((شوتنگ)) آن صحنه فلم برداری را دیدم، در اثنای فلم برداری رفتم عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ربار ((مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم ((مغول اعظم)) ویا اتلا همان صحنه رفتم ((ماد هو)) را در فلم ((مغول اعظم)) دیده باشند برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفتم: خیال بلی، منظور خیال است، نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک خیال است، یک خیال گد را مانند خیال در آینه و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما دیدی، دلباخته این خیال شدی، با این خیال راز و نیاز کردی، سخن گفتی، شبها بیدار ماندی، این خیال را پرستش کردی، دریند اره گتار و اشعار خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی. بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران شعر سرودی، درد نیای خیالها زندگی کردی، در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق، تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا مونسق ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی، سخنش را قطع کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است گفتم: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم ترا در عالم خیال تماشا کنم، یعنی در آینه، آینه شبکه هم اکنون در دست من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تورا و بدین حالت عکس میگیرم که خیال تو در خیال من باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال به ترا زوال است، زیرا همیشه با آدم می باشد و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.

من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: ((شما راست میگوید))
ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار دوتنگ چون هم افتاد همان آغوش است خندیده بمن گفتم، باز هم از موضوع بپرت شدی، منظوم این نبود که تو گفتمی، دستم را کشیده گفتم: بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم: ای صورت صورت پار مرا مستانه کنش چون بناتز میروسی بگذار من خود میکم در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن بیستم من) بیای کن گفتم: بلی، در صورتیکه تو لیلای قرن بیستم باشی، هر دو خندیدیم، عکس یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب گفتم: ((چای صبر تیار است)) و عکاس را مقرر نمود، من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم نشان داد - بعد از آن همان شب را که با پسند اشک نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا صبح پس از صرف ناشتا در کتابچه یادداشت خود نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جاداشت
که هر برگش بهاری روناداشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

ایا هنوز هم اثری از آن عشق اتشین در وجود تان باقیست، یا اینکه با همان دید از نخست شعله های آن فرونشست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمای هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.
آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست که به اثر و اثر پیم های اطفائی خاموش گردد عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند و عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد و این سوزش ابداً زیاده است - شعله ای که از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این سوختن مانند شمع زود خاموش نمیشود، بلکه مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور افشانی میکند یک عمر میسوزد و زود میسوزد و راه تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار از فروغ سر بسر دنیا و عقبا سوختند گرتشندد رگما رسند رتیب کسند آتش زود دست را از گری ماسوختند

با هم خواندم که:
 زبیلی ویاون هولند دود لذاده و شفیقه همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریتش قصد سفر را به رید و جنیرومینا مید.
 زبیلی نگران است که نباید هولند را سیردام خوب رویان شود. اما هولند برخلاف وید و مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریکی از ایالات شورمدت کوتاهی را اقامت می گیرند ملول و غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد.
 زبیلی خود نروید آن ایالات هولند میرساند. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد. هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دوسلدورف اولین اقامت کرد.
 او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی رازناپدید شدنش را جویا شود.
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکسریخ ایلا لوی را بنام های تینوزاد با من، همیلیونرتی، ماریوتزینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیا معرفی کرد.
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیونرتی رسانید که وی نقش زمین کردید و جسد به قتل رسید و اش روی اطاق افتید بود.
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پترانداز دوستان همیلیونرتی آشنا کردید. پتراندازی مدعی شد که نام اصلی گمشده او زبیلی لوریدونه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیونرتی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیونرتی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام - جعلی به سر میبرد و خودش را از انظار پولیس و نگهبانان پنهان کرده. پس از مدتی تعاد و روی و فراق در رید و زسد زمستانی بر حسب تعادف با زبیلی بریالای یکیل مقابل میشود. اینهم آخرین بخش سریال:
 ترجمه میرحسام الدین برومند

فیرخارجه المان رفتند. لکن بیهوده بود.
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلو در روم اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپرد از. بنا به سفارش پدر ترنیتی، پترابه برلین نوشت که خاکستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رولفسو رایشد رالمان وضع به ثبات اوضاع گراپاید داشت.
 پترانداز گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.
 پترانداز اینجها حادثه را زده کرده و من در سبلی مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را میبکشد.
 پترانداز اطلاعات دیگری را مورد زبیلی به دست نیارید.
 هم چیزی!
 باز هم در روم ماندید؟
 نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به سن خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی.
 پس شما چه کردید؟
 یک زوج از دوستان آشنه کلتوری که مرد کمیاب دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم جنگه مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در سبک دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵ بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
 چرا وکیل عمومی مونشن - معشوقه اش از مونشن بود - آقای هولند از طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام لوریدونه به دست آورد. ویکتوریا همان اوراق غلط برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوری کرد تا آنکه پدر تونیو را بدید. همان بود که زبیلی پیکاره گی ناید پد شد. چون در مرگ تونیو ترنیتی او

از خودم پرسیدم:
 چه ساعتی زبیلی، همیلیونرتی را به قتل رسانید؟ چرا حقیقت را کتمان میکنید؟
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بودم. بریالای یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در دزدی بی - پنهان آب نیتا داشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست و دزدی خروشان بودم.
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دادم. او در برابرم قرار داشت، چنان نزدیک که دستم میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. تیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید و رویش چون برف سفید میزد.
 زبیلی بود، زبیلی لوریدونه.
 وی فریاد برآورد: «شام خوشترنیم!»
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله لباسش را روی لبانم گذاشت. لباسش سرد بود. زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
 زبیلی تو، تو! ...
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بسنا استفهام پرسید:
 پترابه توقصه نکرد؟
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را قصه کرد. راستی تو همیلیو ترنیتی را کشتی؟
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را جفتانیدم. مکرا آهسته زیر لب زمزمه کرد: دوست دارم!
 - زبیلی، تو قاتل دو انسان هستی.
 - هولند، هولند ... من دین دنیای بی پنهان فقط ترا دارم، و مریخش!
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک قاتل را دوست داشت؟
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: تروستی ترا روزگار که در قناری ((واکتر هایل)) رفت و آمد داشتی، مشفاحت و نه؟
 جوابم را نداد و گفت: سگرت داری؟
 نباید سگرت دود کی؟
 - چرا؟
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با تلب ضعیف!
 تا کبیر سگرتی برایش پیش کردم ...
 زبیلی با شوق بزرگی کی و دلهره گفت: قبل از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پرواز کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی.
 به ادا حریفهای گفتم: بلی زبیلی، در رازوی یک کوچ فرورفته بود. آنرا با خود داری؟
 - بلی!
 - پس بده.
 بلا درنگ آنرا از جیب بیرون آورده، روی کف دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستاش مثل یخ سرد بود.
 گفتم: بیبا!
 پرسیدم: کجا؟
 در ورا ز اینجا، نباید ماریبندند.
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند، پیوسته بودم.
 -۱۶-

روز بعد در روزنامه ها خواندم که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام. آری هولند، بایست المان را ترک بگم. انسان اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه ها با لسن نیمه نهاده گفتم: من خوشبخت هستم، خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسد، چون ترادارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد. چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً - در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به ترتیب تلفون کردم.
 وقتی صدایم را شنیدند، ابتدا نتوانست جواب بدهد. بعداً تصور کردم او ترس دارد و نقد خوف که به پولیس خبر بدهد.
 - از چه خوف داشت؟
 - از من، یاول، از من!
 اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد. خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش گفت: ترس از مرگ!
 - بلی، تشکیک پسرش را کشتی!
 زبیلی گفت: من او را نه کشته بودم، حضور در صحنه قتل، پسانتر پولیس را شسته ساخت.
 - تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.
 - نیتد انستم که المان ها خیال کتن او را

داشتند.
 - چرا میدانستی؟
 - نه ... ، باتاکید گفت: باور کن دروغ نیگم ...
 دین میان موتر غول پیکری از فراز پل عبور کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوش رها نموده، گفت: دوست دارم هولند، محبوب من!
 -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها سیر نمودم بیاد آمد که با پترانداز نرنجک دستی سون گودال ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم. در نتیجه فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ ترنیتی هیچ اختاری به زبیلی بار نیاورد، سلما! هیچ قتل مایه افتخار نیست. و او را عاشقش بودم.
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود ... آدم وقتی قتل میکند، هیچوجه دلیل نهد قوی نمیتواند داشته باشد ... اینکار فقط مستلزم یک تعویب خفم می باشد.
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد زبیلی این باشد که ترنیتی در عشق نسبت به او خیانت نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد، چرا از محبتش سرباز زنم، چرا بدست فراموشی سپارم، باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت هم دیگر احساس آراش و خوشبختی مینمودیم، چرا باز هم این چانس را از دست بدهیم؟ من پنج نفر را کشته و زبیلی به دوفتر منم است.
 این کلمات نواز شرکانه و سوسار از محبت زبیلی که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم)) مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید. زبیلی ادامه داد: همیلیو ترنیتی اصلاً به خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که با او شمشیر در یافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را میبزداند. گفتم: ادامه بده ... باید حرف زد، همه حرفها را، همه گفتنی هارا.
 من در مرگ پسرش قصر نیستم، این فقط انتقام می تواند باشد.
 - او اینرا میدانستی؟
 او برد پیری بود یاول، ... او ترس داشت وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در زالسبورگ با من ملاقات میکند ... با هم قرار گذاشتم. درست ساعت ۱۶.
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
 زبیلی جواب داد، او چنین فکر میکرد که ایسن فقط یک دام میتوانست باشد، اینووی یک ساعت قبل، یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش رهنمایی کرد.
 دین هنگام رنگ تلفون صدا آمد.
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن - اتفاق قتل پیش می آمد.
 - اکنون اینجا در هتل زنده گی داری؟
 - بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینووی هتل ایسکلینزور را برای اقامت ترجیح دادم.
 زیر چه نامی؟
 - زبیلی لوریدونه!
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی او زبیلی نیست، بی بیوم به او گفتم:
 یک عکس ترا به پترانداز نشان دادم. او ترا شناخت.
 - او ترس پولیس خواهد رفت؟
 - هنوز نه!
 - چرا نه؟
 - من باید به همه چیز بنده زبیلی، به اینکسرانجام مرا چگونه یافته ای ... هتل های - زالسبورگ را دنبال توفنون کشیدم. در هتل پترانداز توشدا بود. تردد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در زبیلی به ملاحظه میرسید؟ پترانداز گفت: من در حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدهی محبوب میشم.
 گفتم: کجا معلوم که پترانداز نشانت بدهد. او نیتد اندمن کجا بسر میبرد. بعد بالحن



ارامتی گفتم. چون به کمک تضرورت دارم نسبت بتوشقی بی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق راستین در میان میبود، علی الرغم حساس بودن وضع بخصوص، اینجانب بودم. برای اینکه ترا مطلع داشته باشم، اینک در برابر تو و نزدت قرار دارم ... در زیر این پل، درین سرمای کشنده در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که - بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی ها هم دستم را بگیر و بسوی گلشاه خوشبختی وضع روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه ممکن و بهتر بود، آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک مخوف و شیطانی میباشد.
 ... و کلمات شیون و وصیت امیز زبیلی که دوست دارم ... دوست دارم ((خدا با عاشقانت)) بهم در گوشه ظن من انداخت و مرا در انتخاب این راه دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
 ازله ها بسوی کوازیل در حرکت افتیدم.
 زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست بر ایدست - پولیس میساری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را دنبال کرد.
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم. لطفاً ورق بزیند

هرگاه تا پانزده دقیقه دیگر برنگردی، اینها
مردم درهوتل ایسکلنبرگ سرك ۱۲، اتاق ۳۰۷،
طبقه سوم سكوت دارم. اداره پولیس يك نورالت
دارد كه متواتی همچرا با آب و تاب برایش تمهید
كی.

به امتداد سرك خالی از راهبهن در
السبوك راه انهدم. متواتر به نهلی می اندیشدم،
خوبی که به قتل دونفر متهم بود. من نهلی را
صفا دوست داشتم، اما رفتن نزد پولیس را نه
وظیفه اساسی و اخلاقی خود مشمردم. در اتاق
شماره ۲۰۰ با روسه سحر ساختم. ساعت چارصم تلفون
بهدا آمد، تا اثر برداشتم، مامور تلفون پشت
کوش قرار داشت و گفت تریه خوش را معرفی نکرد،
مخواست سراج را بگیرد، صبح اول وقت يك گولاش قهوه
داغ نوشیده، سه سرك پر از آفتاب، بی اختیار بسواری
تکسی، به استقامت اداره پولیس روان شدم.

انکارم متلاشی بود. باری با خود میگفتم.
اوهرگز مرا دوست نداشت، نه با خود، حال آنکه من
واقعاً او را می پرستیدم. قابل اداره پولیس که
تصمیم گرفته با بسواری های بلند قدیمی بود، از تکسی
پهاده شده، راساً سراج کیمار اندرس را گرفت.
نشانی اثر را من دادند، طبقه دوم، اتاق ۱۳۴.
وقتی به اتاق کیمار داخل شدم، با تعجب خانم
پتراوند را هم صحبت با کیمار یافتیم.

من مسفید، با چشمان آبی را که قابل
بدون هیچگونه آرایش شسته بود، کاملاً افساد
برده بودم. او بلوز سفید و دامن آبی بتن داشت.
با کیمار دست داده، دهن و تشتم. کیمار اندرس
گفت: مادر جستجوی شما بودم اقای هولسند.
کیمار تا این حرف را زد. من به سوی خانم وند
خیره شده، او زود نگاهش را از من برگرداند. کیمار
گفت: صدانید، گذشته شاهکون پروتسها نام
دارد، نه نهلی لوبدو؟ من خاموش ماندم.
مجدداً گفت: اینخوا امروز صبح اول وقتخواستم
شما را اینجا فراخوانم. پترا با صدای لوزانی گفت:
بلی، با زبان این حوادث بگذرد، چونکه من هم را
به آقای هولند نگاه کرده ام، کیمار
کیمار بازم پرسید: میزان صحبت شما و خانم
لوبدو در کدام پیمان بود؟

زلفون
باز هم حرف نزد. کیمار افزود: اکنون مو
ما هوتل به هوتل بدنهالتی میگردند...

در صورت پیدا شدن، صداتی با او چگونگی
برخورد خواهم کرد. حرف ما اینست که او خانتکار
بزرگوست، حتی به شش یعنی ششاک با ایستنی
در روشنی و آگاهی قرار بگیرد.

وجود ظور غیر مترقبه داغ شده بود، کیمار
گفت: یک سوال، چرا اینجا آمدید؟
آمد بدانم که شما تصامات تا ترا کرده آید یا
من شهر تارتک بگم، آخر او هم چیزی نماند.
کجا سفر خواهید کرد؟
اینرا تاکنون تصداتم. بعد با نهشند هم
پترا گفت: از همدردی تان سیاست دارم، و اداره
پولیس را با خشونت ترک گفتم. دیک کافی، قهوه
گرم طلب نموده، و از آنجا به نهلی در هوتل ایسکلنبرگ
تلفن کردم.

هر چه زودتر هوتل تارتک بگو، باید با هم
بیمیم. در قطار بیستم سیمتا تا پانزده دقیقه
دیگر نماند...
آری، آری...
بزودی به فرانکفورت با ((کالمار))، یکی از
دوستانت ارتباط تلفونی برقرار و از او خواستم در مورد
موتی که قهوه را طوطی تاجاتی انتقال میدهد، معلوما
بدهد و بدینترتیب ادرس: ((سرك ۲۴ بولگ)) را از
کالمار بخاطر تماس با هلیگر معروف به ((گله مرده))
گرفتم. با صله وارد سینما شدم. يك نلم کارتونی
چالپ به نمایش گذارده شده بود. سینما بجز قظا و
اول آن که اطفال و نوجوانان بودند، متبانی خالی
بود. نهلی در قطار اخیر جا گرفته بود. با استفاده
از ادرس دست داشتم، سراج هلیگر را گرفتم. او در
منزل نبود. ((المی)) زنش در بر را گشود، زنیسی
بود نهایت نره با قیافه عجیب که سینه های شکله
مانندش روی شکم بلندش سنگینی مینمود. حدود شصت
سال داشت و نهاد خشن بود، ابتداء خونت نمود
ما را به فراخواندن پولیس تهدید نمود. اما بعد از
اوصصانه طالب كك شدم و گفتم: میخواهم سرحد
برسم، البته با استفاده از موتور تاجاتی قهوه.
گفت: نشود بچنگ میبندید؟
گفتم: این درست در صورتی است که
قهوه های تاجاتی نیز به چنگ پولیس میبندد.

من با بون قهوه در پناه آشنا بودم و
لیکن اینك در میان جوالهای قهوه پنهان بودم. در
موتور هیچ هتلی وجود نداشت. نهلی از بوط
تا راحتی و همچنان از هوش رفت. باز وقتی بهوش آمد
تا دید که ماموین گرم موتور را غشش دارند،
خواست نهاد بزند که با دست دهنش را بست.
خودم رامحکتر به پشت کابین موتور چسباندم و سرای
تازه نمودن نفس، دهنم را به سواخی چسبانده
بودم. دهنم، اخیر نهلی را با بسمار شکل و دادن
تنفس صنوی بهوش آوردم. با آنخوه در نقطه مطلوب
رسیدیم. راننده بکس های ما را در گودال های
کنار سرك پرتاب کرد. وقتی بدنهال آن مجله کردیم،
هر دو در گودال لغزیدیم.

ده دقیقه بعد تکسی بی را پیدا هورد و به
استقامت موشن، به سواری آن راه انهدم از
شینیه تکسی به بیون چشم درختم، آسمان
موشن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه
پاک تکسی را بخ زده بود. از میان دهکده ها و
کلبسها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده
از ابر بودند.

بار هوتل تاریک و شاعرانه بود. من در گوشه ای
نشستم. از مالک بار ((جونز والگر)) يك ویسکی
مطلبه کردم. مشروب را سرکشیدم. از لولمیکس
اتاق کمرت شماره دوی بیانی روی رختانوف بلند بود.
بعد راد بیونشن اخبار جوی را که از بر قباری زیاد
سردی هوا اطلاع میداد، گزارش نمود. بناچار
دو باره وارد اتاق نهلی شدم. بعد تزد پرسید:
نرفسی؟ بلافاصله و بدون حرف مشتاقانه
به حاش چسبیدم و شروع کردم به باز کردن دکمه
ها پیش نا آرام نغمه میبندیدم. لحظه بعد برهنه
در آغوش آمردم. ویسکی بدنم را گرم نموده بود. با
حسادت گفتم: خدا عاشقان را نهمیدارد...
درین هنگام صدای طیاره که به استقامت موشن
در پرواز بود، بگوش رسید.

زلفون را کاشم خواب برده بود. به او و گذشته
هایش می اندیشیدم. زلفون از رفتن به
خواب با من به گذشته برگشت و از آنروز تا رانیا دی
نمود و متذکر شد که پدرش میراث زیادی به ارث
گرفته بود. از آنروز به او واگه ارشد.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

گرفته بود. از آنروز سالهای نخستین زنده گیشان
سالهای برخاطره ای بود. سالهای سفر به انگلند،
هسپانیا، فرانسه و ایتالیا. زلفون در ایتالیا متولد
شده بود. زلفون همچنان قهوه کرد که در سالهای
پسین، پدر وی در ریش خانه ای در برلین گرفتند.
پدرش موزیک فرا گرفت و زنده گی تابانکی برایش
پیشبینی میکرد. پدر زلفون چون میراث زیاد
بدست آورده بود. جواهرات قیمتی برای زلفون
خریداری کرد. زلفون را نواختن گیتار پدرش به شور
می آورد. پدر وی زلفون، بعد ها بازی در فلم را
آغاز کرد. بعد ها پدرش اسپ سوار ماهر ای شده
بود.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

تمام روزهمه پیرامون مناسبات اند و سخن میزدند.
مصمم بودند. به محض ختم جنگ در پای عقد همد یگر
بنشینند. تونیوترتی وقتی مینوشید، زیبا گیتار
مینواخت.
زلفون همچنان در آغوش قرار داشت و قهوه
میگفت. گیسوان معطروملا پیش روی بستروشانه
ها م چون آبشاری به نظرم رسید. زلفون با
هسان پیراهن خواب قشنگی که داشت به سوی
بنجره رفته، برده را کارزد. آفتاب سزده بود.
انگاشتم مدتهاست بیمار و اکنون در آغوش دلدار
خود شفا می یابم پس از آنکه دوش گرفتم، فرما پیش
صبحانه را دادیم. هنگام صرف صبحانه به زلفون
گفتم:
من موشن میروم و از آنجا به وین. تا چند روز یگر
برمیگردم. عکس و مشخصات خود را بده. يك پاسپورت
ساختنی برایت دست و پامیکم. میخواهم به سوی
برا زلفون بروم. زلفون با او کوشه، خاصی
گفت: راست بگو، دستم داری؟
گفتم: احساس میکنم که بلی.
در کنار میز صبحانه، نشریه ای گذاشته شده بود.
به یکباره این عنوان درشت نگاه، هام را به خود
کشید: ((شاهدان عینی مدعی اند که قاتل ترنتی
زلفون لوید زنده است))

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

خدا با عاشقان است

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

دورسکی د پگر فرمایش دادیم و او حرفهایش را در نیال
کرد: شوهرم با یک آرتیست سینما در رومانیازدواج
کرد و آنجا زنده گی می نماید بعد از من و ستر
متوان باریتم بیانویلس در وگانه انگلیسی را اجرا
کردیم.

پتراوند در طبقه بالا، زلفون را زنده گی میکرد. ویلا
بی با همه ملحقات و ضروریات که تصویرهای خوش
به دیوار آن نصب بود. اما در هر حالتی برخورد
من با پتراوند، محض یک ظاهر آری بود. مطلقاً
من عاشق زلفون بودم و او هم حالتی کمتر از من نداشت.

بازیلی مجدداً تلفونی تماس برقرار نمودم. او
برسد: برگه ای در دست پولیس انهدم که...
مجالش نداده، حرفش را قطع کرد. گفتم: ایمن
مسکله حقیقت آشکار است. زلفون تاکید کرد: پس
زود بیا، از فرط تنهایی به مطالعه رو آوردم.
مطالعه زیاد نیز چشممان را بدر آورده...
حتماً زود برمیگردم، حتماً...

آفتاب می تابید و بر قاری قطع شده بود. آسمان
رنگ آبی داشت. خواستم به فرانکفورت تلفون
کنم. ابتداء به ابرار رفتم. متعاقباً در منزل یک در
سرك ۱۷۴ موقعیت داشت، رو برو شدم.
برسیدم. خانم فونزیزگر استیج؟
البته، چه میخواهید؟ صبح هم دونفر اینجا
آمدند. او زندانی شده ولی...
گفتم: امید اشتباه مرا با پولیس عوض نگردد.
شوهرتان چه وقت زندانی شده، میخواستم از وی
ککلی بطلبم... او بایست يك پورتیت میکشید.

زنگ تلفون به صد آمد گوش را برداشتم. هلسو
عزیم: من در ابر بودم.
- ابرار چگونه یافتی؟
- حالب.
- کارها چگونه پیش میروند؟
- خوب، این هفته پورتیت مطلوب را هم از یک نقاش
بدست می آورم.

در رمکی که در وسط دهکده ای، در میان جنگلاتی
در وین موقعیت داشت. ((توسی)) پسر هفت ساله
پترا، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه
نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی))
را شما با خود می برید؟
بلی!
((توسی)) با من زیاد خورکده، و مرا کاکا صد امیزد خوب.
استر برای پسرک جا کلبت بخرم، مانع شد. پسرک
کجگاو بود. او آنروز از من پرسید: تو با مادرم
عروسی میکنی؟
گفتم: نه، او که وقت عروسی نموده.

او کس در وگانه را که پدرش روان زن هنر پیشه
گرفته بودند، به من نشان داد.
عجیب است، بعضاً مرد ها، زنان را رها میکنند و
زنان به مردان دروغ میگویند. پترا در اتاق کوچکش
کار میکرد. ((توسی)) که با من بود، مادرش را بغل
زد و گفت: کاکا بول و عده نموده بود که بعد از
ظهر ما به سینما میرویم.
در هوتل، نامه ای از یوزو، جنیرو که حاوی يك
بقیه در صفحه (۹۱)

زلفون با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتر شپار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زلفون نسبت به ((پیتر-
شپار)) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای
چند مدت از نویسندگی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانك زلفون
روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتر بنا به تقاضای زلفون به کار نوشتن روسلان
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز
پیتر ناپدید شد. یکسال بعد زلفون از سوی اداره ای
که کار میکرد به رم فرستاده شد. زلفون اینجا عاشق
تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

سرنوشت «مدرن تاکیگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکیگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکیگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد * هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکیگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنده نمودند *



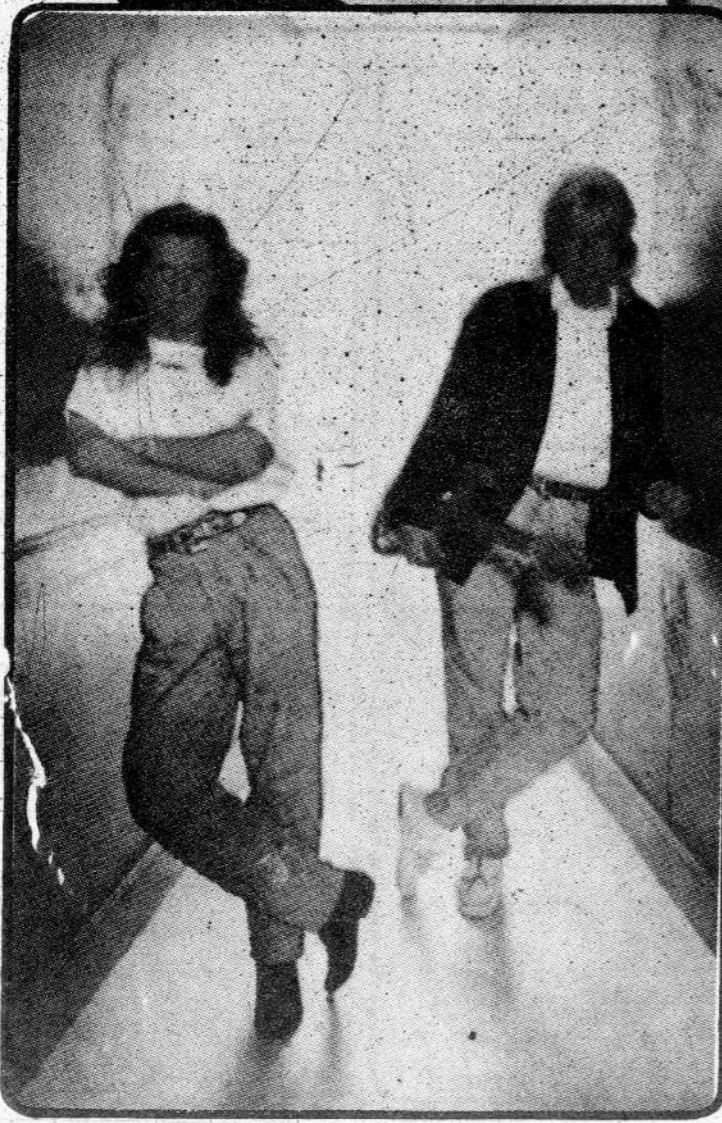
دیتره همراه با یک بازوگان ها تقریبا یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هاریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشبخت شتوک اند * هرگاه دیتره صرفت های زیاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات فراغت خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستار آتش آفرید *

حالا بدون رفیق صبی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتره میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همگاری در ((مدرن تاکیگ)) گردید * دیتره معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکیگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است * قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملا انسان دیگر مستقل بود * ولی بعدا همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلکسیون لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پیوش)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسره سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسره ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتسر افتخار می نماید که به آنچه دست یاننده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

او معتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکیگ)) شبیه هم اندم برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پخش میکنند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدار آتش را روشن قلب آنها را توت می بخشند *)) چنین قایمه رامن دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخو نندل شوي ده . د لاسي د حس په وسیله د لمس کولو د شامسي د حس په وسیله د بوي کولو . د ذایقي د حس په وسیله د خپلسو . د باصري د حس په وسیله د لیدلو او د سامعي د حس په وسیله د اوریدلو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټې گونې لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راضي . د ډول لاسی مینه په دغه لډوي کې ډیره ښه انحصار شوي ده :

لاسې دې زما په لاس ټکر شو
په دې خبره چې یاري د سره کړمه
د بوي کولومینه هغه مینه ده چې د بوي په وسیله زړه ته لاره
پیدا کوي . په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوي پسې لیونی وي
لکه چې وايي :

داسې د یار د زلفو پسې دي .
که د زار په ښار په کوڅه راغلی يم

د خپلو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وږی په وسیله
د زړه صفد وچي ته ننوي . او تر ټولو خوږه مینه ده دغه ډول
مینه د اېس کرم د خپلو په وخت کې رامنځ ته کړي . لکه چې وايي :

ستاله نري زې قربان شم
چې اېس کرم دې پرې څانه مین دي کړمه
بله مینه د لیدلو مینه ده . د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور
ښکاره کوي . چې د نجونو ښوونځيو تومخ د ډول په یونظر مینیدل
ډیر لیدل کړي . په دې هکله پاملرنه وکړي دغې لډوي ته :

په زهر و سترگو راته گوره
پې شرمه شپه یاري نه د سره کړمه
اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننوي .
دغه مینه په رسني دفترونو کې د تېلفوني مینې په نوم هم یادوي . لکه
چې وايي : په تېلفون کې راغز یز .
زه دې په تشه غږ یدامینه په

اوز د دخلکوله نظره

- د نېغو اوز ده نوکان د بیکاري علامه ده .
- د نارینه اوز ده وښتان د ننی . تېلی او کوڅه گشتي توبه دي .
- د اوز د او ډیر خوږه سرچینه ناپوهی ده .
- د تېري کونکو لاسونه تل اوز ده وي .
- سري باید پښی له خپلی پر ستنې اوز دي نه کړي .
- اوز ده بې توبه د سوبه او شر وپو غښلو په وخت کې په خپله تجربه کړي .
- او اوز ده زړه اېو الفرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال داسې بیانوي : (پوتن په کتاب کې ولوستل چې ډیره اوز ده .
- زړه د حماقت علامه ده . په دې وخت کې یې خپل ښان ته پسه
- هنداره کې وکتل او وی لیدل چې دده زړه هم له حد نه زیاته
- اوز ده . هاخوا د پخوا یې په بیاتې پسې مخ وار اوه . خوبیا تاسی
- یې پیدا نه کړه . وروسته یې خپله زړه په موتی کې ټینگه ونیوه . اوله
- موتی نه راوتلی زړه یې د ډیوي لمبې ته نږدې کړه . کله چې
- زېري او وواخت نو د اوز په لمبه باندې د نوموړي لاس وسو اوله
- ډېري نه یې لېري کړ . په دې وخت کې نه یوازې دده زړه وسو -
- نخیده . بلکې مخ یې هم ورسره وسو . وروسته له دې پېښی
- نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې :
- د اخیره رښتیا ده . لکه چې په ثبوت رسیدلی ده .

پسرلی په لنډیو کی

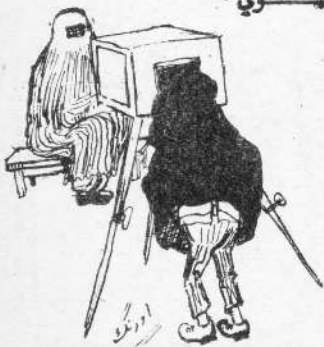
اشپزان شخص غاري گسرخسې
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بډکه سی خوښی زړي
چې تاکی خوږه شنی شوتلی ډانډ یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته څمه
د پسرلی په وخت کې راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

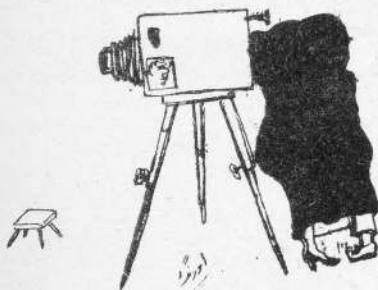
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي اد بانوگارد ي .
 — جيب وهونکی دوه پوله دي .
 يوهغه چی به گنه گونه کی دخلکو
 جیبونه وهی . اول هغه چی
 د جیب به محای پردي مضمونونه
 وهی .
 — غل یوازي بیسی او سامان
 پتوي . خواد بی غل انسانان
 پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه —
 سر — لی) خخه جوړ شوي دي
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
 بارانونه پ یروي اوجی بارانونه پ یو
 شی . نوبه کوچوکی ختی اولای —
 بید اکیزی . دغه لی (لای) پ پیر
 بله د زار ه بنار به کوچوکی د سړي
 په سره را اړي چی له همدی
 کبله له (په — سر — لی) خخه
 پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتو له
 مخی خرگنده شوي ده چی په
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
 پ یروي . خوافسوس چی د ناروغانو
 د نسخی داروکی نه بید اکیزی .

سرپرست رئیس

د راد یوجرید ی پرله بسی داستان :
 لومړی برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دي هیله چی د ژبی په سر ه هواکی له سینس
 خرسید لو . پوزي بهید لو اوډ اکثره د تللو له ناروغیو
 په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
 کوو : « لنه موزیک تاسی به خپله وڅیروي »
 راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه وروسته د —
 پتاتو سپینولو کمیته شوه . او اوس نه پوهیږم چی نوم
 به یی څه شی وي . ځکه چی ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو
 خبره ده . ځکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
 د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگ سره یی لا —
 خپلوي نه وه کړي ، که څه هم په دغه ریاست کی له
 پتاتو سپینونکو ، پتاتی خوږ ونکی پ یروو ، خو وروختی
 کارونه به د ویره په چپه چوشتیاکی سرته رسیدل چی
 حتی د پتاتو خوږ لوبه وخت کی به د جا د خولسی
 خر بهار او شربهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
 چی سړي به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیروي »
 خوله وروخته یوه ورځ دغه له مود و راهیسی
 ویده ریاست سمد لاسه راویښ شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
 پخوانی رئیس په لیړی کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستیالانو د ریاست د چوکی له پاره مامور
 رین نه واي راویښ کړي ، نو تر یو کال پوري چی بیا د
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسه کی چلید له څوک
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړی اطلاعیه چی له دغی پېښی وروسته په
 د فېر و نو و کړید ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
 له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود و څو خخه باله
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
 د چوکی دوه دري توشکی زیاتی نړي کړي وي ، په
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
 ست ټولی چاری په اداري مرستیال پوري اړه لري » —
 حتی که څوک وڅوار ي چی له د فتر خخه د بانسدي
 بسوا رتو کړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي .

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
 نو د ژبی په سر ه خله کی یی مانغزه و خو تیدل . په
 دغه ورځ فنی مرستیال تر غرمی پوري خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندي د ریاست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره و څیسی
 کله به اداري مرستیال د ریاست له چوکی پاخیږي
 او دي به په چوکی پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و . —
 اخلاص مند انوی اطلاع ورسولی وه ، اوله دي بسی
 خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کس
 ناست دي . تر غرمی پوري د چوکی له ویري حتی
 خپلونیږ دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
 یی په چوکی پوري نښلولی و . که دي پوهید لا ی
 چی د پیرچای خښل به یی د باندي وتلوته اړ کړي
 نوبه هغه ورځ به یی هڅ جاي نه و خښلی . کله
 چی غرمه د پنځهود قیقو له پاره د باندي ووت ، بیا
 د سترگو په رپه فنی مرستیال چوکی وروختی ونیوله .
 د فنی مرستیال لومړی کار د اوچی د ریاست
 سکرتوته یی د متحد المال مکتوب د صادر ولوا —
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
 پاڼه رد شوي وه . اونی مرستیال محان د ریاست
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
 د هلیزکی له پېښی خبر شو . دننه د فترته بسی
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
 پنځهلسم د قیقو په لانه وي تیري شوي چی د فنی
 مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کینود . اداري
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
 لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
 وروزی و او باطله دانسی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
 کی دي په خپله لوستونکی یومه چی او وپروونکی مو
 زیک وڅیروي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 تر شای یی یو د بل سیوري ته اورا چاوه ، په خپله د —
 ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یوي پلې له
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداري
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

تر مازد یگره پوري د وار ه مرستیالان په برابر ه
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
 مهمه دا وه چی سبات به کوم یوله بل خخه مخکی
 کيزي . اداري مرستیال هوښیاري کړي وه او پ یو
 ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځمه بجی کورته ورسی
 راشی . خو فنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
 نه و . خوار کوتی په اووه بجی ټکی نیولی و . او
 د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را —
 ورساوه . کله چی د ریاست تر مخ له ټکی کښته شو ،
 وار له وار یی له څوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وي راغلی ؟
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و زه ویده م راویښ یی کړم
 بیاسی د روزه ورته برانستله .
 باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بدنبان زنگان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شک تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشرده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمرده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمایی
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدرآید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

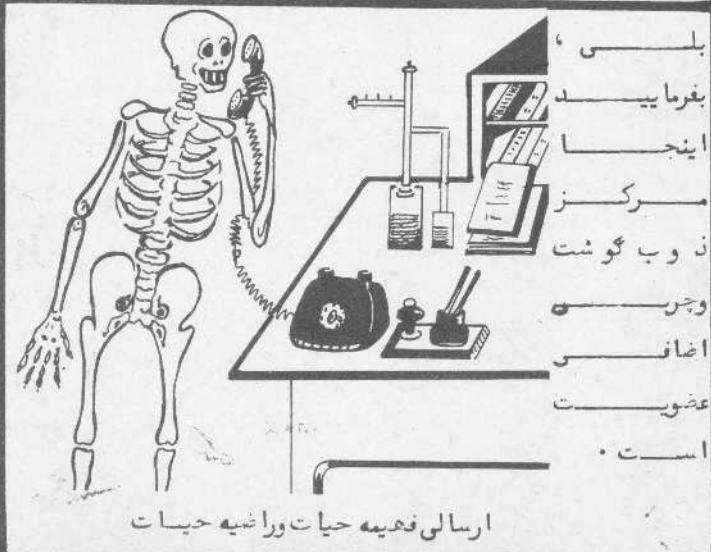
کیسه بری گدر جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسون
 شده در همیا وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



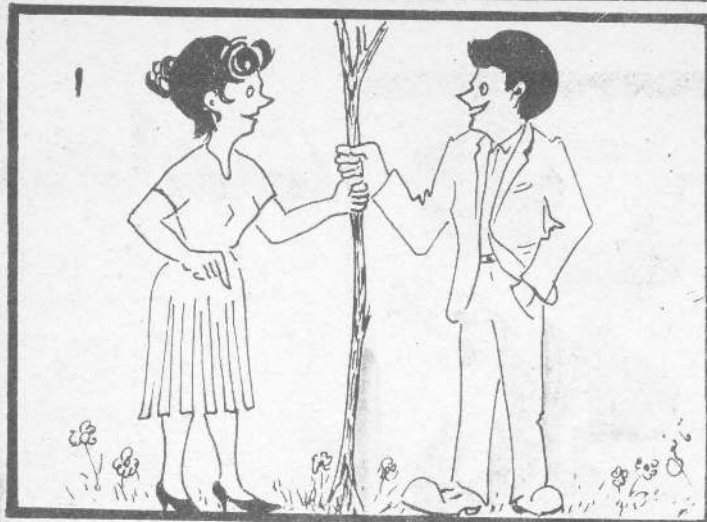
ارسالی فهمیه حیات و راهیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
 همزنگ آمرت باش.

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شود، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

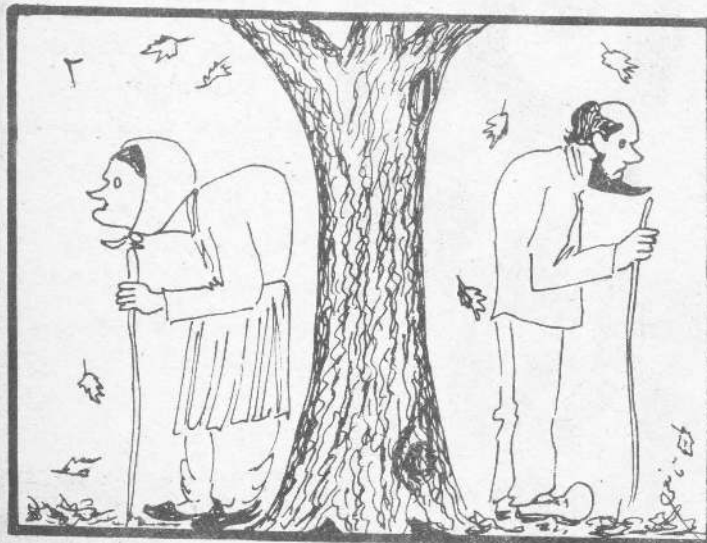
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون را صد از د
و فرمایید يك خوراك برنده داد
گارسون برسید :
- قربان مرغابی خوب است؟
- نخیر... من زیاد
غذا نمیخوم .
- مرغ بریان بیارم ؟
- نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
- نخیر... خیلی زیاد
است .
- در همین موقع از میز معلومیس
يك نفر گارسون را صد اگر د گفت :
بنتراست برای آقا يك خوراك
مگس بیارید !!
ارسالی : سلیمه و سمیره راسخ

دلیل منطقی



يكی از روزها معلم به شا -
گردانش گفت : امروز برایتان يك
سوال علمی دارم ان اینکه اگر
من يك سكه پنج انغانگی را در این
گیلاس که در آن مواد کیمیایی
موجود است ، بیندازم آیا سكه
از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
نمیدهد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچ واقعهی
صورت نمیگیرد . معلم گفت :
جواب درست است ولی اینوا بگو
که چطور به این زودی خواستی
جواب را بگویی ؟ شاگرد گفت :
بخاطریکه اگر سكه از زمین میروست
شما تران میباید اخیید .
ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
و قشک در کارند
تاتوکاری به کف آری و رشوت
نخوری
ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
در رخ .
بعد از مردن تیل و نسان
به درد نمی خورد .
XXX
دوبه روز است که یام نیست
بیدا .

مگر پوره شده رفته گد امها ؟
ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
بد بخت است! از یک عم خلاص
نمیشود که غم د بگره سرافشش
میاید . اینه در هفته قبل موشر
بعد بدش تصادم کرد ، سه روز قبل
خانه اس حریق شد و علاوه از د و
روزه اینطرف است که زنی خانه
راترک کرده و خانه بدوش رفتند
است .

آیا بد بختی از این بیشتر
میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
بالا تر از این هم میشود و آن وقتی
است که زنی چند بد نظر گشتند
و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین قوای مسلح خود کرده گفت: هرکس بتواند بیرون فرانسه را نزد من بیاورد، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بیاورد و هیتلر سپرد.

هیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیور! همین به تو حکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه را اینجا بیاوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب باعسکر فرانسوی مشوره کردم، بیرون آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فرهاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تیلیفون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبور استی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعبه کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالا که سرین نشکست است بیجا وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد و میگوید: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آمرالی شهر که به گفته‌های مسوولین به دقت گوش فراداده بود، بالاخره تاقتش تاق

ابتداء امر بخش پیلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پیلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعماران مطابق پلان اجرا گردد.

هنوز گفتار امر بخش پیلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه می‌داد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد، زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دور از قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بی‌فرض نمانده، سهم خویش را چنین اداه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنده که پیشنهاد گردید، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنده ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

مشکند



مه هم محصل همسم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابن طرف و آنطرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیروبالای یک شیر درند افتید و از ترس زیاد درکنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بوکشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخور مه هم محصل همسم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت. یاد آن ماهی خنسی پیدا اند که امروز بگفته زنده می کنند. میدان انانی کدام گمان میدهند، همیشه بازم وجود دارد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یاد این خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود ترس از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زبان در مجموع کم هوش تر از مردان اند، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از همسر خود است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده می کشی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت عالم النفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بغیر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر کرد. حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند. همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقوفه به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



حمز شينواری

غزل يی په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

لیکونکی : ناروق سردار

د خيبرادبي مکتب خانگري سبک حمز د شاعر منل شوو سبب و

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، تحکمه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وکولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت کړي او هغه ته د ود ي پراخه زمينه برابره کړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر د ي چې يو د بل سره د حمزه په شعر کې د اسی نه شلید ونکی اړ پکی لري چې که چيرې يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر کې ونه ليدل شس سړي د اسی فکر کوي چې د بل چا شعر لولي نه د حمزه .
پار محمد مغوم د حمزه د ((بهير)) په سريزه کې ليکي چې ((. . . تصو او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول د حمزه د شاعري خصوصيت دي . د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او ويشتي شس نو شايه چې د غزل يی هغه خوند ياتي نشي کوم چې تراو - سه برقرار ياتي د ي تحکه چې د هغه تصوف په اصل کې د پښتون ملت پښتو زبې او شعرا واد ب د ښيگر ي د باره د غزل په جامه کې يو مسلسل او يی له جهاد دي))

لا ر پيدا کړه . کوم شکلي انغو - رونه ، تشبي کاتي او استعاري چې اوس اوس په پښتو شعر کې ليدل کېږي يی مبالغی ويلي شو چې د هغوي ښکلا تيز بنسټه لومړي حمزه په غزل - کې ايښي و .
په لهاد زلفوت مستي په جا و د لسو تحکه خو حمزه زما په برخه يی غزل کړ و د پښتو په ادبي لري کې هر يو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوک په شعر کې صوفي ، څوک عارف ، څوک نازک خيال ، څوک شه او څوک شه دي . خود به شاعر کې تصوف ، نازک خيالی ، شاعرانه ښکلا او همدارنگه د ختيځي فلسفې رښي بحاليد لي دي . ((زه چې حمزه غزل بول ، متصوف ، نازک خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختيځي فلسفې معاصر و تحيره د ه))

چيني څخه اوبه ورکړي د غزل رښي يی تازه کړي او هغه يی په حقيقت کې بياراژوندي کړ .
کوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقيقت کې پښتو شعر ته هغه خدمت دي چې هيڅ مخکښ سابقه نه لري او د پريزيات د لاپسل شته دي چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅکله په دي مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دي کړي څو کوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولی هغه د اسی خدمتونه دي چې تر پوره وخته پوري به نه يوازي پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکی به هم له هغه څخه يی برخي نه وي .
غزل کې د ((ښکلا)) عنصر ته يی د اسی بحاي او وده ورکړه چې په هغه سره نه يوازي غزل ښکلي بلکې د غي ښکلا د شعر نور و قاليو ته هم

په همدغه بحالنده د دوره کې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي کې ميرزا خان انصاري را وزيږيد او د پښتو شعر د يوه يی لا روښانه کړه او د ادبياتو د پرمخ تگه لري يی پيښلی کړه . که چيرې موږ د پښتو ادبياتو په هيره نه تميد ونکی لري کې د - ميرزا خان انصاري او کاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالندو نوکو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونکی په توگه او غزل رنگه کوونکی ، پښتون کوونکی او په پښتو غزل کې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونکی په توگه د استاد حمزه شينواري نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي ، خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي .
زموږ د ادبياتو په تاريخ کې به په زرينو کړنو ثبت او تل به ژوند ياد - بحالنده وي . تحکه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښي له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در (ظرفی)) برلین انجمن درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین - پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان - بخشدن براتعیب میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را - بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه، کاغذی رابه سرعت میچرخاند و از پرده گی تاجایی بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایسی - آینده خلق نمودند. پیر از کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل را بتاريخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلوئیدین کاپی و هر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بلاخره موفق به ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهورنموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پاريس اعلان گردید. ولی در اثناای که برادران سنکلاونفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، یامعرفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکافی پاريس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری باخبر مخرج قرار داشتن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لومیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلمبرداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر زیبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سنکلاونفسکی است. ماکس سنکلاونفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیب شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لاد پیرتنکی جوان او ان بر معین خطنه و پیدا شو یی چی له - غزل سره بی ار یکه پیدا کر ما ورتدن ورخی بوری چی د سرا و مخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیل زنه قوت اندیشه ارتول ذوق اود سنکلاویژنده نسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی غزونی م یون بوری - وونی سپرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونوکی د حمزه له وینسوره بخلی یی ستابه اننگوکی د حمزه وینسور دی ته شوید بشتو غزل همان زنده یی با با کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب یی کیینود شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد تودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنایندی کی ستره اغیزه وینیندی د بدل خبره می بکه وکر د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتب توله موسینور وروسته مختلفی نظر یی رابید اشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د ابور دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلپاتی وی بکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریوان روزلس دی اود دی مکتب د تلپاتی والس د پاره د پیر غوتو غور پید لویان دی تینگ بار لری. لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خبیرنه نه حسی پیری غوتی به غور پید وینکا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری مثل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به سره بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریوان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا ر یوازی د هغه به لاریواناویوازی د لری یا د بری بشتونخوا بوری ار نه لری. دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی - چی د خپلی ودی. براختیا اوسا - تنی د پاره د لری اوری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری. د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب د سبق کتاب دی. او بخله حمزه زمو د بشتی سیمی مخکستی لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانتسه همانگر نی لری. د یوی ژبی بنسبه شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تا وند یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحرسی به خیلو زیز ورتکی ورتی او وده - ورتکی چی د حمزه شعر د کاو - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعر دی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغه ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی باتی نشی.

استاد حبیبی لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتواد پاکسی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو فارسی او اردو ادب عینی بیگی بشتی خصوصیاتو سره داسی گنکر یی دی. چی د بشتو غزل بی به نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه تولید ونگی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی. حمزه تل زیار ایستلی دی خوسو همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر یی.

به همدی ار وند. استاد حمزه شینواری د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت تا برکول به گاردی. خوحالات داسی پیدا شول چی به غیره هغه دغه د غزل شه خاص افاد یه د موسوم کیده نوبکه بی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بنسبه غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکر چی به حای باتی شی او مقصدیت هم بنسبه کی پیدا شی او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوهر کر واوله پرخو - شحال م چی د سرحد شعرا د دی قدر وکر))

نن ورغ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی شخه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اود هغوی د سنکلاویژنده نه ده غزل د تولنیز وند سره نزدی ار یکی لری. اوس غزل تولنیز وند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -



هارون يوسفی، وحید مجیدی، سرور انوری، نجیب ساکی

توی تهر نیوی سربای

د دغه سربای هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څیرو څرگند وگوي

زموږ په سینما کی سربای یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شی

هما مستندی له خپلی رول څخه راضی نه ده

فهر لسيز راه په خوا زموږ په لرغولې هېواد

گی سینمایا اوب هنر رامنځ ته شوي . اود وخت په تهرید و سره یی وده او پرمختیا موندلی ده . ارا راز راز سینمای او تلویزیونی فلمونه جوړ شوي دي . اوس اوس په کال کی د رڼی یا څلور سینمای او تلویزیونی فلمونه جوړ یزي . خوتر اوسه پوري زموږ د سینما په نړی کی د افغانی سربای معای د خفی و . بسدی وروستيو څوکی د دی نشتوالی د لیري کولو لپاره پاملرنه او کونینو شو ترڅو چی د تعلیمی اوتربیتس راد یو تلویزیون لخوا د یونسف د اداري د سادی مرستیو پرمختیا پرکوه شو هچی یو افغانی سربال جوړ شی . د دی منظور د پاره هارون یوسفی وحیدد . صدی زې انوری او نجیب ساکی د سربال سناریو ولیکله .

د سربال چی یو کمدی سربال دی د (شیر آقاو شپږین گل) په نوم یاد یزي . ٦٦ برخي لسري . د سربال عمده امتیاز دی کی دی چی پر صحنی مسایلو ، ټولنیزو ناخوالو اود ټولنی بزوايو ، مناسباتو باندی د طنز او کمدی په قالبو کی غیر مستقیم تماس نیول شوي چی د کورنیو د پاریزو وننگه او په زړه پوري دي . د زیاتو معلوما تود پاره غواړ و دانوری سره خبری وکړو .
— په اوسنیو شرايطو کی د سربال جوړ ولو ته څه ضرورت احساس شو ؟
— له یوه پلوه د یونسف د اداري فونینل د ماشورو

روقتیا په هکله یولر طبیی بیاموند (١١٤٤مخبرونو)) د لاری خیاره کړي . څرنگه چی د مسایلو د تبلیغ د پاره فلم تر ټولو ښه ، په زړه پوري اوسو ته لاره ده ، نود یونسف اداري خلکو ته په ښه توگه د صحنی بیامونو د رسید لود پاره د سربال ټول مصرف په غاړه مواخبت داد موضوع یواړخ دی اول د سربال هنری پانچ دی . پدی معنی چی زموږ د سینما پخبر کی سربال یوه نوی پدید ده ، چی باید حتماً رامنځ ته شوي وای . عایشه جلالی چی د سربال د د ایرکت کولودنده چی په غاړه د لرلوه (په افغانی فلمونو کی لومړنی ښځه ده چی فلم د ایرکت کوي) دخپل نظر داسی څرگندوی وې :

— له دی نه چی تاسی د سربال د ایرکت په غاړه د لرلوه ، راضی یاست ؟
— ماتراوسه ځنی تلویزیونی تیاتر او تلویزیونی نمایشنامی (لکه څرس ، اود بد نیت ، قمار ، سازان او یوشیمیر نسوری) د ایرکت کړي . اود ځینو فوق العاده پروگرامونو لکه د شب شعر و شب قصه ، تماشیا اود نسوي کال د برنامو کارگردانی می هم کړی پده خو تراوسه می فلم نه و د ایرکت کړي البته نه یواغسی ما بلکه هیڅ افغانی ښځی تراوسه تلویزیونی او یا سینمایي فلم د ایرکت کړي ندی دا چی د سربال د د ایرکت دنده ماته سپارل شوي وه زه با لکمل راهی یم . ښکته له یووی خوا ماته دا دنده نوي اویسه زړه پوري وه اوله بلسی خوا دا لمسری نسی سربال دی چی په هیواد کی جوړ یزي . په هر لومړنی مثبت کار کی انسان غواړي چی لومړی او پیشگاهه اوسی . ما هدا هیله د لرلوه ، ولی دخپل کار په هکله څه نه شم اویلاي ، ښکته نه بو هیزم چی ترکومه حد ته پورته یم .

تاسی که د سربال د لوبغاړ واوښو همنکارانو په هکله معلوما تراکړي .
— په سربال کی د سینما اوتیاتر بیژن دل شو او اومو فقو څیرو لکه حاجی محمد کامران ، حمیده عبدالله ، مرتضی باقرا ، مشعل هنریار ، فعیادی ، حکیم اطرازی ، همامستندی ، خورشید ، یاسمین یارمل ، عزیز نروغ ، جانان اوسینونورو برخه اخیستی ده . د فلمبرداري چاری قاری زاده اوغنی ظریفیارتسر سره کړي . حکم فرزند د د ایرکت د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه . په سربال کی له اول نه تسر آخره پوري یوکی تر اولیدل کیزی د سربال پینځه په یو ټاکنی کور او ټاکنی کورن پوري اړ مړي . حوادث په یو ټکو کی راغلی ، یعنی تیاتر یی اصیغه لري ، چی د دیکور په برخه کی نیس هنرمند او د هغوی اداري معمر رول د لرلوه .
وختی د صدی زې وایي :

— غواړم د دوستانو خبرو زیاته کړم چی د دی سربال یو ځانگړی خصوصیت دادی چی پاپو یی کورنی بسوړي تر لی کرکترونه هر یو د ټولنی د مخصوصی خبری معرف دی . مثلاً ښاري مدرسه تیب ، ښاري عادی تیب ، پوروکرات تیب ، کلیوالی تیب اوساده تیب . باید ووايم د سربال موز د پاره یوازما ښت و چی له نیکه مرقه د بعد و د پتونوسره سره په مؤقتیت سره تسر سره شو . اود اامید واری یی موز ته پیدا کړه چی کیدای شی په راتلونکی کی د ابروسه اداسه وموسی .

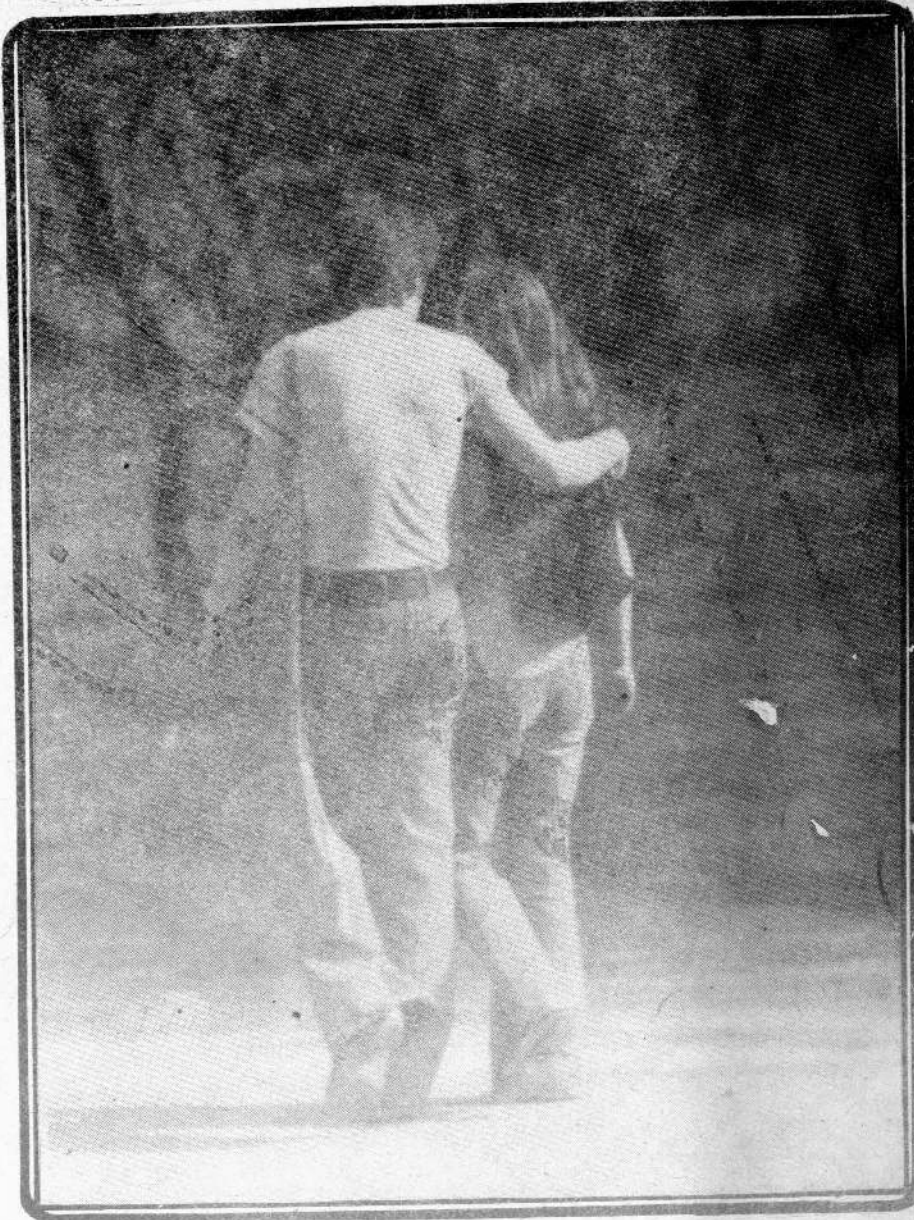
همامستندی د سربال د لوبغاړ ی په صفت وایي :
په سربال کی تمثیل تسر فلم اسانه وه . ښکته چی ثبت په یوې محدودی ساحه کی صورت نیس خو موز یوه متنوزه د لرلوه ، هغه دا چی متن موز تسه هماغه د ثبت په رڼی را کول کیده چی د زده کړی د پاره موورته پوره وخت نه د لرلوه . نوهله منه ، هر چی لید وکی د پرمختگیرونه اوسی . په راتلونکی کی هم غواړم ، سربال کی رول ولوبو امانه داسی رول په دی سربال کی ماد یو یی ښ بند وپاره اود سکونجلو ، رول ولوباوه چی ماته هیڅ په زړه پوري نه و .
کله چی سربال بند اړی صوراندی شو ، بیا په هغه هکله د لید ونگوا وکړه کنونکونظری خبری کړو .

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین میرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو دهه پیش سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره، نسل دوم پیدایش که بنام استرالویتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مهبوتها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره، خیلی کوتاه، تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترهوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترهوس بود. بار دیگر تپش قد کوتاه و پرمغزی را پدید آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. در یک دوره، دیگر صد - هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد - اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کس بیشتر از یکمتر متر بوده است.

دانشمندان راهپایه بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نوا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده، ما، قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتر خواهد نگیست ولی واقعیت چنان است که در طول هزاره سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انسان با قد های مختلف میتوانند به مرحله پیری نهایی برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا پیرا شخص دارای قد متوسط یا پایینتر از آن، بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتون) را برگزینیم قد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها.

متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین) این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکبانی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکامل یافته تر شده دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تاچین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون، تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تومند تر و اعضای قوی ها الاخره تبدیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن قد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحت مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند، به عبارتی دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسه میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداً اعظمی در برابر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی آنست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودن مایه معلومات بدید؟

دقیق به خاطر ندارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر - شایب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان

بسی از دختران شاگرد این من اند. استاد آرمان ایاری مآفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شایب

چیزی عشق ورزیده آید؟

بلسی حتماً. تمام هنرمندان انگیزه بی به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در اد پیرو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا

بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در اد پیرو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب برند ام تا کام من بر آید)) و ((مرگ تو)) برایم زیاد دوست

داشتی اند.

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده؟

بلی من به شوروی، منگولیا، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوص

می اجرا نمودم.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه،

تحفه و جایزه، رابد ست نیاورده ام. فقط مردم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و من - زیرا هنرمند خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد.

محترم آرمان طوری که اطلاع دارم خالد پسران هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً

در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیک را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که

بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱

گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسران مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وجود داشت و بی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد. البته این را به خاطر نمیگویم که خالد پسر من است. من از یک افغان

گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعداد ها را پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال آرمان خود در سفر است، من نیز میسندم و نمیکنم، گوشش دارم و هنوز خوشتر

بیاومزم!!

در راههای اخیر کیت های

انسانی عن الزحمة برداخت

تاصحت فرائیت تمیین نمود و لسی اداره افغان موسیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین

نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که

استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة تساری

برکت الله اقدام لازم نمایند.

بقیه از صفحه (۳۵)

هماریچ

از دواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل، جدا جلوه گیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

عماش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جسم و - حالت او صرف برای دو ماه

جفت تجدد تربیت نمودیم. دارالتاد بی معنی این کردیم. مرورید اکثر ملالسی

زیوتسون:

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه عمای سیاستگران

مریضان یافته ام. همین جلالهم که نزد شما من آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود مرض وقتی بسه شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست

با من صحبت کند.

مریضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های

بلاستبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاس دشنام نارسان

کرده اند. مثلاً چند پییش خانمی را آوردند که حمل ششم او بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست

و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه

عملیات گرفته میشد، و او بی راکه عاجلاً به مرض ضرورت بود خودم

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها



آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آوریست که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی نهن ناصله که زندگی انی نامند باشد .

ظوریک مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجه انسان پیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صحن کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صحنی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های تعایت کوتاه ، پودیسورام ، اوکوئسکی معروفترین ایندو کولو جست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا ایست جسی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل چهره های مهم دیگری ناتش میورزد و وایهانت قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میارود .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صحن فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تعاهد ر این نبود که من پدرش استم ، بالاخره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان پیروز میشود پیروزی صحن دانی از هنر مند .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که بشمارد رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قیلا معلسم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار میباشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب راستاد تواناد رجهایان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و تلوویزیون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر — دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف
اتسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها
قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش
بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان
تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : توفور ! جای نقش . . . را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنرمند ه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نام ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر ه آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فوه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم . غنیا بیسده مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از سرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن برون اولین آواز خون زن در کشور :

من اولین آواز خون زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر میگذرد. بزرگترین گوشتخوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاشهای گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دromore فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه ۲٫۸۰ متر میرسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسبهای مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را بپوشی صفحه تلویزیون تاں می بینید از زنده است شعر شما می را بخوانید از زنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه در تلویزیون زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از شما دعای منسون هنوز مردم صحرانشین می پوشی است

بعد از آن زبان تا کون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هویلا را در دل تاں پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند

الهی عزیز... باز صافه خطر ناک شد باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای خالی عشق آتشین و طوفان تری ماد هویلا را در دل پر نموده شما ازین خواست اید که این شخصی را بشناسم معرفی کنم آیا لایم است که حتی او را معرفی کنم و یا اینکه خود تاں او را پیدا خواهید کرد؟

خیر شما را زیاد را انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا کنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صاحه آینده

مجله سیارون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد تکرر کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مدکور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای می نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تایمز انڈیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی

بیشی - نشنال انگلیسی، گمشان، شمع دهلسی، اد آگار، آریو، فلم تایمز بنگال اردو - فلم کادینا، هیرو، فلم ستاره، گله کاره بنگال هندی و بیزده صا جریده و اخبار بنگالی، مردک، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سیارون موافق بودند ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد همه شان از بد ما

تجاوز میکند، اگر چه تعلا با شما تمداد ازین راه اداره سیارون تقدیم کرده نم

و اما راجع به مطبوعات افغانستان روز همرفت تمام جراید و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از سائرت به هند هم بعد از آن - مجله پشتون

و که اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد داکتر جاوید، مدیرمسول آن بودند، تیغ و مشیری درباره ماد هویلا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من شعر گویم - ذوق تنها شده بخرد باید شمع فارسی ((ماه دریا باشد))

بیت همین خدا در شک می ماه صوری - من می شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه سیاه شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده میماند

میدانم که اسونکار و ساحر یا میباشند بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لبت می شد، صراحت شد، قدح شد جام و میباشند

زلفی خنونی زده... بلا تامله از گمراهی غمگانه ای

راجون آره... چه پشتی...؟! ...

اعتراف صریح... زلفی گفت که با همین غمگانه هیلیز تری را بترکت ام... انوقت آریابه سری من نشان گرفت و فریاد برآورد: خود را تاگان بد... احساس کردم ترس و وجود مستولی شده گفتم: مقلد صریحش است

بالعن برتری گفت: پس خود را از منم... گفت: اما من بیترام ترا بترکت کم... تیس روزی لیاقت جان گرفت و گفت: یاول عزیز... شاید سرنوشت ما همینطور باشد... جدایی... جدایی با مرگ و زنده خندید... طسور نیرترتبه صدای تیرتبه شد و من با احساس درد میسر سینه ام از هوش رتم

هنرنگامه چشمانم را باز کردم... چینه سفید پوئی را... تو زور دیدم... یکی از آنان آبیرو را در وجودم... تزیق نمود... مرا صبه پرسیدم: زلفی کیامت... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عمیق و فریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ... مزایه اتان علیات بردند... ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه... کار علیات من آغاز شد... در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد... آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند... زلفی قلب خرد را نشان گرفت... آنان گفت: وجد در اینستوت طی قرار داد... در مورد قتل همیلو - تریس توسط زلفی... شواهد عینی نبود... بخراوند - بزرقه ای شد... ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت... اشته... تکخوان بزور می سرا بخواب حقیق خون برنده

چار چفته نام در شفاخانه ماندم... پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند... پس از مرخص شدن شفاخانه... دوباره به هوش آمدیم... بر اقامت گیم... زبان تشنگی با دست کفای زیاد بدیدم... آمدند... هوای من گرم بود... اما... ماه ابریل انجام گریس طاقت نرسایی داشت... من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم... پروگرام سفر به برابیل بونتا قطع شد... تا میمانم بلزانی بود... شکه ز شعاع تازه التیام یافته بودند

میتوانست چیز چیز بنویسم... بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت... از من دیدن کرد... او خود تیرا القرید بهتر کار میسند... چاهخانه کتاب... مریم کرد و منم که شنیده است... زبان سلفای... سخن زده می خود را میسند... کتبه... زنده می... مرید و فرزندهای آن... بهما خسرو... روان جانی است... بوقلمون بودن... سیاه پرشوری زلفی... دختر کسه... یشمون از شعوت... عشق و محبت بود... دوران آشنایی... غربا... من و ارتباطات او طی زنده... گیش بسا

دو اوجوش... روزی در حرم... قلبه... کوه... بین محراب شد... بخانه شد... دیور کلیت باشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده... سنان شد... تیر شد... ناوک شد... و تیغ توانا شد... به اول بود... (متنازجهان)... آهسته آهسته... نیامت کرد و طوفان شد... بلا شد... (ماه هویلا شد)

خرد اراد او منی آن... سرباه تکبیس... زحل شد... (مشیری)... شد... زهره گردید و دریا شد... تو میسج... نام اصلی... مد هویلا... متنازجهان... بیگم... دختر عطا الله خان... نیم درانی... اصلا... از زنده هار... شیا شد... و مد هویلا نام... نلی او است... که ترجمه آن... چنین است... مد هویلا... عشق و محبت... یا شد

دو اوجوش... روزی در حرم... قلبه... کوه... بین محراب شد... بخانه شد... دیور کلیت باشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده... سنان شد... تیر شد... ناوک شد... و تیغ توانا شد... به اول بود... (متنازجهان)... آهسته آهسته... نیامت کرد و طوفان شد... بلا شد... (ماه هویلا شد)

خرد اراد او منی آن... سرباه تکبیس... زحل شد... (مشیری)... شد... زهره گردید و دریا شد... تو میسج... نام اصلی... مد هویلا... متنازجهان... بیگم... دختر عطا الله خان... نیم درانی... اصلا... از زنده هار... شیا شد... و مد هویلا نام... نلی او است... که ترجمه آن... چنین است... مد هویلا... عشق و محبت... یا شد

دو اوجوش... روزی در حرم... قلبه... کوه... بین محراب شد... بخانه شد... دیور کلیت باشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده... سنان شد... تیر شد... ناوک شد... و تیغ توانا شد... به اول بود... (متنازجهان)... آهسته آهسته... نیامت کرد و طوفان شد... بلا شد... (ماه هویلا شد)

خرد اراد او منی آن... سرباه تکبیس... زحل شد... (مشیری)... شد... زهره گردید و دریا شد... تو میسج... نام اصلی... مد هویلا... متنازجهان... بیگم... دختر عطا الله خان... نیم درانی... اصلا... از زنده هار... شیا شد... و مد هویلا نام... نلی او است... که ترجمه آن... چنین است... مد هویلا... عشق و محبت... یا شد

دو اوجوش... روزی در حرم... قلبه... کوه... بین محراب شد... بخانه شد... دیور کلیت باشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده... سنان شد... تیر شد... ناوک شد... و تیغ توانا شد... به اول بود... (متنازجهان)... آهسته آهسته... نیامت کرد و طوفان شد... بلا شد... (ماه هویلا شد)

خرد اراد او منی آن... سرباه تکبیس... زحل شد... (مشیری)... شد... زهره گردید و دریا شد... تو میسج... نام اصلی... مد هویلا... متنازجهان... بیگم... دختر عطا الله خان... نیم درانی... اصلا... از زنده هار... شیا شد... و مد هویلا نام... نلی او است... که ترجمه آن... چنین است... مد هویلا... عشق و محبت... یا شد

چندین مرد... در آن که آتیا را سر کوبید... میزند... مگر تو را روشن کردم... و خراست زلفی به گمراهی و لونی... که از لوبه... میگردید... بود... گوشه... هم...
-۱۵-

مراه جهت با صبرت ساختن برای زلفی... شرمه... جیس حکم ساختند... اما ما شام... الله کسه... وکیل مدافع تری ای داشت... بتراوند برخلاف... به خاطر برهمن... کانون صلح خانوادگی که شورا زده... تری من زلفی را کینه و نتوانست بود... حوا... هرات را بدست بیارید... بهتسله های زنده آن... نورساده شد... اما من برخلاف او... بختید... باصت... شدم... رعایت نمود... هر دو به سری هوشی راه... انتدیم... زده... تری فریاد داشت... با لکون... تری شفاخانه... اطفال برخورد... من در زنده... گئی... مد بین... تری... انسان خوب... با وجدان... بوده... ام...
-۱۶-

روز ۷ جولای ۱۹۵۶... ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه... در رستوران... مد آن هوای برین... تنسته... تهور... میز نشین... تا با پرواز ۲۰۹... به سری... موشن... در حرکت... اتم... به جهت... تاستان... گم... بسیاری... ها... به سری... جنوب... به سری... ایالت... و همیا... تا پرواز... میگردند... در رستوران... هنگام... صرف... تهر... با زهر... با زلفی... در سن... زنده... شد...

در همین رستوران بود که دستم را با صمیمیت لای دستش... میفشرد... و در همین حالت... خلوت... گاه... های دیگر... هد... تری... رفیق... بود... در همین رستوران بود که جسم... شدم... در میان... و شوهر... شرم... وارکت... که من... و توحاشق... هد... تری... است... اما... در... ای... هر... مریم... کی... با تری... و با... تری... ترا... تری... اصابت... میگرد... این... در... با... یان... می... یات... در... است... تری... موشی... که دیگر... مرا... تا... یان... زنده... گئی... ان... پت... میگرد... اما... تری... جیز... تری... من... بی... شعر... شگ... و... نس...
-۱۷-

مطبوعه... زلفی... سید... با زلفی... یکمان... شین... و یکمان... در... من... میخواهم... زنده... با نام... اما... هیچ... موجود... ملکت... و نوشته... آسانی... نمیتوانه... برای... من... حیثیت... زلفی... را... داشته... باشد...

تاریخ... جولای ۱۹۵۶... در مطبوعات... انسان... نوشته... (طیاره)... سفر... تری... که آن... اولین... به... سری... زده... بود... جنود... پرواز... بود... از ارتفاع... ۱۱۰... میل... در... حشر... سقوط... نمود... در میان... طیاره... ۴۵... سرنشین... بود... که... ده... آن... به... هلاکت... رسید... در... صبح... هلاک... شده... گان... یکی... هم... یاول... هولند... خبرنگار... قرار... داشت... که... قرار... بسود... در... بنایند... گئی... از... ان... شین... در... آمریکا... به... زودی... -... وظیفه... حد... بد... گزارشگری... را... ان... شین... بنایند... (۱)... یلی... برخلاف... خواست... و... تبادل... یاول... هولند... (۲)... این... در... با... یان... بلمت...
-۱۸-

دو اوجوش... روزی در حرم... قلبه... کوه... بین محراب شد... بخانه شد... دیور کلیت باشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده... سنان شد... تیر شد... ناوک شد... و تیغ توانا شد... به اول بود... (متنازجهان)... آهسته آهسته... نیامت کرد و طوفان شد... بلا شد... (ماه هویلا شد)

خرد اراد او منی آن... سرباه تکبیس... زحل شد... (مشیری)... شد... زهره گردید و دریا شد... تو میسج... نام اصلی... مد هویلا... متنازجهان... بیگم... دختر عطا الله خان... نیم درانی... اصلا... از زنده هار... شیا شد... و مد هویلا نام... نلی او است... که ترجمه آن... چنین است... مد هویلا... عشق و محبت... یا شد

دو اوجوش... روزی در حرم... قلبه... کوه... بین محراب شد... بخانه شد... دیور کلیت باشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده... سنان شد... تیر شد... ناوک شد... و تیغ توانا شد... به اول بود... (متنازجهان)... آهسته آهسته... نیامت کرد و طوفان شد... بلا شد... (ماه هویلا شد)

خرد اراد او منی آن... سرباه تکبیس... زحل شد... (مشیری)... شد... زهره گردید و دریا شد... تو میسج... نام اصلی... مد هویلا... متنازجهان... بیگم... دختر عطا الله خان... نیم درانی... اصلا... از زنده هار... شیا شد... و مد هویلا نام... نلی او است... که ترجمه آن... چنین است... مد هویلا... عشق و محبت... یا شد

دو اوجوش... روزی در حرم... قلبه... کوه... بین محراب شد... بخانه شد... دیور کلیت باشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده... سنان شد... تیر شد... ناوک شد... و تیغ توانا شد... به اول بود... (متنازجهان)... آهسته آهسته... نیامت کرد و طوفان شد... بلا شد... (ماه هویلا شد)

خرد اراد او منی آن... سرباه تکبیس... زحل شد... (مشیری)... شد... زهره گردید و دریا شد... تو میسج... نام اصلی... مد هویلا... متنازجهان... بیگم... دختر عطا الله خان... نیم درانی... اصلا... از زنده هار... شیا شد... و مد هویلا نام... نلی او است... که ترجمه آن... چنین است... مد هویلا... عشق و محبت... یا شد

دو اوجوش... روزی در حرم... قلبه... کوه... بین محراب شد... بخانه شد... دیور کلیت باشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده... سنان شد... تیر شد... ناوک شد... و تیغ توانا شد... به اول بود... (متنازجهان)... آهسته آهسته... نیامت کرد و طوفان شد... بلا شد... (ماه هویلا شد)

خرد اراد او منی آن... سرباه تکبیس... زحل شد... (مشیری)... شد... زهره گردید و دریا شد... تو میسج... نام اصلی... مد هویلا... متنازجهان... بیگم... دختر عطا الله خان... نیم درانی... اصلا... از زنده هار... شیا شد... و مد هویلا نام... نلی او است... که ترجمه آن... چنین است... مد هویلا... عشق و محبت... یا شد

دو اوجوش... روزی در حرم... قلبه... کوه... بین محراب شد... بخانه شد... دیور کلیت باشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده... سنان شد... تیر شد... ناوک شد... و تیغ توانا شد... به اول بود... (متنازجهان)... آهسته آهسته... نیامت کرد و طوفان شد... بلا شد... (ماه هویلا شد)

خدا با عاشقان

بقیه از صفحه (۶۱)
 قطعه نکت طیاره پرواز پایان در پرواز برام بست
 شده بود رسید برام اطلاع داد ند که بیوه زنی
 در درپ هوتل ، انتظار را میکند ، به سوی روزه
 شتافتیم ، خانم فخریزاد که با سیورت جعلی بود -
 تریب زبیلی را تکمیل و برام داد ، وقتی پول را روی
 کف دستش گذاشت ، امتناع نریدم ، گفتم :
 خیر ، شما دست آتای گالاراستید ، او انسان
 خوبی است ، آن شام ، شام خاطره انگیز خوشی
 برام بود ، برای زبیلی تلفون کشیده و گفتم که کار
 هام خلاص شده ، زود برویدم ،
 - تو در قلب و فکرم این استی ، تا فرد اصبح ، باول ...
 -
 بتر از این بارالحن تعدید آسزیمی گفتم : به پولیس
 تلفون میکنم تا در محل اقامت کونی زبیلی از سر
 استطاق نماید -
 - میدانم که اینکار ، کار نویست بتر -
 بترتیم کان بازم را گرفت و گفتم : چرا رام نمیشی
 پس بیاهوتل بروم ، میخواهم متفقا چیزی بنویسیم
 و در خلوت هم حظ بچشم -
 -
 ساعتی پس ، بازم با او در سالون بزرگ هوتل
 ایستاد و نشستیم ، بتر اما با نام نشسته بود -
 و بسکی همچنان روی میز قرار داشت ، بتر از من تقاضا
 کرد که برایش سیورت جعلی را نشان بدهم ، از -
 دان آن ابا ، زبیده ، انگار کردم ، اصرار گران گفتم :
 دیدم که بیرون آنرا به توداد ، ناگزیر او را نشان
 دادم ، گفتم :
 - هم ، پرواز به سوی برزیل ...
 - از فرانس گارسون ، بخاطر ویسکی سردش تشکر
 نمودم ، آنسور چند فرانسوی گرد میز بزرگ
 نشسته ، گرم نوشیدن ، بودند بلند بلند میخندند ،
 پرسیدم : متلیک از زبیلی بیخود خوف داری ؟
 چه بگویم ، در موقعیت بدی قرار دادم ، سپس بالحن
 ملتسانه ای گفتم :
 لظفا ، به زبیلی خبریده ، که اینجا ، به وین بیاید ،
 - این از توان من به دور است ، خواهش میکنم
 بتر ، بعد نبراد زدم ، از برای خدا ، مگر از ما
 چه میخواهی بتر ، من زبیلی را دوست دارم ، دو -
 ست دارم ، دوست ، آخر بسیاری ها اینجا تصور
 نمیکند او زنده باشد ،
 بتر گفتم : هرگاه مقاصد من بر آورده شود ، تو میتوانی
 به سادگی ، به صوب مطلوب پرواز کنی ،
 فکر میکنم این حسادت محض است ، بی شبهه شما
 با زبیلی حسادت میوریزد ، میخواهید او پیش کشید ،
 - در هر صورت ، اکنون در جنگ من قرار دارم ،
 من به پولیس خواهم گفتم که دنبال تانراها کند -
 -
 به زبیلی تلفون کشیدم : زبیلی ،
 - بلی ، آخر چرا این روزها تلفون نکردی ؟
 عرف از سراسر وجودم جاری بود ، بتر خودش را
 به من سرش کرده بود ،
 صدای زبیلی آرام بود ، بعد فکر کردم میگوید ،
 گفتم :
 - بورتیتات را میفرستم ، فرد اصبح اول وقت ،
 زبیلی گفتم : خدا با جقدر خورندم که کارهسا
 روبرو شد ، فقط یک شید یگر ، بد بزم میرسم ،
 من منظور بتر را از آنهمه شله گی نتوانستم درک
 کنم ، بتر بسوی دفتر کویل ، اتم خود رفت تا با -
 سیورتی که از نزدم گرفته بود ، تسلیم بدهد ، او
 وقتی وارد دست داشت که در آن نوشته شده بود :
 این با سیورت بر دست که میخواهد مرا به قتل برساند ،
 - چه ، قصد کتر ، او را بده ، ندانستی ، یقیناً

بزه های سربازان

بچه از صفحه (۶۱)
 - زن چگونه میتواند دربار
 معاینه خودی پستان بیاموزد ؟
 - زن میتواند این روش را از -
 دکتر یا نشرات خاص منوط به -
 معاینه پستان بیاموزد .
 - آیا لخته شدن پستان به -
 فحوم سرطان است ؟
 - خوشبختانه ، اکثر لخته
 های پستانی سرطان نیستند ، ولی
 نوشته شده بود ، در پایین لوحه ، منفذ یک صندوق
 نامه ها بود ، بتر با سیورت ام ربه صندوق اندا -
 خت ، به بتر گفتم : تومیدانی که من زبیلی را خون
 آسا دوست میدارم ، بگو از جان ما چه میخواهی
 تا انجام دهم .
 - بتر فرید : چه میخواهی ، چه میخواهی ، وقتی
 میگویم از جان تان چه میخواهم که بتر اینجا باشد ،
 - خوب ، ازین حرف بگذر ، بگو ویسکی میل داری ؟
 کجا ؟
 - طبعاً ، در کار هم .
 -
 ساعت دوی شب از خواب بیدار شدم ، دیدم بتر
 مصروف مطالعه است ، فردای آن صبحانه و قهوه
 صرف کردیم .
 - هیچگونه شواهدی در دست
 قطاری که قرار بود زبیلی بدان بیاید ، تا خبر نمود
 دعاگر خداوند کاری کند که زبیلی نیاید ، از دور
 چراغ کمپوئیف های دیزلی را میدیدم ، برخلاف
 نیایش و استعای من ، قطار فرارسید و زبیلی از آن
 فرود آمد ، حامی بکس هایش را انتقال میداد ،
 زبیلی شتابزده ، دو پیاده خودش را به من رسانیده ،
 سلام کرد و گفتم که مشتاقانه و بیصبرانه در انتظارم
 لحظه شماری میکرد ، است .
 اینجا سرولگه بتر ایستاد و بالحن خوشن زبیلی را -
 مخاطب ساخت .
 لظفا ، با سیورت تانرا بیدارید و والی فریاد میزنم و پولیس
 را فرا میخوانم ، زبیلی با سیورتش را به او داد ، من
 در حالیکه از آنجا دور میشدم ، به زبیلی گفتم : هرگاه
 بتو تلفون نکردم ، تریا بستم نزد پولیس مراجعه کنی ،
 زبیلی با سکوت سرش را جانیانید :
 -
 باز هم من و زبیلی بودیم ، تنها با هم ، در تکلیس
 متوجه اش شدم که با خود حرف میزند ، در منزل بار
 دیگر تریا بیاید ، او به زبیلی گفتم : در صورتیکه
 جواهرات خود را به من بدهی ، میتوانی پرواز کنی ،
 من بداخله کردم ، منظورت از جواهرات چیست ؟
 جواهراتی را که تویوترتی به زبیلی معشوقه اش
 هدیه داده بود ، آن جواهرات ارزش کم از کم
 ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت ، زبیلی با خون سردی
 تمام گفتم : جواهرات را فروخته ام ، با رد بگرد خا -
 لت کردم ، بتر من خوب میدانم که زبیلی هیچگونه
 جواهراتی ندارد ، زبیلی بدون هیچ حرفی
 بکس ترا مقابل بتر گذاشت .
 با عصیانیت فریاد کشیدم : در عوض چند پول میخوا -
 -
 ۱۱۰۰۰۰ شلینگ .
 - من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم .
 نه ، آخر من زندانی میشوم ، پس (تو بی) بی
 مادر میشوی ، از او کی مواظبت کند ، اولیای امسور
 اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زبیلی
 پی برده و ...
 ظاهراً او بیه سکوت دعوت کردم ، وقتی تنها شدم ،
 زبیلی گفتم :
 هر طوری میشود باید پرواز کنم ،
 گفتم : خیر ، سخت دردم آفتیده ام ، با بید
 بتر را رضی ساخت .
 بقیه در صفحه ()

بزه های سربازان

چگونه میتوان کودک را از دچار
 شدن به سرطان حفظ نگه داشت ؟
 - با کسب این اطمینان که کودک
 بصورت منظم از طرف دکتر معاینه
 شود و او با شما خواهد گفت که در -
 کدام مواقع معین باید کودک را مورد
 معاینه قرار داد ، همچنان متوجه
 بروز بعضی از امراض نهنشاید -
 (که لزوماً به فحوم نشانه سرطان
 نیست) که خطر احتمالی وقوع
 سرطان را در بردارند ، مانند خستگی
 فراطی و خونریزی و درد .
 - کدام انواع سرطان کودکان
 را تعریف میکند ؟
 - بیش از نصف و قلبی مسطح را
 Leukemia شکل میدهد
 همچنان درجه سرطان های
 که کودکان به آن مبتلا میشوند
 سرطان دماغ ، کلیه ، سوراخ
 استخوان نهنشامل اند .
 اصنافه های مهماتی سرطان
 - آیا سرطان ریه افزایش است ؟
 - تعداد آنرا در یک به سرطان
 مبتلا شود ، نه پیشتر است ، هر تعداد
 بیشتر افراد تا سن مساوی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سوراخ
 آنها می آید ، هر چند ، سرعت
 وقوع اکثر انواع سرطان ها تا سن
 حدود نیا د ثابت مانده است .
 - بلی ، هر چند ، حتی تعداد
 افرادی که دچار سرطان میگردند
 متناسب به عرضات اف سراسری
 می باشد .
 - آیا امروزه تعداد بیشتر
 بیماران سرطانی تداوی میشوند ؟
 - بلی ، از جمله سه تفکیک آنها
 معالجه میگردد ، در این راستا
 بلیک چارم بیماران که در حدود
 سالهای (۱۹۵۰) به این مرض
 صاب بودند ، مقایسه کرد ، این
 رقم را میتوان با تشخیص در مراحل
 اولیه و تداوی عاجل به پنجاه
 فیصد تقبیل داد .
 - آیا در نقاط مختلف دنیا انواع
 شخص سرطان بیشتر از انواع
 دیگران وجود دارد ؟
 - بلی ، طویر مثال ، سرطان -
 پستان طویر تقابلی در میان زنان
 جاپان به ندرت وجود دارد ، در
 حالیکه در ایالات متحده و -
 برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است .
 سرطان مثانه در اروپا بیشتر معمول
 است ، مردان دنارکی نسبت
 به آمیکایی ها بیشتر در معرض -
 صاب شدن سرطان معده قرار -
 دارند ، سرطان های سرورگن
 در هند بیشتر معمول است .

آیا میتوانیم از سرطان

های دیگر عضویت تشخیص گردد ،
 خیلی نیا د قابل معالجه است .
 - چرا تعداد نیا د افراد مراجعه
 به دکتر را به تاخیر می اندازند ؟
 - نهر آنها نعدانند که سرطان
 پیشگان معینر و امیدوار و او را -
 مایوس میسازد و او را امیدوار
 (اعتقاد نسبت به او) لطمه وارد
 میشود .
 (۴) حمایت کنندگان معده او را
 کسانی تشکیل میدهند که معمولاً
 دوکتوران وارد نموده و عملاً با
 طبابت سرکارندارند .
 (۵) شواهدی در دست نیست
 که بیماران به اصطلاح (معالجه
 شده) توسط اواصل سرطان -
 داشته اند ، اخیر .
 - چگونه میتوان افراد بیشتر را
 از سرطان نجات داد ؟
 (۱) تشخیص زودتر .
 (۲) تداوی عاجل و مناسب .
 (۳) پژوهشی پشتیبانی از
 انجمن سرطان به دانشمندان
 و ابرواتوارهای تحقیقاتی کمک میکند
 تا درباره طرق جدید و بهتر تشخیص
 و معالجه سرطان تحقیقات لازمه
 بی انجام دهند .
 - پایان -

زنی با هزار و یک نام

کانهت (۱۱)
 باشند این مزده ، هر سه همدگر رادر -
 آفرش کشیده می بودند و عمره های شادی شان
 گوش نك را که میزد ، از آن به بعد فعالیت اتحاد
 دوگانه با این امر متوجه میشود که چگونه عمل نسو
 سارساک را میتوان تسخیر کرد ، در هر حال یک پای او
 لب گیر است و کانهت پای دیگر را خطا داد ، از قضا
 سارساک بی برای مردن هیچ جمله بی شان میدهد
 روز روز شادابتر میگردد و از عروس خود هم بهره کفشی
 می برد ، ساهی اتحادیه هدر میرود ، نهر با گذشتن
 هر روز سارساک مدعی میشود که (خود را چون سی ساله
 ها حتی بیشتر جوان می باید) با ادامه این وضع
 سارساک به بتول میگردد : (متاسفم که از همه صد
 یک حرف ساده لوح و نیم مرده برآمده می توانی ،
 ناگزیر کار را من بخرم ، میگویم تا او هر چه زودتر
 نه سرای دیگر بفرستم) ولی بتول موافقه نکرده ، جواب
 میدهد : (خیر ، ... نیران از خدای ترسم ، تو کار
 او را بمن واگذار ، من او را در میان بانوان خود با شحق
 لذت وصتی بملکت میرسانم) این گفتگو رادر تصر
 خده ، علعان و آشنه های شونده نهر در دست
 نهدود رانی را پنهان داشت ، از جانب سارساک -
 افتندی روز بروز و نهر بیشتر تر شد ، نه تنها به
 بتول خانم اکتفا نمیکند ، بلکه خده ، خانم آتشیسز
 و رختشوی نیز در گوشه و کارا اتاقها در هلهها مورد هجوم
 مدعی بی قرار میگردد ، جنس بکر باحالی بر آشفته
 به بتول طعنه میزند که بی مرضه تو کار را طول میدهر
 ومن ناگزیرم او را صوم هاخه کنم ، ولی بتول جواب
 میدهد که نه ، دست را بخون کیف این پیرمرد
 الوده نکن ، ارتش آنرا ندارد ، این خوبی عمل ترا
 جنایت خواهند خواند ، من تهر به دارم ، میدانم
 که امثال او فقط در روزهای پلان زندگی دچار
 چنین حالتی میشوند ، بیش چیزی نمائند ، هفتم
 دندان روی جگر بگذار ...
 عاقبت آنچه بتول خانم بشنید میگردد ، قرار رسید
 یکسب نزدیکی های صبح سارساک مدعی جان -
 بانوان بتول خانم ، تگان تگان خورده من و هن کرد
 و در همان حالت از نعمت جان محروم شد ، در لحظه
 مدعی بی آخین لذت و لطفات زندگی را طی میکند ،
 جنس بکر از دست مرد نیمه بازاتاق خواب ، انهنصول
 می پرسید : (در ؟ کارش تمام شد ؟ یا نه ، برای
 کک وارد شوم ؟ ختم شد ؟ خواهد مرد ؟)
 حالانکه آقای من ، آنروی ورق چیز دیگری بود ،
 مانزد یگان او جیبان را بدستی میدانم ، سارساک
 مدعی واقعا دیگر چیزی در ساطت نداشت ، جمعه
 ایکه میگفت تمام ثروت اصلی اش در آن جاداشه و در
 بانک نگهداری میشود ، خالی بود ، اینک در همان
 قصری که آن اقامت داشتند ، چیزی دیگری در -
 جان نبود ، اگر بتول قهلا آگاه میشد که سارساک
 مدعی را پیش واقعا نه کشیده ، دیگر منتظر
 اونی شد ، به راه خود میرفت ، در حالیکه بیچاره
 مدعی ، سخاوت آخین روزهای عمرش با خوشبختی
 تمام با د ، بچمن جهت جمعه صدقاری خاندا سی
 زنی را به بانک سپرد ، مرحوس بتول را هم
 دست میداشت و هم این زن دماری از روزگار اهر آورده
 بود ، که باید در دستاها نهنشند ، در دل تصمیم
 گرفت : (ورق با این زن بانی میم که بعد از مرگ
 من ، تا زنده است فراموش نکند ، اگر بتوانم چشمن
 با نزی را به روز بزنند ، انجام دهم ، مرا هر گز نیاستی -
 فتاح یا شازاده مدعی بی نگردد) ، یگانه ارشع اش
 که قصر انسانی او بود ، آنرا هم نخواست به بتول
 بقیه در صفحه (۶۱)

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه شما
 مژده می‌دهیم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد (سباوون
 کودگان) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می‌رساند،
 که کار سودمند و ستودنی است
 مبنی بر بذل توجه به نسل آینده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید.

همچنان یادآوری شوم که برای
 صفحه ثان بنویسید و بیاورید.
 مطالب آفرینش تان را به
 آدرس ما ارسال دارید.
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می‌رسد.
 آرزو مند هستیم، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب، نقاشی، رسامی،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید.

بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند.
 مادر به دخترش گفت: من
 و پدرت برای کاری روم، تو مواظب
 برادرت باش! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش! مادر باز گفت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دختر
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند. برادر خود را
 بالای سبزه هانزیر کلین نشانده
 و خودش دوید، دوید به کوچه
 رفت.

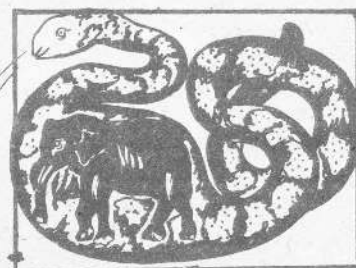
قازها و قوها پرواز نمود، پسرک
 را گرفته و او را بالای بالهای نشان
 با خود بردند. زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت، دید که برادرش
 نیست. وارخاشده، این
 طرف و آنطرف دوید. اما از برادرش
 اثری نبود. دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود. زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا-
 هند داد.

قازها و قوها

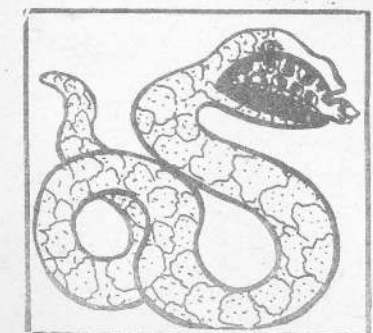
تورک، تورک، تورک! بگو
 قازها و قوها که چرا پرواز نمودند؟
 تورک گفت: اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری، برایت
 میگویم.
 - دخترک گفت: او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی‌خورم.
 تنوره او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند؟ دخترک به دویدن

به ما رومی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می‌د -
 شرانو دیو هید لولوپاره دیو گپ
 رسم کره باید هغوی تسمه
 توضحات و کمر ل شی
 دویم انصوری داس و

شرانو پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخوابیز دم
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی،
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور
 ته وارم.



چپیزی شهرزاده



یه کتاب کی راغلی و: دیسوا
 ماران خهل ینکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری، وروسته بیاتش کولی چی
 له غایه و خولجیزی، اووره شپیز
 هاشتی ترخوی هغه هضمیزی
 کرا و خوب کوی))

دای چی ولستل، بیاسی
 نود هغه شه په هکله چسی
 په لنگه کی پچیزی په کلسی
 دول فکر وکر، وروسته می پنسل
 را و اخیست اوخیله هلموئی انصور
 وکیسی، زمانو پهل انصور
 په دی دول و

خیله شاهکاری شرانوته
 ضووه اهنسته می وکر، چسی
 تاسو یعنی پاهیزی؟
 جواب می راکی: خوه، خولی هلمد
 خلت وپهوی؟
 زمانو پهل خولی ته وه، پسر

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واقعی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ لنگل به هکله لیکل
 شوی و دیو بوامار انصوری تسمه
 استرگو شوی پهن و جوان باندی می
 اخوله لگولی وه، هغه انصور
 داس و



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه بايايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شوروي خورده ايستاده است.
 در خانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 دخترك در خانه داخل شد
 و گت :
 سلام مادركلان !
 سلام دخترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد در جايي د بلكه
 درخت سيب ايستاده است.
 درخت سيب د درختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مراه خور
 من به تو ميگويم .
 - دخترك گت : در خانه
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا درخت سيب اورا كمك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 دخترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايي كه دران شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از اباها و نعرها گت شستم
 و پيراهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گم كنم ،
 بنشين هر جايي كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شده .
 دخترك به تابيدن سرد و زشروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به دخترك گت :
 - دخترك د دخترك !
 شير بروج رابه من بده من د عوص .

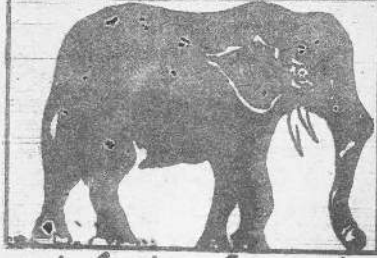
- دخترك به دريا گت :
 دريا گت ، دريا گت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - براي تو خواهم گت در صورتی
 كه از شير ترش من بنوشي .
 دخترك گت : من در خانه
 با بايم قيقاق راني خورم ، شير
 ترش تو را كي خورده است ؟
 دخترك مدت مدتي ديدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شده .

بتيك موضوع مهم را ميگويم ، دخترك
 رنج رابه اوداد و موشك گت :
 جاد و گريست تا حتم را گم گت
 و او ترا مي شويد و بعد ادرت
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 دخترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گت و انتظار
 مكش و برادرت را بگيرد من عوص
 تودوك را گرفته ، سرد و زبي تا بسم
 دخترك برادرش را گرفته و فرار نمود
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 دخترك ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميداد : من تا بسم ، مادركلان !
 جاد و گريست را گم و داغ نمود
 آمد تا دخترك را بخود بد اينجا
 ببرد . ديد كه در خانه هيچكس
 نيست . جاد و گريست پاد كشيده . قازها
 قوها عقب دخترك پريد كه طفلك
 رادريشت مي بورد . دخترك بسا
 برادرش تا دريائي كه در آن شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
 دخترك به دريا گت :
 دريا گت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه در صفحه (٧٤)

دي . داسي فكري كي چي دنا موضوع
 د دي سببده شو چي د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هرگله مي چي لهمنوي خنجه
 كرم چوي لزشه رضاه به نظر
 رافلي دي پيدا كرم او خيل لومر ني
 انوروي و بنودلي دي خورگورم
 چي رشتار شتاسوي و پاندي -
 خلاصه زي او كه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به خير زمانه خواب كي -
 رانوتوق دي : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گم نه ديواله مارا نوشته -
 خبري كرم او نه مي ديكر اولس
 نه خورلي بنگل اوته له ستور و
 خنجه همان مس چي د گلف
 بروج ، سياست او دويل دولشمانو
 به هلكه و بنوته هغه . هم له دي
 امله چي له بومعقول سري سره
 مي اشنايي پيدا كرم دي پيرزيات
 خويش شوي دي .

چه راني هم لهه خدمت راتسه
 و كرم . اكن مي شوي به بونظر
 سره د اينزونا خنجه د چين تپير
 و كرم . كه سوي دشمن به زره كي
 لالهانده شوي وي جغرافيه و سره مي له
 پير نژدي خنجه ليد لس
 له همدن لري خنجه ده چي
 زه په خيل ژوندكي له پيروشو
 خلكوسره سروكار لرم . له پيروشانو
 سره مي ژوندكي دي او همنوي
 له پير نژدي خنجه ليد لس



اوه دي تيك مي دانسيو كرم له
 چكلن كار خنجه چارچاپيره خط
 را و كيود اوله دي نه چي لسور ي
 نقاشي مي د همنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي
 وي . هيشكه په شه نه پوهسي زي
 اولوشمانويه هم ستره كوونكي ده
 چي تل همداسي همنوي نه توضيحا
 و كرم .
 ميسوشوم چي عانه بهل كار
 پيدا كرم ، هغه داوچي لرشم او
 پيلوق زده كرم . ويايي او كه نه چي
 تراوسه پوري مي تولي دنيا ته
 اولوتني كرم دي . اورنهار شتاسوي



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر میسر است، ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست در موارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غیر مسلکی یا ناوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروههاک یا نژاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندواظی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy).

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانسی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشرات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارک صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء مستقیم، اعضای تناسلی و ستانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیکر صحت. در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپیدو سکوپک Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپیدو سکوپک یا میشود این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز ادرار حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه، معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا از حرات سرطانی معالجه میکنند؛ طور مثال: در سرطان پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انبهن بردن حجرات سرطانیسی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور محافظت از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایمژوتوب رادیواکتیف چیست؟

ایمژوتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می توانند، معجزه نباشند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمین برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از اینروزی بعضی از

آیا میتوان سرطان...

عصر خاص است. مانند دیوات آهن، ایودین و غیره. ایوتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند اند حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضای دیگر تأثیر دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز لابراتواری بخاطر اجزای معاینات میکروسکوپ و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز که برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است، دسترسی کامل داشته باشد. علاوه بر این شفاخانه باید با دکتورانی که بهمین منظور تربیه

اشکال مشخص سرطان با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا هورمون میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطان ها را با هورمون در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که مبادا هورمون موجب بروز بعضی از سرطان ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان هورمون و سرطان تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا آمپدی هست که تمام سرطان ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدابیر جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

آیا در حال حاضر میتوان بیماران بیشتری را از سرطان نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطان را نجات میسازد. دهم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می مردند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا آمپدیم که چرا اینطور است؟

سرپی که برای انجمن سرطان امپکا بصورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کثرتی معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاتوا صورت مرگ ناشی از سرطان به بین مردان غالباً به سرقت آمپدیمک با الیورود. زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و ستان حلقه میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که فشار کار مانع آن میشود. علت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، اعضای تناسلی کولون، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه چهارم تمام سرطان ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متن پستانهایش را بیاموزد و برای معاینه خودی پستانهایش ماه یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزسته ایلم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریین وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از روش خوشی را بدانید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابات و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجرت کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هموعمان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راهر کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دلتان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دلتان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و شرف و فواید سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تصمیم شما برای ترک گفتن خانه زنده نه معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دلپسنگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله اندانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختصر جوان در بوهندتون عوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک گپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاهون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

— باز هم آیا فکر کنی کی که این دو بخش کار، داری سیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، گپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالیزم را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشورهای میگردیم پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکنند.

— استفاده از نقاشی، روان انسان را آرام میسازد و به کمک ژورنالیزم و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالیزم، شاید به خاطر خدمت به آینده های طبابت کشور ما باشد.

مسئله مقدس طبابت و مسلك بسیار وسیع و بسیار پرهیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاهون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاهون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مای رادری این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کارهای زیاد علاقه میکنند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من آدم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید افتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من نکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگدام دلناتن با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ای بیش نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه سیوز خند هفته اخبار، هم خودت استی و هم ریسمان شیرافاتیونی حالا اینرا بگو که شیرافاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیرافاتیونی را میبراست منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشی؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— نوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجویی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاهون، ازین که حاضر شدیدی به سوالات ما جواب ارایه کردیدی از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراک کم و گپ های خوش درام بگیرم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکرتان را بگیرید که کدام اعنتک فرمایش ندیدم.

زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول و جنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کمال ناسخه را فرخواندند و صیت نامه خود را تحویل دادند. نثر به این صیت نامه جمع صد گزاری امانت در بانک را با مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارض ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعه را پرازیته و در میان پینه بی نی دلایان نورو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جای ساخته بود. مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهدار می شود. سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعه از قصر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعه بی بهره مقصود. شوخ مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را بخاطر بیابود. علت اینکه آخرین روزهای زندگی او را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نظر من آورد که بعد از مرگ چه واقع خواهد شد. مثلاً هنوز بدن او سرد نشده بتول و عاشق چه شاخ او تزد و کمال می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعه صد گزاری امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منتظر اند از آن جمعه ملیونها ثروت بیرون آید. وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پینه ها خارج می بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایمن است ۵۰۰)).

و جنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت، تصور از یا افتادن جنس بکر بتول، در چنین لحظه بی او را شاد می داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد. درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعه بانک راه هم سرم بتول و قصر راه موسه خیره بدید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه هم سرم بتول و جمعه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایسن وصیت فراموش او شده هدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسان را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۵۰۰ این حریف چندی بعد پولها را بجه زده تا پدید گردید بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسبام ((کلبه اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در معائنات های رقص که در کلبه اعیان)) داده شده، رفت ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زتم، فرزند این از هانم بیرو است. درین حرفی نیست. شما باید به کلبه اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۵۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی ۵۰۰ تنها ۵۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۵۰۰ بسیار خوب فرزند ۵۰۰ خدا نگهدار ۵۰۰ سعادت همراه ۵۰۰

حیرانفونگی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې دېوش داني پلاستيکي کړي چې بېلابېل رنگونه ولري ، په بېرسي کس لوبوندي کړي . که چېرته ستاسې داسې سره سم راوړئ ، یوازې یوه شمه ورته کوږم اوږد مهاردنه ټول رنگونه پاله کېږي اها له پښې لورې څخه په پرله په پېل ټول مادې)) لکه څنگه چې ولیدل شول نههکوف په خپل ذهن کې دکرېم پېچلې ترکسې دحفظ کولو له پاره یوازې څو شمې فکر وکړ .

نههکوف دخپل دغې نههسې پتېراز داپول څرگندکړ :
 ((دکار داسانتقاله پاره په ذهن کې په هر رنگ باندې ديو څو نمې زېرمې د بېلگې په توگه اېښودلې . هر رنگ معنی شوه ، نورېک معنی مېز او داسې

نور په رسي کس لوبوندي شو رنگونه کوږم اوه ذهن کې یې په هماغو ټاکلوشانوسو بدلېم . دحفظ کولو له پاره زما له پاره بهر امانه تاهېنې شمې عدد ونېاندن یې هم دهغې دښه حفظ کولو له پاره درنگوسو نومونه اېښودلې په توگه صفر یعنی سپین ، پېچنی اېسی دوه یعنی ټپ او داسې نور . په معنی صورت د شمول او زده کولو پروسه د رنگونو د بدلېدونکو ترکېو نېوشه جوړېږي او هغه وخت چې وروستی نېشه تر لاسه شي نورنگونه بهر په خپل ذهن کې د عددونو په لور بدلېم فکرکوم چې د شعور خارکو المعادې نو په همدغه نېکې کې مشخص کوږي)) .

دغه اړتیا ته یې غبرغې نههسې هم بهر ژر اوه اسانې سره ترسره کوي . همدارنگه د بېلابېلو نېو سره سم وړسې او اوسې د نظم څخه

تړدو زېرمې کال بهرې پرته له کومه فایزې ټاکلې شې اولگې کله د ستېرې پېچې داهم ثابتې - چې د بېلابېلو شمېرې ټاکلې شولې سره یوځای په یوه وخت کې دوسې له هم غزل کېدای شي لکه څنگه چې لیدل شوی دی - نههکوف د بېلابېلو شمېرې په معنی دوسې بېلابېلې الې هم غږوي .

نههکوف هغه کوی ثابتې کړي چې هر انسان کولای شي - داپول ورته پېداکړي اولگې همدغه کله له داسې نظرونو سره خبره داده چې داپول - استعداد دې ساری استعداد په نامه بلکې دهغه استعداد په نامه یادکړي چې دتېنوسو په نتیجه کې یې وده او پرمختگ کړي او همدارنگه ، نهانوی چې ((هغه څه چې په نېکې کسې به دې ساری اوتارکو المعادې په نامه یادېږي بهر لږ به ولیدل شي .

کوکچه تابه خال

په ازمېنه (۶۲)

یک روزکې دلې پراخه بود خواستې نزد پدېرم آدرېس مکل او راکوتمې برلمې گھنډېه مېکم ، گھنم کاږې دارم وختې بکوچه رفتې ((او)) در مقابلې آمد ، غزال در آغوشې بود ، سلام کرد ، گھتې بالانې قېسر مادرتې مېروې ؟ گھتې : نې ، بالانې جسمې مېروح پدېرم مېروم ، برایشې گھتمې که من درچه حالې ، چه بې وځایې هایې که این دنیا دارم ، همه لښ در - تقدیر من ځانگه شده اند .

اوهترنې مې دیدمې هایې گھتې : توچه زندگې پر ازشمې وځایې دارم ، واقعا؟ تو ۰۰۰ حرفتې را - مېدمې وگھتمې : زندگې په غصې نې اړه ، اگه هرچه مېکم ، بېنې چقدر آرامې مې گد رانمې .

بخانه پدېر رسېدم شام بود ، آسمان تیره بود ، برف درکوچه ها پاتې بود ، باد سردې به گونه هایې مې وځپېد ، نزدیک دروازه مېرېتر رسېدم ، کوچېه دروازه راسه بارتککې نمودې تاآنکسې مېسري دروا گھنډېه ، اسم پدېر را کوتمې ، بامانتاتې که داشت گھتې : مېفرمایېن اوتاشرف دارم ، بدرون چېلسې رفتې ، چېلسې کوچکې بود ، خېلې پاک بود ، در - دهلیز رسېدم ، خېلې پاک و منظم بعدان دروازه . اتاق صالون را گھنډېه ، بدرون اتاق پاک داشتېم عکس دراتاق نصب بود ، یک مزن که حدود ششایې سې ساله را داشت بظرفشې خېره شدم گمان کړدم ،

پدېرم است . درچوکې نزدکې که در پېلوم قراردا شتم ، در بازیدې برخاستېم ، زن نسبتا جوانې داخل شده بود او سلام کړدم ، اوهم سلام کړد مېرسېد چېکارې داشتېم گھتمې آیا تې ۰۰۰ کار دارم . اېشان تشرف ندراند . گھنډېه مې آېند ، رفت و لځه مې بعد صدای یک مرد در دهلیز مېچېد ، د سگېره چرخېد آنطرف در پدېرم بود پداخل خانه آمد ، حوت زده بظرفم نگېست ، سلام کړدم ، دستشې را بوسېدم اوکه چشم ازچشمې برنمېداشت مېرسېدې : شما اسم تان ؟ بالېخندې گھتمې : من یادگار مېم تان هستم ، چشم هایشې برق داشت ، سر ازانېاشناخت ، به آغوش کړتې سراپایم را لرزېش فراگوت ، روم را بوسېد وگېه کړد . مېرسېد چېرا وختهایې قبل تېامدې .

گھتمې : پدېر ، مېتوانمې پدېر بگھتمې اما بھر حال مرا - بېخنې ، من برای تېوخاصېه یک دردم که مېسرف برایتې بگھم آمده ام ، قصه زندگېم را برایشې گھتم ، غم هایم را ، درد هایم را ترسېمې از مادرم را برایشې دادمېو گھتمې : پدېر ، نومادرم را در بدبختې انداختې و تېواو را بدبخت ساختې اما او خوشبخت بود و مرگ بېوه رهشې لېختد زده ، تقدیر او به شدیر من گنجانېده شد در پښ او مېن بودم ، من برای باقی غمهایشې درایسېن دنیا ماندم و امروز مرا شوهرې مثل تورا ندېه است ، پدېر تخنې که به مادرم زوع نمودې در من دروې کھې .

پدېرم زابخدا سپارېدم و تېها به تيارشې یکسار رفتې ، بار دېکې تېخواهم رفت و بېرمز مادرم باتسې غمهایم را خواهم بېخت .

وه خېلې غمگینم بار زندگې زانې کم و مادریشې مې باشم تا شاید روزې غمخوارشې باشم و در زندگېشې مېک امیدې .

په نا آشنا کي آشنا

د (۲۳) مخ پاتی

شعري داسې وړسې نېماد دې چې د ستم او استعمار پرضد چېنېسې وهې او د خوشاله اوسو کالسه راتلونکې زېرې وړکې ځلک مېازې ته را بېرې او د سکوت او جو پتیا توږ غرونه تروې .

نېتود ((تورو)) په درد ، در - دېده ، خوله ((سپینو)) سره یې هم د پښې نه درلوده . هغه دا بار تاپدې نه بېلاکېد ونکسې د پښې و .

دغه ستر شاعر ، طبیب او - سیاستمدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په میاشت کې د اوه پنځوس کلنې

په عمر به داسې حال کې چې شپه او روځ دخپل وطن او وطنوالو سره په خدمت لگیا ، مړ شو .

زده شو و پېل شو .

اوه لرگین قایقې وېر ل شو انسانانویه متروک وروا هه اوه بناوونکې . . .

له هېڅ ډول نېنې پرته وژول شو د هغې وروستی پښې سکې د یو پر څلورمې برخې لپاره وپېرول شو .

د لارې په دور کې یې په توره ن د سپکاوي گړد پړوتې .

هغه ترانې چې دراسمې اوبار - تاپدې پښې لږ زوې څولم و هلسې توپستان د آزادې لپاره د مېازې لږگرتې را بولې .

د پوستکې پرتوره شپه یې اېن سهار ناست دې .

اوهغه یې اطاعت کولو تېسجېرو کړې خداي او خلکو ، هغه له لاسه وکړې دې : وطن او د اوسېدو تصور . . .

وقتي کودک درآب . . .

په ازمېنه (۱۲) حقيقت پېر د ازېم

که امروز در جهان ميليون ها انسان وجود دار د که آبجاري نسي توانند وموتب خطرناک ناشي از اين حقيقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ مې کشاندهارا معتقد به آن مې سازد که طريقه چارکونسي ارزښ هلی نمودن آن را دارم .

در انساني تولد د خترک ((اېا)) ناينده سازمان بين المللی حفظ الصحه دوکتورواگرهسم حضور داشت او در باره د اېيش درآب نظر مثبت داد . ولی دو - کنوران ولادي ونسائي اتحاد شوروي اکثرا مخالف چنین نوع

ولادت مې باشند ، آنه مې گویند : د صورت تولد درآب طفیل ازماحول (باستو ریزه) بھماحول غیر باستو ریزه باز حرارت مسافتد به حرارت غیر مساعد گډ یې نایم و بر علاوه اگر مادر طلق در انساني ز اېيش د چار خونریزي گړد د چلور مې توان به او کم کړد ؟

اماد ر واقعیت امر د رحالت تولد هادي آیا طفل در ماحول با شعوریزه تولد مې گړد د واضع است که به مشک مېتوان آنرا باستو ریزه نایم ، بې علاوه تمام تولدات د ر شفاخانه صورت نسي گړد . مساله د تخمیر حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم صادر تفاوت کیفی دارم . راجع بیه

خونریزي چنانچه قبلا مقرر شد مې تولدات که درآب صورت گړتې ، شاید شرایط تولد درآب خونریزي را کاملا نفی مې کند .

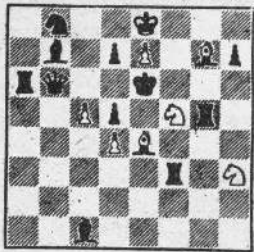
د کنوران ولادي ونسائي نه تنها باید نظریه چارکونسي (تولد درآب) را رد ، نشانېد بلکه راجع به آن تحقیقات بیشتر را انجام دهند و کوشش نمایند تا نظریات خود را راجع به آن ارایه بدارند .

عکاسې محافن خوش شاعر اطور رنگه وسپاه وسپین مې د بزد اد رس شهر مزار شریف متصص شفاخانه ملکی شمال روضه شریف نېلون ۰۲۹۱۴

مستد یوی عکاسی جهان نما

عکاسې محافن خوش شاعر اطور رنگه وسپاه وسپین مې د بزد اد رس شهر مزار شریف متصص شفاخانه ملکی شمال روضه شریف نېلون ۰۲۹۱۴

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزل ز راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعر او گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و جری - در آغاز انسانها

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

نت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

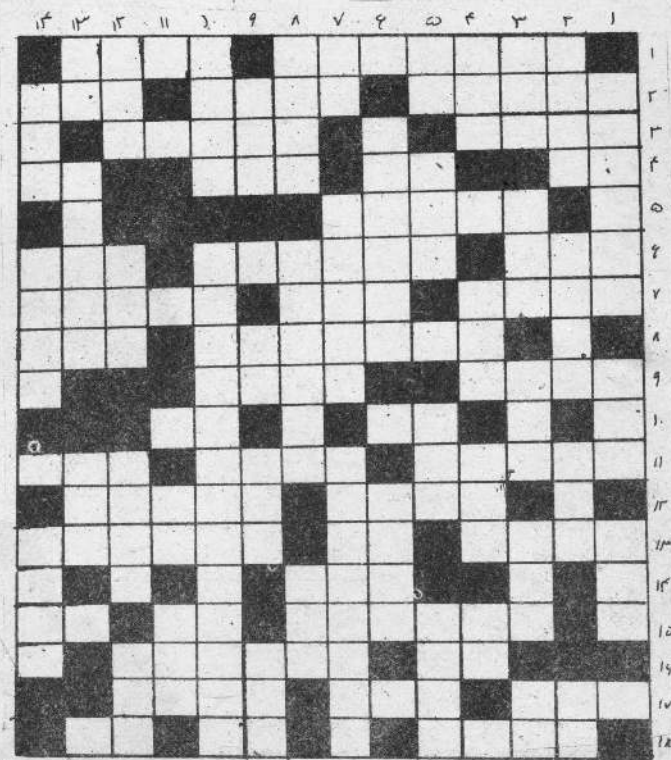
بنگه می خورد - خدا یا.

- ۱۱- دشت - معکوس
- آن هوشیار است - از مردم بول
- خیرات میخواهد.
- ۱۲- خوشنود - سرنا -
- ۱۳- انصار - فرار
- تاگهانی حیوان - غضروف
- اصطلاحی.
- ۱۴- صبح -
- ۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک
- کشور - امروز پشتو - ناشنوا
- ۱۶- معکوس آن نخ
- است - دزدی.
- ۱۷- خالیکاه - بخشش
- یکم - بومیان جمع آنست.
- ۱۸- مفرد جواهر -
- معکوس آن عددیست - راه.
- عسودی.
- ۱- مفکوره - اندوه - آنچه
- لذیذ دارد.
- ۲- شادابی - کار -
- نصر - بافشاری احقانه.
- ۳- معکوس آن یکی از دریا
- های کشور - خانه - بزرگ -
- از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -
- ضمیر غایب.
- ۴- بین شب و عصر - لشکر
- ندیده کی - دو
- ۵- بیخ و ریشه - سه صد و
- شصت و پنج روز - آبیازی - د و
- باره.
- ۶- سکوت - فاعل آن
- ضارب است -
- ۷- مخاطب متکلم - مداوا
- صاحب باور
- ۸- معکوس آن کرایشی
- نیست - ترسیده - در هر دو
- مشو.
- ۹- بلی - جزای بی سر
- گونه را ترمیند - بر باد.

سازگاری

- ۴- دیروز - نفس پشتو
- معکوس آن مادر بزه است
- مشکوک آن فاعل است.
- ۵- تند رست.
- ۶- لیلیو مادر آن است -
- الهی - معکوس آن آهسته
- است.
- ۷- راعمه - شعر
- (اصطلاحی) - شعری منسوب
- به یوسف مصر.
- ۸- مراسم بعد از عروسی -
- دشمن شیشه.
- ۹- گل نشکفته - معکوس
- آن شب مانده است.
- ۱۰- فساد - کلمه

- ۱- غم در جستجویش
- استند - بخت.
- ۲- آرزو - بعد از هجران
- ارزش و بها.
- ۳- سخن چین - خو -
- شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

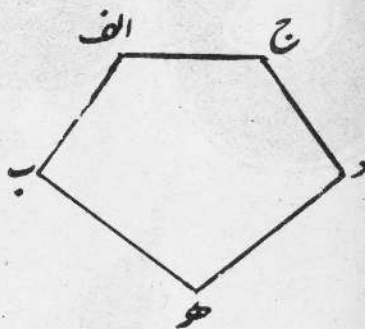
ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و ی یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوا را سرکشیدند . حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

آرترافت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری رانست به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) . طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی ازین دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است . باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سب اوون شد ، لطفا او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید . اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) راجه اندازه ۱ دورتر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۳ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در پوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (از دورا های که

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشنو نگار اختصا می جله از نشرنگار فرستاده است .

و (صالح) به شتاب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .
در زمانسی کسه دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد فواد) و (ظفر) در مورد اداره کار شی صحبت میکرد .
اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند .

سرگرمیها
- ساعت ۷:۲۱ : (آهنگر) با (ظفر) و (حسب الله) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .
- ساعت ۷:۲۴ : (بدخشی) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .
- ساعت ۷:۲۵ : (دهور) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .
- ساعت ۷:۲۷ : (غلام سخی) با (سلیمان) به دهلیز رفتند تا سرگرمی بکنند .
- ساعت ۷:۲۹ : (نجار) جهت خریداری لیمونات ، (احمد فواد) به شتاب ، (عنیزی) برای چای دم کردن رفتند .
- ساعت ۷:۳۳ : (نادری) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان (باغبان) به شتاب رفت .
- ساعت ۷:۳۷ : (شا هیور)

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .
برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت (نادری) تخلص میکرد . در اتاق در در طرف (هتیر) عضو دیگر جمعیت ، (محمد نادری) هکن دیگرشان که (دهور) بود شسته بودند ، (ظفر) وظیفه اش (باغبانی) است و اسم او (حسب الله) نیست . از (شاهپور) شغل اش (نجار) است و (بدخشی) شغل (سلیمان) را داشت .
- ساعت ۷:۵۰ : پروانی با مامور و (محمد رحیم) به شتاب رفتند .
- ساعت ۸ : (هتیر) و (لم) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم بگویند . شان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده (۷:۱۵) دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند (هتیر) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکتین
دکانهای نزلستان، وطبور
مسده از طاهر لغینند در کوچی
بارکت در شتاب ناما بیست

صحت طفل تا نرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قر -
طاسیه باب ، اخبار هفته ، مجله ، سپا و ن وسایر جراید و مجلات را
بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد .
ادرس : مارکت جوار مکتب اهلہ مرہم .

تابش ویدیوکست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا نرا از
ارتابش ویدیوکست بدست آرید

آدرس :
قرطاسیه فروشی تابش
محمدرحمان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

عبیدیان لستد

یعنی طهمان و صرف جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزار گل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا روپین کپوتایان ار
وزنه های آنها از با اعتبار ترسین
کسی های چهارم به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فرو
میرسد
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: شهر نو
مقابل رینگ بنداری



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**